

میقات حج
فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی
سرمقاله
حج در سیره پیامبر
حج برتر در سنت نبوی
اخلاقی پیامبر اعظم در حج
پیامبر، خلق عظیم
سیره و رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر اعظم با غیر مسلمانان
واژه عقبه و موقعیت جغرافیایی آن
رسول الله
محمد
صلی الله علیه و آله
۵۶
تابستان ۱۳۸۵
ویژه نامه سال پیامبر اعظم

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۵۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

سرمقاله

ص: ۵

افراد بشر، همگی مدیون پیامبران الهی‌اند و اگر تعالیم و فرهنگ دینی و اخلاقی نمی‌بود. انسان‌ها همچون چهارپایان و بلکه بدتر از آن‌ها زندگی می‌کردند؛ أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (۱)

در جهان امروز هر کشور و ملّتی که با دین و فرهنگ اخلاقیِ پیامبران آشنا بوده و بر اساس آموزه‌های دینی و الهی عمل می‌کنند، کمتر گرفتار مفاسد و مشکلات اخلاقی‌اند و آنان که از این مکتب دورند، سبعیت، بی‌رحمی و تجاوز به حقوق مردم و ظلم و ستم در میان آن‌ها بیشتر است. در میان پیامبران و رسولان، پیامبر اسلام، حضرت محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله از همه برتر و دارای امتیازِ بیشتر است و می‌توان گفت که آن حضرت، جامع همه ویژگی‌های انبیای الهی است. مهمترین هدفی که پیامبر دنبال می‌کرد، آگاه ساختن و مهذّب نمودن مردم برای رسیدن به جامعه مطلوب و به تعبیر قرآن «حیات طیّبه» بود.

قرآن کریم در این باره می‌گوید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ. (۲) حیات طیبه، زندگیِ سراسر آمیخته با معنویت و به دور از رذایل و ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی است. برای تحقّق این هدف، انبیا با بهره‌گیری از آموزه‌های وحی، مردم غوطه‌ور در

۱- اعراف: ۱۷۹

۲- الانفال: ۲۴

ص: ۶

فرهنگ و اندیشه‌های جاهلی را متحوّل ساخته، اخلاق و آداب اسلامی را به آنان آموزش می‌دادند و سپس به ایشان علم و حکمت می‌آموختند؛ هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۱)

و از سوی دیگر زنجیرهای اسارت و بندگی را از دست و پای مردم برمی‌داشتند. وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ (۲).

آنگاه پاکی‌ها و پاکیزگی‌ها و بدی‌ها و پلیدی‌ها را برای مردم تبیین نموده، از آنان می‌خواستند با بهره‌گیری از پاکی‌ها و اجتناب از پلیدی‌ها، راه را برای رشد و کمال خویش فراهم کنند؛ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ (۳)

و در همین راستا چگونگی اقامه عدل و قسط را به مردم تعلیم دادند تا جامعه‌ای به دور از ظلم و ستم برپا کنند و همگان با هم زندگی مسالمت آمیز داشته باشند. لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۴)

از مردم می‌خواستند تا دروغ نگویند، آبروی همدیگر را نبرند، اموال یکدیگر را به ناحق نخورند، به حقوق همدیگر تجاوز نکنند، با هم مهربان باشند، کوچکترها بزرگترها را محترم بشمارند، بزرگترها به کوچکترها ترحّم کنند، زنان و مردان همدیگر را شریک زندگی و مکمّل هم بدانند و با نیایش و نماز و عبادت، خود را به فیض‌بخشی هستی نزدیک کنند و ...

این‌ها گوشه‌ای از روش‌ها و برنامه‌های پیامبران به ویژه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برای ایجاد یک جامعه شایسته و توحیدی است.

از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر شخصی و اخلاقی نیز دارای جاذبه‌های فراوانی است. او نسبت به همگان مهربان و دلسوز است؛ فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ (۵).

دارای بهترین اخلاق است؛ وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ (۶).

در هدایت و ایمان آوردن مردم، حریص و نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان است؛ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۷).

قرآن از همه پیروان اسلام؛ آنان که طالب کمال و تشنه حق و فضیلت‌اند

۱- جمعه: ۲

۲- اعراف: ۱۵۷

۳- اعراف: ۱۵۷

۴- حدید: ۲۵

۵- آل‌عمران: ۱۵۹

۶- قلم: ۴

۷- انفال: ۱۲۸

ص: ۷

خواسته است تا پیروی از این برترین موجود آفرینش و فرستاده امین الهی، زمینه را برای دستیابی به خیر دنیا و آخرت فراهم سازند؛ لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ (۱).

لیکن باید به این حقیقت اعراف کرد که متأسفانه جوامع اسلامی با دارا بودن چنین ذخایر عظیم و ارزشمندی، به دلیل دوری عملی و اخلاقی از اسلام و رهبران آن، نتوانسته‌اند به حیات طیبه دست یابند و خود، در این انتخابِ بد مقصرند.

رهبر فرزانه و بیدار انقلاب اسلامی، حضرت آیهٔاللّه خامنه‌ای- مدّظلّه العالی- با نام‌گذاری سال ۱۳۸۵ ه. ش. به سال «پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» فرصتی را برای همگان فراهم آوردند تا بار دیگر مردم عزیز و بزرگوار ایران اسلامی و دیگر ملت‌های پیرو این دین حنیف با این ذخیره بزرگ آشنا و با عمل به این آموزه‌های بی‌بدیل و حیات‌آفرین در تحقّق جامعه نمونه اسلامی و حیات طیّبه گام‌هایی مؤثر بردارند.

فصلنامه میقات حج، برای ارج‌گزاری بـه ایـن اقـدام مبـارک، مطـالب این شـماره را به موضـوع «پیـامبر اعظم صـلی الله علیه و آله» اختصاص داد تا گامی هر چند کوچک در این تلاش بزرگ بردارد.

از عالمـان و اندیشـمندانی که با نوشـتن مقاله ما را یاری دادنـد، صـمیمانه تشـکر و قـدردانی می‌کنیم و امیـدواریم با همکاری دیگر فرهیختگان، بتوانیم تا پایان سال شماره دیگری از فصلنامه را نیز به این موضوع مهم و پرجاذبه اختصاص دهیم.

مدیر مسؤول

۱- الاحزاب: ۲۱

ص: ۸

پی‌نوشت‌ها

ص: ۹

حج در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

جواد محدثی

مقدمه

نگاه و پیروی از اسوه و الگو، آدمی را زودتر به هدف می‌رساند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و اولیای دین، سرمشق مسلمانان‌اند و آشنایی با سیره اخلاقی و عبادی آنان، برای بهتر پیمودن این مسیر بسیار مفید است.

از این رو، توجه به سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عبادت، به ویژه در انجام مناسک حج و حضور در این شعائر ابراهیمی، برای امت او کارساز است.

آنچه می‌خوانید، نمونه هایی است از شیوه حج‌گزاری آن حضرت، که در منابع تاریخی و حدیثی آمده است، باشد که آن «اسوه حق» را در همه ابعاد زندگی الگوی عمل قرار دهیم، تا زودتر و درست‌تر به مقصود برسیم.

حرمت مکه و کعبه

خانه توحید و قبله مسلمین، که بازسازی آن، یادگار ابراهیم خلیل علیه السلام است، مکانی است مقدس و شهری است مورد احترام. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز این حرمت را پاس می‌داشت و با ذکر و دعا و رعایت ادب، بر قداست آن توجه می‌داد و با تهلیل و تکبیر وارد شهر و حرم الهی می‌شد. هنگام رفتن به مکه، از تپه شمالی وارد و از ناحیه جنوب خارج می‌گشت. (۱)

۱- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۷

ص: ۱۰

نقل شده است که تنها یک بار به درون کعبه رفت. جامه و عبایش را زیر پای خود انداخت و کفش‌هایش را از پای در آورد و میان دو ستون داخل کعبه، دو رکعت نماز گزارد. (۱) هنگام ورود به مکه، خدا را به عنوان «ذی المعارج» و صاحب والایی بسیار می‌ستود. در مسیر راه، هنگام برخورد با هر سواره‌ای یا فراز آمدن بر هر تپه‌ای یا فرود آمدن به هر وادی و در فرصت‌های آخر شب و در پی نمازها «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ» می‌گفت (۲) و گاهی در طول راه، پیاده‌ها را سوار بر شتر خویش می‌کرد.

احرام و تلبیه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دو پارچه یمانی احرام می‌بست؛ همان دو جامه احرام که هنگام وفات نیز در همان‌ها کفن شد. (۳) جابربن عبداللّه نقل کرده که پیامبر هنگام احرام اینگونه لبّیک گفت:

«لَبَّیْک، اللَّهُمَّ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک، انَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک». (۴) همچنین نقل شده که آن حضرت، شب را در ذو الحُلیفه می‌گذراند. هنگام صبح، پس از نماز فجر، بر مرکب خویش سوار می‌شد و لبیک می‌گفت. فضل‌بن عباس نیز نقل کرده که پیامبر، در طول سفر، لبیک می‌گفت تا آن‌که رمی جمره عقبه کند.

آنگاه هفت سنگ بر جمره عقبه می‌زد و با هر سنگریزه، تکبیر می‌گفت (۵) و چون از گفتن لبیک فراغت می‌یافت، از خدای متعال، مغفرت و رضایت او را می‌خواست و در خواست رهایی از آتش دوزخ داشت. (۶) از محرمات احرام، زیر سایه رفتن است، مگر آنگاه که به منزلگاه برسند و زیر سقف یا خیمه بگذرانند.

روزی یکی از معاندان، از امام کاظم علیه السلام در باره استظلال (زیر سایه رفتن) پرسید و این‌که مگر میان سایه کجاوه در حال سفر با سایه خیمه در حال نزول فرقی هست؟ حضرت موسی‌بن جعفر علیهما السلام او را از این‌که در دین قیاس می‌کند نکوهش کرد و فرمود: ما مثل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل می‌کنیم و مثل او ذکر و لبیک می‌گوییم. سپس فرمود:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر مرکب خویش سوار می‌شد و هنگام سوار شدن، سایه‌بان نداشت و گاهی حرارت آفتاب او را رنج می‌داد. بعضی از بدنش را با بعضی دیگر

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، صص ۴۹۱ و ۲۷۹

۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۹

۳- همان، ص ۳۳۹

۴- جعفریات، ص ۶۴

۵- طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۷۹ و ج ۱۸، ص ۲۶۸

۶- همان، ج ۴، ص ۸۵

ص: ۱۱

و گاهی صورتش را با دستش می‌پوشانید. اما آنگاه که در منزلگاه فرود می‌آمد، زیر خیمه و سایه خیمه یا سایه دیوار قرار می‌گرفت.» (۱) از مواقع استجابت دعا، هنگام ورود به خانه خداوند است که چشم زائر به بیت‌اللّه می‌افتد. خدایی که از بندگانش خواسته به زیارت خانه‌اش آیند، سزاوار است که در لحظه ورود میهمان، پذیرایی کند و پذیرایی خدا استجابت دعاست. از این رو، در آن لحظه سفارش به دعا شده است. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز چنین روشی داشت و هنگامی که از طرف خانه یعلی می‌خواست وارد مسجد الحرام شود، رو به کعبه می‌ایستاد و این چنین دعا می‌کرد:

«إنَّ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله إذا جاء مکاناً من دار یعلی استقبل البیتَ فَدَعا». (۲) ادب طواف

در سیره نبوی، در باره «طواف» نکات متعددی نقل شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

از امام صادق علیه السلام در باره ویژگی طواف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند. حضرت فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب و روز، ده بار طواف می‌کرد؛ هر بار هفت دور. سه بار در آغاز شب، سه بار در آخر شب، دو بار هنگام صبح و دو بار بعد از ظهر. و در فاصله این نوبت‌ها به استراحت می‌پرداخت. (۳) در حدیثی از امام هادی علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود:

«إنّ رَسُولَ اللّه کانَ یطوفُ بالبیتِ وَ یُقَبِّلُ الْحَجَرَ». (۴) «پیامبر خدا خانه خدا را طواف می‌کرد و حجر الاسود را می‌بوسید.»

امام صادق علیه السلام در حال طواف بود که سفیان ثوری از آن حضرت پرسید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام طواف به حجر الأسود می‌رسید، چه می‌کرد؟ حضرت فرمود: «کانَ یستَلِمُهُ فی کلّ طواف فریضهٔ و نافلهٔ»، در هر طواف واجب و مستحب، دست بر آن می‌کشید. آنگاه امام صادق به طواف پرداخت و چون مقابل حجرالاسود رسید، عبور کرد و آن را استلام نکرد. سفیان ثوری خود را به حضرت رسانید و گفت: مگر نفرمودید که پیامبر در هر طواف واجب و مستحب، حجرالأسود را لمس می‌کرد؟ پس چرا خودتان چنین نکردید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مردم برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱- الکافی، ج ۴، ص ۳۵۰

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۶۱ و ج ۵، ص ۳۷۴

۳- الکافی، ج ۴، ص ۴۲۸

۴- همان، ص ۵۶۷

ص: ۱۲

جایگاهی قائل بودند که برای من قائل نیستند. وقتی پیامبر به حجر الأسود می‌رسید، راه را برای حضرتش می‌گشودند تا استلام کند و من خوش ندارم که در ازدحام و شلوغی جمعیت وارد شوم. (۱) از علی علیه السلام نیز روایت شده است که:

«کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَسْتَلِمُ الرُّکْنَیْنِ؛ الَّذِی فِیهِ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ وَ الرُّکْنَ الْیَمَانِیَّ، کُلَّمَا مَرَّ بِهِمَا فِی الطَّوَافِ». (۲) آنچه در انجام مناسک و عبادات مهم است، تبعیت از سیره اولیای دین است و این عملی تعبّدی است نه قیاسی و استحسانی. پیروان واقعی نیز باید در کیفیت حج‌گزاری، دقیقاً بر این منوال و سیره حرکت کنند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگاه عبورش به حجرالأسود و یمانی می‌افتاد، آن را استلام می‌کرد و دست بر آن‌ها می‌کشید. آنچه در انجام مناسک و عبادات مهم است، تبعیت از سیره اولیای دین است و این عملی تعبّدی است نه قیاسی و استحسانی. پیروان واقعی نیز باید در کیفیت حج‌گزاری، دقیقاً بر این منوال و سیره حرکت کنند.

بریدبن معاویه عِجلی از حضرت صادق علیه السلام پرسید:

چرا مردم هنگام طواف، رکن حجرالأسود و یمانی را استلام می‌کنند، اما دو رکن دیگر کعبه را استلام نمی‌کنند؟

حضرت فرمود: همین پرسش را عبادبن صُهَیب بصری هم از من پرسید. به او گفتم: زیرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این دو را استلام کرد، اما آن دو را استلام نکرد و بر مردم است که آنگونه عمل کنند که پیامبر عمل کرده است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَلَمَ هَذَیْنِ وَ لَمْ یَسْتَلِمْ هَذَیْنِ فَإِنَّمَا عَلَی النَّاسِ أَنْ یَفْعَلُوا مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ...». (۳) آب زمزم

زمزم، به صورت چشمه‌ای زیر پای اسماعیل علیه السلام جوشید. در آن وادیِ خشک و

۱- همان، ص ۴۰۴

۲- مستدرک‌الوسائل، ج ۹، ص ۳۸۹؛ الدعائم، ج ۱، ص ۳۱۲

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۴۰؛ علل شرایع، ص ۴۲۸

ص: ۱۳

بی‌آب، که سعی هاجر میان صفا و مروه، برای یافتنِ آب به جایی نرسید، به اعجاز الهی، مایه آبادانی و برکت آن منطقه شد.

آب زمزم فضیلت بسیار دارد و نوشیدن از آن مستحب است.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که:

«مَاءُ زَمْزَمَ دَوَاءٌ مِمَّا شُرِبَ لَهُ». (۱) «آب زمزم برای هر دردی که به خاطر آن نوشیده شود، درمان است.»

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به این آب علاقه داشت و از آن می‌نوشید و گاهی می‌فرمود تا برای او سوغات آورند. به نقل ابن شهر آشوب:

«کانَ النّبیُّ یأتی زَمْزَمَ فَیَشرِبُ مِنها شَربَةً». (۲) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سراغ زمزم می‌رفت و از آب آن می‌نوشید.»

در این حدیث روشن نیست که این عمل، شیوه آن حضرت در پیش از اسلام و قبل از بعثت بوده یا پیش از هجرت و یا به دوران رسالت بر می‌گردد. اما نقل دیگری وجود دارد که اهتمام آن حضرت را به آب زمزم می‌رساند:

«کَانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله یَسْتَهْدِی مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ وَ هُوَ بِالْمَدِینَةِ». (۳) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دورانی که در مدینه بود، همواره می‌خواست که از آب زمزم برایش هدیه و سوغات بیاورند.»

قربانی

قربانی به درگاه خداوند، نشانه تسلیم و تعبّد و فداکاری و ایثار است. از این رو، مستحب است قربانی حاجی چاق، درشت و پرگوشت باشد. تا هم خیر بیشتری به مردم برسد و هم گذشت بیشتری از مال، در راه خداوند صورت گیرد.

سیره حضرت رسول آن بود که قوچی بزرگ، چاق و نر قربانی می‌کرد. رنگش کبود مایل به سفیدی بود.

ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر خدا دو گوسفند سفید قربانی می‌کرد، پای خود را هنگام ذبح بر روی آن می‌گذاشت و می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ مِنْکَ وَ لَکَ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ ...». (۴) و به روایت منقول از عبداللّه‌بن سنان:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز عید قربان دو گوسفند ذبح می‌کرد؛ یکی از جانب خود، دیگری به نیابت از هر کس از امتش که توان قربانی نداشت. امیر مؤمنان علیه السلام نیز دو قربانی می‌کرد؛ یکی از جانب خود و

۱- محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۹۹

۲- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۳۶

۳- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۱۷

۴- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۲۲

ص: ۱۴

دیگری از طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.» (۱) نقل دیگری درباره شیوه قربانی کردن پیامبر چنین است:

«پیامبر دو گوسفند سفید را نزدیک می‌آورد؛ یکی را ذبح می‌کرد و می‌فرمود:

خدایا! این از جانب محمد و آل محمد.

دیگری را نزدیک می‌آورد و هنگام ذبح می‌فرمود: خداوندا! این از جانب امّتم.

هرکس که به یگانگی تو و به ابلاغ رسالتم شهادت دهد.» (۲) این‌که حاجی خود به قربانگاه رود و خود قربانی را سر ببرد، مطلوب و بهتر است از نیابت. انس‌بن مالک نقل می‌کند که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله خود با دست خویش قربانی‌اش را ذبح می‌کرد و نام خدا را بر زبان می‌راند: «کانَ رَسُولُ اللَّهِ یَذْبَحُ أضحیتَهُ بِیَدِهِ وَ یُسمّی فِیها». (۳) حلق و تقصیر

روز عید قربان، روز پاکی جان و بیرون آمدن از تعلّقات و زدودن زواید است. تراشیدن سر نیز یکی از نمادهای «علقه زدایی» است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«قَالَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْمَ النَّحْرِ یَحْلِقُ رَأْسَهُ وَ یُقَلِّمُ أَظْفَارَهُ وَ یَأْخُذُ مِنْ شَارِبِهِ وَ مِنْ أَطْرَافِ لِحْیَتِهِ». (۴) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز عید قربان، موی سرش را می‌تراشید. ناخن هایش را کوتاه می‌کرد و بخشی از شارب و محاسن (ریش و سبیل) خود را کوتاه می‌کرد.»

این شیوه که به نظافت و آراستگی و اصلاح سر و صورت مربوط می‌شود، شایسته روز عید است که روز زینت و تجمّل است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز عید قربان دو گوسفند ذبح می‌کرد؛ یکی از جانب خود، دیگری به نیابت از هر کس از امتش که توان قربانی نداشت. امیر مؤمنان علیه السلام نیز دو قربانی می‌کرد؛ یکی از جانب خود و دیگری از طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

رمی جمره

رمی جمره که یکی از اعمال حج است. نشان طرد شیطان و راندن آن از خویش است. این عمل در روز عید قربان و دو روز بعد انجام می‌گیرد.

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۹۵؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۶

۲- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۳

۳- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۹۳

۴- الکافی، ج ۴، ص ۵۰۲؛ علامه طباطبایی، سنن النبی، ص ۳۹۳

ص: ۱۵

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ یَرْمِی الْجِمَارَ مَاشِیاً». (۱) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جمرات را پیاده رمی می کرد.»

و طبق نقل جابربن عبداللَّه، پیامبر خدا روز عید قربان، هنگامی که آفتاب بالا آمده بود، جمرات را رمی می کرد، اما روزهای پس از عید، پس از زوال خورشید و بعد از ظهر رمی می کرد. (۲) و ابن عباس نقل کرده که آن حضرت، پس از زوال خورشید (نیم روز)، رمی جمرات می کرد و چون فارغ می‌شد، نماز ظهر را می‌خواند. (۳) و طبق نقل حضرت صادق علیه السلام پیامبر خدا روز عید، چون از مزدلفه به منا آمد، ابتدا سراغ جمره عقبه رفت و با هفت سنگ ریزه آن را رمی کرد. سپس به منا برگشت و این بخشی از سنت است. (۴) شوق حرم و عشق نماز

خانه خدا در مکه، محبوب دل‌هاست و عبادت در آنجا ثواب بسیار دارد و دل‌های عاشق، با آن مسجد مقدس انس و الفت دارند.

از ابن عباس نقل شده که پیامبر خدا در شب‌های تشریق، هر شب از منا به مکه می‌آمد و خانه کعبه را زیارت می کرد:

«أنّ النَّبِیّ کانَ یَزُورُ الْبَیْتَ کُلَّ لَیْلَةٍ مِنْ لَیَالِی مِنی». (۵) در حدیثی هم آمده که امام باقر علیه السلام در پاسخ نامه ابراهیم‌بن شیبه چنین نوشت:

«کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُحِبُّ إِکْثَارَ الصَّلَاةِ فِی الْحَرَمَیْنِ فَأَکْثِرْ فِیهِمَا وَ أَتِمَّ». (۶) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که در مدینه و مکه بسیار نماز بخواند. تو هم در این دو شهر نماز زیاد بخوان و نماز را تمام اقامه کن نه شکسته.»

مسجد قبا یکی از مساجد مورد علاقه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. هر گاه به قبا می‌رفت در منزل سعدبن خیثمه انصاری فرود می آمد.

سراغ مسجد قبا می‌رفت، از چاه، آب می کشید و پاهای خود را می‌شست و از روی سنگ‌های کنار جاده عبور می کرد و در آن مسجد نماز می‌خواند. طبق نقل ابوسعید خدری، آن حضرت هر هفته روزهای شنبه پیاده به مسجد قبا می‌رفت. گاهی هم سواره این راه را می‌پیمود: «أَنَّ النَّبِیَّ کانَ یَأْتِی قُباء ماشِیاً وَ راکِباً». (۷)

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۸۶

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۸

۳- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۱۳

۴- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۳

۵- المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۵۹

۶- کافی، ج ۴، ص ۵۲۴

۷- الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۱۸۸ و ۱۸۹

ص: ۱۶

زیارت احُد

تکریم شهدا و زیارت تربت جان باختگان راه خدا، اجر فراوان دارد و نشر فرهنگ جهاد و شهادت است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در این احیاگری و اکرام، سهم داشت. به روایت امام صادق علیه السلام:

حضرت رسول، هرگاه به زیارت قبور شهدا (در احد) می‌رفت، خطاب به آن شهیدان این آیه قرآنی را می‌خواند:

سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ. (۱)

«سلام و درود بر شما به خاطر آنچه که صبر کردید. پس سرای آخرت چه جای خوبی است!» (۲) رفتن به دیدار کسی که از سفر حج و زیارت خانه خدا برگشته و درود و تحیّت گفتن به او، از آداب و سنت‌های حج و تعظیم شعائر الهی است و ثواب دارد.

حضرت‌صادق علیه السلام ازپدران بزرگوارش در باره سیره حضرت رسول در این مورد، چنین نقل کرده است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ یَقُولُ لِلْقَادِمِ مِنَ الْحَجِّ: تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْکَ وَ أَخْلَفَ عَلَیْکَ نَفَقَتَکَ وَ غَفَرَ ذَنْبَکَ». (۳) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به کسی که از حج بر می‌گشت، می‌فرمود: خداوند از تو بپذیرد و هزینه‌ات را جایگزین سازد و گناهت را ببخشد.»

به دیگران نیز توصیه می‌کرد: هرگاه به

۱- رعد: ۲۴

۲- کامل الزیارات، ص ۶۴

۳- المحاسن، ج ۲، ص ۱۲۷

ص: ۱۷

دیدار حاجی رفتی، به او سلام ده و مصافحه کن و بخواه که قبل از ورود به خانه‌اش در حق تو دعا و استغفار کند.

آموزش مناسک

اهتمام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر این‌که زائران خانه خدا و انجام دهندگان حج و عمره، مناسک خود را به درستی انجام دهند، بسیار بود و در مواقف مختلف به آنان یاد می‌داد؛ از جمله پیش از عزیمتشان به سفر، به آنان می‌فرمود:

«تَعَلَّمُوا مَنَاسِکَکُمْ فَإِنَّها مِنْ دِیْنِکُمْ». (۱) «مناسک خویش را بیاموزید، که این جزئی از دین شماست.»

حذیفه نقل می‌کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد که مؤذنان همه جا، در مناطق بالا و پایین، اعلام کردند که رسول اللّٰه امسال قصد حج دارد که به مردم حج و مناسک آن را بیاموزد و این آموزش و فراگیری، پایه و سنتی شود تا آخر روزگار. همه مسلمانان در سال دهم هجرت در حج مشارکت کردند، تا هم شاهد منافع خویش باشند و هم پیامبر خدا حج را به آنان بیاموزد و مناسکشان را به ایشان بشناساند.

پیامبر همراه مردم و همسرانش به حج رفت- همان سال حَجّةُ الوداع- حج خود و مناسکشان را انجام دادند و مردم همه آنچه را بدان نیاز داشتند آموختند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آنان اعلام کرد که آیین حضرت ابراهیم را برایشان بر پا داشته است.

همه بدعت‌های مشرکان را پس از ابراهیم زدوده و حج را به حالت نخستین خود برگردانده است. (۲) از ابن عمر نیز روایت است که:

پیامبرخدا صلی الله علیه و آله یک روز قبل از ترویه برای مردم خطبه می‌خواند و آنان را نسبت به مناسک خود آگاه می‌کرد:

«کانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إذا کانَ قَبْلَ التَّرْوِیَةِ بِیَوْمٍ خَطَبَ النَّاسَ فَأَخْبَرَهُمْ بِمَنَاسِکِهِمْ». (۳) حجّ آگاهانه، توصیه حضرت رسول بود. در خطبه روز غدیر هم در بازگشت از حجّةالوداع، در جمع مسلمانان حاضر فرمود:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ! حُجُّوا الْبَیْتَ بِکَمَالِ الدِّینِ وَ التَّفَقُّهِ ...». (۴) «ای مردم، با کمال دینداری و همراه با دین‌شناسی و تفقّه، حج خانه خدا کنید.»

این‌ها نمونه‌ها و گوشه‌هایی بود از

۱- تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۱۱

۲- الحج و العمره فی الکتاب و السنه، ص ۲۴۶

۳- همان.

۴- احتجاج، ج ۱، ص ۱۵۶

ص: ۱۸

سیره نبوی در مورد حج خانه خدا و مناسک حج و اعمال گوناگون این زیارت معنوی که آوردیم.

البته در مورد چگونگی حج‌گزاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخرین سال عمر شریفش و جزئیات آن سفر پر خاطره، که در منابع حدیثی و تاریخی گزارش شده، گفتنی بسیار است و کتاب‌های مستقلی نگاشته شده که شیوه حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ترسیم می‌کند.

لیکن آنچه در این نوشته تقدیم شد، نکاتی است که در نقل‌های تاریخی و احادیث، به صورت سیره مستمر و روش ساری و جاری آن حضرت در این زمینه آمده است.

باشد که از سیره آن رسول مکی و مدنی، در همه ابعاد؛ از جمله در چگونگی حج‌گزاری الهام بگیریم و با تأسّی به سیره نبوی، گام جای گام آن پیامبر رحمت بنهیم، ان‌شاء اللَّه.

از سیره آن رسول مکی و مدنی، در همه ابعاد؛ از جمله در چگونگی حج‌گزاری الهام بگیریم و با تأسّی به سیره نبوی، گام جای گام آن پیامبر رحمت بنهیم

ص: ۱۹

ص: ۲۰

حج برتر در سنت نبوی

مجید معارف

مقدمه:

به گفته روایات، حج در اسلام به سه گونه تشریع شده است که عبارت‌اند از:

«افراد»، «قِران» و «تمتّع». (۱) برپایه همین روایات:

حج افراد، به‌معنای حج خالص است؛ به‌گونه‌ای که حج‌گزار به جز انجام مناسک حج، نیت دیگری نداشته باشد. (۲) حج قِران، عبارت از حجّی است که در آن حاجی از محل سکونت خود اقدام به آوردن قربانی کند. (۳) و حج تمتع، به‌معنای حجی است که در آن حاجی در فاصله انجام مناسک عمره و مناسک حج، از حالت احرام خارج شده و به بهره‌برداری و تمتّع از مواهبی که در زمان احرام بر وی جایز نبوده است، مجاز می‌گردد. (۴)در روایات شیعه بر انجام مناسک حج، از نوع سوم، بسیار تأکید شده و از آن به‌عنوان حج برتر و یادگار سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره امامان معصوم علیهم السلام سخن رفته است. در صورتی که در مورد برترین نوع حج، اختلافات فاحشی در مذاهب چهارگانه اهل‌سنت وجود دارد. حج تمتّع به‌عنوان مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله از ادلّه استواری در روایات اهل‌سنت برخوردار است، اما در پی

۱- الکافی، ج ۴، صص ۲۹۴- ۲۹۱، باب اصناف الحج؛ تهذیب‌الأحکام، ج ۵، صص ۵۶- ۲۹، باب ضروب الحج؛ وسایل‌الشیعه، ج ۸، صص ۲۲۱- ۱۴۸، با عنوان ابواب اقسام الحج؛ بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۸۶، باب انواع الحج؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۳، باب وجوه الحاج.

۲- الحدائق الناضره، ج ۱۴، ص ۳۱۴ که درباره وجه تسمیه حج «افراد» می‌نویسد: «أما فی الإفراد فلإنفصاله عن العمرة و عدم إرتباطه بها».

۳- تهذیب‌الأحکام، ج ۵، ص ۵۱، در حدیث معاویهٔ بن عمار آمده که امام صادق علیه السلام درباره حج قِران فرمود: «لا یکون قران إلّابسیاق الهدی» و نیز بنگرید به: الحدائق الناضرهٔ، ج ۱۴، ص ۳۱۴ و نیز من لا یحضره الفقیه عن أبی عبداللّه علیه السلام: الحاج عندنا علی ثلاثهٔ أوجه: حاج متمتّع وحاج مفرد للحج وسائق للهدی والسائق هو القارن.

۴- روایات تشریع عمره تمتع را در ادامه مقاله.

ص: ۲۱

اقدام برخی از صحابه در نفی عمره تمتّع، عملًا بر اقسام دیگر حج توصیه و تأکید شده است. این نوشتار بر آن است که با تکیه بر ادلّه روایی فریقین (شیعی و سنی) به بررسی وضعیت حج تمتع در عصر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بپردازد و ارجحیت آن را نسبت به دو قسم دیگر، به ویژه با تکیه بر روایات وارده از طریق اهل‌بیت علیهم السلام مبرهن سازد.

درآمد

گزارشی از حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجّهٔالوداع و تشریع عمره تمتّع در خصوص چگونگی حج آن حضرت در حجهٔالوداع، روایات متعدد و گاهی مفصّل در جوامع حدیثی فریقین وارد شده (۱) و با استفاده از همین روایات، کتب مستقلی نیز ویژه کیفیت حجّ آن بزرگوار به رشته تألیف کشیده شده است؛ (۲) از جمله عبداللَّه بن سنان در حدیثی از امام صادق علیه السلام سفر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجهٔالوداع را چنین گزارش کرده است:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اعلام کرد که من عازم حجّ خانه خدایم و نامه‌ای نوشت تا به مسلمانان ابلاغ شود که هرکس می‌تواند عازم حج شود. مسلمانان از اطراف مدینه گرد آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه خاج شد و موقعی که در کنار (مسجد) شجره فرود آمد، فرمود تا همگان موهای زاید بدن را بزدایند و غسل کنند و لباسی بر تن نکنند جز یک قواره پارچه که بر کمر ببندند و یک قواره دیگر که بر دوش بپیچند و اگر ندارند، عمامه خود را بر دوش بگیرند. ابو عبداللَّه گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این صورت لبیک می‌گفت:

«لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، انَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ».

«آمدم، بار خدایا! آمدم، و تو را انبازی نیست. آمدم. ستایش و نعمت هر دو از آن تو است همراه با پادشاهی و تو را انبازی نیست.» و فراوان می گفت: «لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْکَ»؛ «آمدم ای صاحب آسمان‌های بلند، آمدم.» و هرگاه به رهگذری برمی‌خورد و یا بر پشته‌ای بالا می‌رفت و یا از دره‌ای سرازیر می‌گشت، آوای لبیک را از سر می‌گرفت و نیز در پایان شب‌ها و بعد از نمازها، به تکرار آن می‌پرداخت.

۱- اهم این روایات را بنگرید در: الکافی، ج ۴، صص ۲۵۲- ۲۴۴، باب حج النبی صلی الله علیه و آله؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۹۰؛ وسایل‌الشیعه، ج ۸ ص ۱۶۴؛ تهذیب‌الأحکام، ج ۵، ص ۳۰؛ سنن‌النبی، ج ۶، صص ۶۶- ۵۱ در روایات مختلف، حج الأنبیاء والأئمه، صص ۹۹ و ۱۲۸- ۱۳۲؛ الحج والعمرهٔ فی الکتاب والسنهٔ، صص ۲۸۵- ۲۸۱؛ الحدائق الناضرهٔ، ج ۱۴، ص ۳۱۱، کیفیهٔ حج النبی.

و نیز بنگرید به: صحیح مسلم، ج ۲، صص ۸۸۶- ۸۹۲، باب حجهٔ النبی صلی الله علیه و آله؛ صحیح بخاری، ج ۲، صص ۶۵۵- ۶۴۹ در روایات مختلف؛ الموطّأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۹۱؛ سنن نسایی، ج ۵، ص ۱۵۱، التمتع؛ حجهٔ الوداع از ابن حزم، ص ۳۲۹، الأحادیث الواردهٔ فی أمر رسول اللَّه بفسخ الحج بعمرهٔ فی حجهٔ الوداع؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، صص ۱۶۱- ۱۵۲

۲- برخی از این کتب به قرار زیر است: حجهٔ الوداع، تألیف ابن حزم اندلسی م ۴۵۶؛ حجهٔ المصطفی تألیف‌محب الدین طبری م ۶۹۴، حجهٔ الوداع تألیف محمد زکریا کاندهلوی؛ احوال النبی فی الحج از فیصل بن علی البعدانی؛ الحج والعمرهٔ فی الکتاب والسنهٔ تألیف محمدی ری‌شهری؛ حج الأنبیاء والأئمه از معاونت امور آموزش بعثه؛ همگام با پیامبر در حجهٔ الوداع، تألیف حسین واثقی.

ص: ۲۲

هنگام ورود به مکه، از گردنه بالای مکه وارد شد و زمان بازگشت به مدینه از درّه پایین مکه؛ یعنی «ذی‌طوی» بیرون آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام ورود به مسجد متوقف شد و رو به کعبه ایستاد و خدا را سپاس و ثنا گفت و بر پدرش ابراهیم خلیل درود فرستاد و بعد از ورود به مسجد، به‌سوی حجرالأسود رفت و آن را بوسید، سپس مشغول به طواف شد و بعد از طواف در پشت مقام ابراهیم، دو رکعت نماز خواند. بعد از نماز، بر سر چاه زمزم آمد و از آن نوشید و گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً وَ رِزْقاً واسِعاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داءٍ وَسُقْمٍ». و این دعا را رو به قبله تکرار کرد. سپس به اصحاب خود فرمود: دیدار از کعبه، باید با استلام حَجَر پایان پذیرد.

بار دیگر حجرالأسود را بوسید و راهیِ صفا شد و با صدای بلند گفت: «از آن‌جا آغاز می‌کنم که خداوند آغاز کرده است.» لذا بر کوه صفا بالا رفت تا سعی صفا و مروه را آغاز کند و چندان بر روی آن توقف کرد که انسان می‌تواند سوره بقره را تلاوت کند. (۱) طبق روایت دیگر، که معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از فراغت از سعی صفا و مروه، اشاره به پشت سر خود کرد و خطاب به مردم فرمود:

اکنون این جبرئیل است که به من می‌گوید: به شما فرمان دهم که هرکس با خود قربانی نیاورده، از احرام خارج شود (و عمل خود را عمره قرار دهد) و اگر من آن‌چه تاکنون انجام داده‌ام، انجام نداده بودم، همان کاری را که به شما فرمان دادم، انجام می‌دادم، لیکن اکنون قربانی به همراه آورده‌ام و برای کسی که قربانی به همراه دارد، شایسته نیست از احرام خارج شود، مگر آن‌که قربانی به قربانگاه رسد.

در این هنگام یکی از حاضران گفت: «ما به حج آمده‌ایم، در وضعیتی که از سر و موی ما آب (غسل) ریزان است. پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: تو هیچ‌گاه به این حکم ایمان نخواهی آورد. (۲) در این لحظه، سراقهٔ بن مالك بن جعشم کنانی گفت: ای فرستاده خداوند، دین ما را آن‌گونه به ما بیاموز که گویا امروز آفریده شده‌ایم. این دستور که فرمودی ویژه امسال است یا برای همیشه؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: این فرمانی است برای همیشه، تا روز قیامت. سپس انگشتان خود را در هم فرو برده، گفت: این‌چنین حج و عمره تا روز قیامت به‌هم پیوسته گردید. (۳) پس از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، گرچه حکم شرعیِ جدید برای بعضی از صحابه سنگین و غیر قابل قبول می‌نمود، لیکن به هر جهت اصحاب و همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله به دو گروه تقسیم شدند؛ الف: کسانی که همانند پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه با خود قربانی آورده بودند که از جمله آن‌ها ابوبکر،

۱- الکافی، ج ۴، صص ۲۴۹ و ۲۵۰؛ گزیده کافی، شماره ۱۷۷۷

۲- این شخص طبق پاره‌ای از روایات عمر بن خطاب بوده است؛ بنگرید به: مرآة العقول، ج ۱۷، ص ۱۱۳. و لذابعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و در دوران خلافت خود به انکار این حکم شرعی و ممنوعیت آن حکم نمود همان‌جا و نیز ادامه همین مقاله.

۳- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۶؛ من لا- یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۳؛ وسایل‌الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۴ و نیز نزدیك به همین حدیث را بنگرید در صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۸۶

ص: ۲۳

عمر، طلحه، زبیر و گروه دیگر بودند، (۱) لذا همانند پیامبر بر حال احرام باقی ماندند و نتوانستند از رخصت تمتّع استفاده کنند ب: آن دسته از همراهان حضرت، که اکثریت را تشکیل می‌دادند، قربانی به همراه نیاورده بودند، از جمله آن‌ها همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از لباس احرام به در آمده و عمل خود را عمره قرار دادند. (۲) طبق روایتی، علی علیه السلام که در این ایام از ناحیه یمن به مکه وارد شد، پس از مشاهده حضرت فاطمه علیها السلام، که از احرام خارج شده و لباسی رنگین به تن کرده بود، ابتدا تعجب کرد، اما پس از توضیحات همسرش، در جریان تشریع عمره تمتّع قرار گرفت و متقاعد شد. (۳) آنگاه به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نایل شد و پیامبر از وی پرسید: ای علی، با چه نیّتی لباس احرام به تن کردی؟ علی علیه السلام در پاسخ گفت: به هنگام پوشیدن جامه احرام گفتم: خدایا! من با همان نیتی محرم می‌شوم که پیامبر صلی الله علیه و آله محرم شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: پس تو نیز بر حالت احرام باقی بمان؛ زیرا تو در قربانی من شریکی (و من از مدینه به نیت تو قربانی آورده‌ام). (۴) بنا به حدیث امام صادق علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او در بطحا ساکن شدند تا آن‌که روز ترویه فرا رسید. صبحگاهانِ روز ترویه، بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم اعلام کرد غسل کرده، برای انجام حج، جامه احرام بر تن کنند و عازم منا شوند و پس از درنگ یک‌روزه، فردای آن روز عازم عرفات گردند و ... (۵) تشریع حج تمتّع در روایات اهل‌سنت

آنچه گذشت، چگونگی حج تمتّع با تکیه بر روایات شیعه بود؛ اما تشریع این حکم در روایات اهل سنت نیز انعکاس وسیعی دارد؛ به عبارت دیگر، چگونگی حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله- که متضمّن تشریع عمره تمتّع نیز می‌باشد- به‌وسیله گروه زیادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش شده که جوامع حدیثی به درج روایات آن مبادرت کرده‌اند، جز آن‌که دراین جوامع روایات دیگری نیز جلب نظر می‌کند که حاکی از عدم رضایت برخی از صحابه در تشریع این حکم شرعی بوده و احیاناً احکام دیگری را بیان می‌کند، لذا در روایاتِ اهل سنّت اختلافات و بعضاً تعارض‌هایی در حکم عمره تمتّع قابل مشاهده است که لازم است در این قسمت، نمونه‌هایی از روایات گوناگون آورده شود و سپس داوری مناسب صورت پذیرد.

۱- ابن حزم، حجةالوداع، ص ۱۱۸

۲- همان‌جا و نیز صحیح بخاری، ج ۲، صص ۶۵۱- ۶۴۹؛ موطأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۷؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۱۵۶

۳- سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۱۵۸؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۴۶

۴- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۶؛ طبق پاره‌ای از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه صد شتر به همراه آورد که از این تعداد ۳۴ عدد را به نیت علی علیه السلام و ۶۶ شتر را به نیت خود آورده بود. بنگرید به: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۳؛ وسایل‌الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۴، سنن النبی، ج ۸، ص ۵۹

۵- الکافی، ج ۲، ص ۲۴۷ با اندکی تلخیص.

ص: ۲۴

الف) روایات اهل سنّت در تشریع اصل حج تمتّع

روایات اهل سنّت در تشریع اصل حجّ تمتّع، با کثرت و تنوّع چشمگیری همراه بوده و طبق پاره‌ای از تحیقات و پژوهش‌ها، بیش از ۱۵ تن از صحابه به نقل آن پرداخته‌اند که عبارت‌اند از: جابر بن عبداللَّه انصاری، ابوسعید خدری، براء بن عازب، علی علیه السلام، انس بن مالک، ابو موسی اشعری، ابن عباس، ابن عمر، سبرهٔ بن معبد جهنی، سراقهٔ بن مالك مدلجی، ابوذر، معقل بن یسار، فاطمه زهرا علیها السلام، حفصه، عایشه و اسما دختر ابوبکر (۱).

پاره‌ای از این روایات به قرار زیر است:

۱. معروف‌ترین حدیث در این باره- که گزارش کاملی از حج پیامبرخدا صلی الله علیه و آله را در بردارد، حدیث جابر بن عبداللَّه انصاری، در ملاقات با امام باقر علیه السلام است که مسلم در صحیح خود به درج آن پرداخته است. طبق این حدیث، امام صادق علیه السلام از قول پدر خود نقل می‌کند که ما بر جابر بن عبداللَّه انصاری- در حالی که وی نابینا بود- وارد شدیم، وی از حال حاضران پرسید، تا این‌که به من رسید؛ به او گفتم: من محمّد بن علی بن حسین هستم. پس از خوشامدگویی، به من گفت: ای برادر زاده! از هرچه می‌خواهی بپرس ... پس گفتم: مرا از چگونگی حج‌گزاری پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه ساز. گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نُه سال در مدینه اقامت کرد و حج به‌جا نیاورد تا آن‌که در سال دهم، مسلمانان را جهت انجام حج فراخواند. پس از آخرین دورِ سعی صفا و مروه، به مسلمانان گفت: اگر آن‌چه را که اکنون انجام داده‌ام، به‌جا نیاورده بودم (و قربانی با خود همراه نکرده بودم) مناسک خود را عمره قرار می‌دادم، لذا آن‌کس که قربانی با خود نیاورده، مناسک خود را عمره قرار دهد و از احرام خارج شود.

در این هنگام سراقهٔ بن مالك بن جعشم از جای برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا؛ این حکم ویژه امسال است یا تا ابد برجاست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی از انگشتان خود را در دیگری داخل کرده، فرمود: عمره داخل در حج شد و دو مرتبه این سخن را تکرار کرد ... (۲) ۲. ابوسعید خدری نقل می‌کند که: ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به‌قصد حج- از مدینه- خارج شده و تلبیه سردادیم، اما چون به مکه رسدیم، به ما دستور داد به‌جز کسانی که قربانی به همراه آورده‌اند، بقیه کارهای خود را عمره قرار دهند، تا آن‌که روز ترویه فرا رسید که بار دیگر به‌قصد حج احرام بسته و عازم منا شدیم. (۳)

۱- حجهٔ الوداع، اثر ابن هرم اندولسی، ۳۴۴

۲- تفصیل حدیث را بنگرید در: صحیح مسلم، ج ۲، صص ۸۹۲- ۸۸۶ باب حجهٔ النبی صلی الله علیه و آله و گزیده‌های حدیث را نک: منابع پیشین بحث: گزارشی از حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجهٔ الوداع.

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۱۴

ص: ۲۵

۳. سراقهٔ بن مالک مدلجی گوید: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتم: ای فرستاده خدا، حکم حج را برای ما چنان بیان کن که گویی امروز به‌دنیا آمده‌ایم- و چیزی نمی‌دانیم- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند عمره را داخل در حج کرد. چون به مکه رسیدید، هرکدام از شما که طواف خانه خدا و سعی صفا و مروه را انجام داد از احرام خارج شود، مگر کسانی که قربانی به همراه آورده باشند.» (۱) ۴. عبداللّٰه بن عمر گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجّهٔالوداع حج را به عمره تبدیل کرد. آن حضرت از ذوالحلیفه قربانی به‌همراه آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهان او به‌قصد حج لبیک گفتند.

برخی قربانی به همراه داشتند و برخی نه. چون همگان به مکه رسیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که قربانی آورده‌اند، جایز نیست از احرام خارج شوند مگر آن‌که حج را به‌پایان برند. اما کسانی که قربانی به همراه ندارند، خانه را طواف کرده، به سعی صفا و مروه و سپس تقصیر اقدام کنند و پس از آن از احرام خارج گردند تا آن‌که مجدداً (در روز ترویه) برای حج لبیک گفته و قربانی خود را به قربانگاه ببرند.» (۲) ۵- عایشه نقل می‌کند: پنج روز مانده به اتمام ماه ذی‌قعده، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به قصد حج از مدینه خارج شدیم، اما چون به حوالی مکه رسیدیم، آن حضرت فرمود: کسانی که قربانی با خود نیاورده‌اند، پس از انجام مراسم طواف خانه خدا، از احرام خارج شوند. (۳) ب- روایات مقابل با تشریع حج تمتّع

در مقابلِ روایاتی که درخصوص تشریع حج تمتع از نظر گذشت، روایات دیگری نیز در منابع حدیثی اهل‌سنت جلب نظر می‌کند که تأکید بر انجام حج افراد یا حجّ قِران داشته و نظر به جدایی مراسم عمره و حج به‌صورت توأمان و در یک سفر دارد. برخی از این روایات حکایت از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در این خصوص می‌کند و برخی دیگر عمل پاره‌ای از صحابه، به‌ویژه خلفای اوّلیه را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گزارش می‌نماید. ضمناً، در بیشتر این روایات، مخالفت گروه دیگری از صحابه به‌ویژه علی علیه السلام در نقد عمل خلفا و اصرار بر انجام عمره تمتّع در ماه‌های حج قابل ملاحظه است. نمونه‌ای از روایات وارده در این زمینه، به قرار زیر است:

۱. محمد بن منکدر از جابر نقل می‌کند که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر به انجام حج

۱- سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۱۵۹

۲- همان مأخذ، ص ۱۶۰

۳- سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۲۲

ص: ۲۶

افراد بسنده کردند.» (۱) ۲. ابن عمر نقل می‌کند: «ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها برای حج افراد محرم شده و تلبیه گفتیم» و در روایت دیگر ابن عون تصریح می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حج افراد اقدام کرد. (۲) ۳. ابراهیم تیمی از پدرش نقل می‌کند که او در ربذه با ابوذر ملاقات کرد و ابوذر به او گفت: عمره تمتّع صرفاً برای ما (اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وضع شد و اختصاصی به دیگران ندارد. (۳) و مطابق نقل‌های دیگر از ابوذر، انجام دو متعه حج و نساء، رخصتی بود که تنها در اختیار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. (۴) ۴. ابوموسی اشعری می‌گوید: وی پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا ایام خلافت عمر به عمره تمتّع فتوی می‌داد. در یکی از سال‌ها، شخصی به او گفت: خلیفه فتوای جدیدی صادر کرده و عمره تمتّع را ممنوع ساخته است. او نظر عمر را جویا گردید و عمر گفت: اگر بخواهیم مطابق قرآن عمل کنیم که می‌فرماید: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ ... (۵)

و اگر بخواهیم مطابق سنّت عمل کنیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا وقتی ذبح نکرد، از احرام خارج نشد. (۶) و بنابر حدیثی دیگر، به ابوموسی گفت: من می‌دانم که پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او به عمره تمتّع رخصت داده‌اند، اما کراهت دارم از این‌که مردم در اراک (سرزمین عمره در عرفات) به تمتّعات جنسی مشغول شوند و در حالی‌که آب غسل از آنان سرازیر است عازم حج شوند. (۷) ۵. سعید بن مسیب گوید: علی و عثمان، هر دو، در عسفان بودند. عثمان مردم را از عمره تمتع نهی می‌کرد. علی علیه السلام- در مقام اعتراض- به او گفت: آیا از چیزی نهی می‌کنی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن فرمان داده است؟ عثمان گفت: ما را به حال خود واگذار. حضرت فرمود:

نمی‌توانم و چون علی علیه السلام عثمان را در عقیده خود مصرّ دید، خود به انجام حج و عمره فتوی داد. (۸) آیا رخصت عمره تمتّع اختصاصی بود؟

برخی از روایاتِ مخالف با تشریع عمره تمتع، بر این پایه است که رخصت یاد شده ویژه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و محدود به دوران رسالت بوده است، لذا نمی‌توان به‌عنوان یک حکم دائمی آن را مورد عمل قرار داد! در این زمینه به‌ویژه از قول ابوذر ادعاهایی وارد شده؛ مثلًا:

۱. ابراهیم تیمی از پدرش و او از ابوذر روایت می‌کند که گفت: متعه در حج ویژه

۱- سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۹۸۹ و نیز بنگرید به روایات دیگر همین باب تحت عنوان: «الإفراد بالحج».

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۰۵؛ موطأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۵ ۴ همان‌جا به رقم‌های ۱۶۴- ۱۶۰

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۲۷ و نیز سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۹۴

۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۷

۵- بقره: ۱۹۶

۶- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۵؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۵۰

۷- همان‌جا، ج ۲، ص ۸۹۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۹۲

۸- همان‌جا، ج ۲، ص ۸۹۷ و نیز نک: موطأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۶

ص: ۲۷

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله تشریع گردید. (۱) ۲. همان راوی از ابوذر روایات می‌کند که گفت: استفاده از دو متعه برای کسی جز ما- به‌طور ویژه- جایز نیست؛ متعه زنان و متعه حج. (۲) ۳. عبدالرحمان بن ابی شعثاء گوید: نزد ابراهیم نخعی و ابراهیم تیمی آمده و به آن دو گفتم: من تصمیم دارم که امسال میان عمره و حج، جمع کنم. ابراهیم نخعی گفت: اما پدر تو میان این دو، جمع نمی‌کرد. ابراهیم تیمی از پدر خود نقل کرد که وی در این‌خصوص در ربذه نظر ابوذر را جویا شد و او گفت: رخصت عمره تمتّع تنها برای ما صادر شد و ارتباطی با شما ندارد. (۳) نقد و بررسی روایات مخالف با جواز عمره تمتّع

در مقام جمع‌بندیِ روایات گذشته و نقد روایات مخالف با جواز عمره تمتع باید گفت:

روایاتی که حکایت از اجتناب پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی از صحابه از انجام عمره تمتع در حَجةالوداع دارد، روایاتی قابل قبول بوده که دلیل آن صرفاً قربانی به همراه داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و دسته‌ای از اصحاب ایشان دارد و چنان‌که پیشتر گذشت، در همان سال دهم هجری، بیشتر همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله؛ از جمله همسران آن حضرت و نیز فاطمه زهرا علیها السلام موظف به انجام عمره تمتّع شدند و تنها در روز ترویه به‌قصد حج لبیک گفتند. روایاتی که رخصت عمره تمتّع را ویژه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می‌کند، روایاتی غیر قابل قبول بوده و قطعاً بر پایه جعل یا توهّم وارد شده است. دلیل آن اوّلًا: روایاتی است که تشریع عمره تمتّع و نیز توأمان بودن عمره و حج در ماه‌های حج را به‌عنوان حکم ابدی اعلام می‌کند- از جمله سؤال سراقة بن مالک جعشم از پیامبر خد صلی الله علیه و آله که در پاسخ او به ابدی بودن حکم تشریع عمره اشاره گردید. (۴)- و ثانیاً روایات متعددی در منابع اهل‌سنت وارد شده که از نهی و تحریم عمره تمتّع در ماه‌های حج به‌عنوان بدعتی از سوی عمر حکایت دارد و ظاهراً تا وقتی عمر زنده بود، مردم را از انجام عمره تمتّع نهی کرد و نهی او مورد تبعیت قرار داشت. اما چون از دنیا رفت، مجدداً میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص جواز یا عدم جواز آن اختلاف نظر به‌وجود آمد و اکثر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به این دلیل که در نسخ عمره تمتّع آیه و سنتی وجود ندارد و تنها بر پایه رأی و نظر شخصی (عمر) نهی از عمره تمتّع وارد شده، مجدّداً متمایل به انجام آن شدند.

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۷

۲- همان‌جا.

۳- همان‌جا.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۹۱

ص: ۲۸

روایات زیر شاهد موارد یاد شده است:

۱. مُطرِّف بن عبداللَّه از عمران بن حُصَین روایات متعددی نقل کرده که در همه‌جا، نهی از انجام عمره تمتّع، به اجتهاد شخصی، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، نسبت داده شده است؛ از جمله آن‌که گفت: «بدان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین حج و عمره را جمع کرد و پس از آن، نه آیه‌ای در مقام نسخ این حکم نازل شد و نه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از انجام آن نهی کرد، تا آن‌که شخصی به رأی و اجتهاد خود در آن‌چه خواست، فتوایی صادر کرد. (۱) ۲. محمد بن عبداللَّه بن حارث گوید: سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس درباره جواز عمره تمتع در ماه‌های حج با هم سخن می‌گفتند، ضحّاک معتقد بود این کار را جز کسانی که جاهل به امر خدا باشند، کس دیگر انجام نمی‌دهد، اما سعد به او گفت: ای برادرزاده، تو رأی بد و فاسدی داری. ضحاک گفت: عمر بن خطاب از عمره تمتع نهی کرده است. اما سعدبن ابی‌وقاص گفت: ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را انجام داده (بدان فرمان داده است) و ما نیز همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انجام دادیم. (۲) ۳. یکی از اهالی شام، از عبداللَّه بن عمر درخصوص عمره تمتع سؤال کرد. وی گفت:

کاری حلال و جایز است. سؤال کننده گفت: اما پدر تو از آن نهی کرده است. عبداللَّه بن عمر گفت: نظر تو در این باره چیست که اگر پدر من از عمره تمتّع نهی کرده و در همان حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدان فرمان داده باشد، فرمان پدرم قابل تبعیت است یا حکم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟

مرد شامی گفت: البته امر و فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. عبداللَّه بن عمر گفت: پس بدان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین کاری (فرمانی) داده است.

علت تشریع عمره تمتّع در ماه‌های حج

از مباحث پیشین، اجمالًا به‌دست آمد که عمره تمتّع در سال حَجّهًْالوداع تشریع گردید و به فاصله کوتاهی، پس از آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و درنتیجه این حکم شرعی به‌عنوان سنت و یادگار آن بزرگوار باقی ماند که تا به امروز نیز به قوت و اعتبار خود باقی است؛ زیرا مخالفت عدّه معدودی از صحابه؛ از جمله عمر و عثمان نتوانست حتی در میان اهل سنت اصالت حکم یاد شده را با خطر جدید همراه سازد. اما دلیل این تشریع چه بود؟ جهت روشن شدن مطلب باید گفت: از روایات تاریخی چنین به‌دست می‌آید که در دوران جاهلیت، مردم

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۹ و نیز بنگرید به روایات متعدد در همین کتاب از شماره ۱۷۳- ۱۶۵؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۹۹۱

۲- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۵

ص: ۲۹

در ماه‌های حج تنها به‌قصد حج خالص مُحرم شده و تا روز عید قربان- که قربانی و حلق یا تقصیر صورت می‌گرفت- در حالت احرام باقی می‌ماندند. نیز برای انجام مناسک عمره در ماه‌های دیگر، به خصوص ماه رجب، عازم زیارت خانه خدا می‌شدند و به‌عنوان یک رسم معتقد بودند که وقتی زخم پشت مرکب سواری حج بهبود یافت و بر آن کرک رویید و ماه صفر فرا رسید، انجام عمره جایز می‌گردد. (۱) اما این گونه انجام مناسک عمره در عمل از دو ناحیه مشکلاتی برای زائران خانه خدا به‌وجود می‌آورد که عبارت‌اند از:

۱. تعدد سفرهای زیارتی به مکه؛ به این معنی که طالبان حج و عمره، برای انجام این عبادات، سفرهای متعددی داشته باشند؛ از جمله در ماه‌های حج، به‌قصد «حج» و در ماه‌های دیگر به‌خصوص ماه رجب، به‌قصد «عمره»، بار سفر به‌سوی مکه ببندند و طبعاً این کار چه از جهت صرف هزینه و چه از جهت دوری و ناامنی راه‌ها، برای بسیاری از زائران مشقّاتی دربرداشت. توسعه تدریجی سرزمین‌های اسلامی و زیاد شدن روزبه‌روز تعداد مسلمانان، به حجم مشکلات اضافه می‌کرد و در نتیجه ممکن بود به تعطیل شدن عمره بینجامد، حال آن‌که از برخی روایات به‌دست می‌آید انجام حج و عمره هر دو مدّ نظر خدای تبارک و تعالی بوده و در نتیجه بر مسلمانان واجب شده است. (۲) ۲. باقی ماندن ایام طولانی در حال احرام؛ می‌دانیم که پس از حضور حج‌گزار در یکی از میقات‌ها و پوشیدن لباس احرام و گفتن لبیک (به‌ویژه به‌قصد حجّ خالص) ۲۴ چیز بر او حرام می‌گردد. از این زمان بر حاجی است که محرّمات احرام را رعایت کند تا روز عید قربان، که پس از قربانی و حلق یا تقصیر جواز خروج از احرام پیدا کند. یقیناً حفظ وضعیت احرام در ایامی طولانی، مشکلات فراوانی برای حج‌گزار به‌وجود می‌آورد که تحمّل آن دشوار و چه‌بسا در شرایطی موجب فساد حج یا توأم با کفارات سنگین می‌گردد. اما با تشریع عمره تمتع و خروج از لباس احرام تا روز ترویه، این مشکلات به کمترین حد خود می‌رسد وحاجی با آسایش بهتر آماده برگزاری مناسک حج می‌شود، ضمن آن‌که چنان‌که گذشت طی یک سفر از ثواب و فضیلت دو عبادت شرعی؛ یعنی «حج» و «عمره» بهره‌مند می‌گردد و این مهم‌ترین فلسفه تشریع «عمره تمتع» به‌شمار می‌رود.

امام رضا علیه السلام در همین خصوص می‌فرماید: «مردم به انجام عمره تمتّع مأمور شدند تا تخفیف و رخصتی از جانب پروردگارشان باشد و نیز مناسک مردم در زمان احرام آنان سالم

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۱۰؛ همگام با پیامبر در حجة الوداع، ص ۱۰۷

۲- در حدیثی امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «... وَ أَنْ یَکُونَ الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ وَاجِبَیْنِ جَمِیعاً فَلَا تُعَطَّلَ الْعُمْرَةُ وَ تَبْطُلَ وَ لَا یَکُونَ الْحَجُّ مُفْرَداً مِنَ الْعُمْرَةِ»؛ نک: سنن النبی، ج ۸، ص ۵۹ به نقل از علل‌الشرایع و عیون اخبار الرضا.

ص: ۳۰

مانده و با طولانی شدن زمان احرام، این مناسک باطل و فاسد نگردد و چون حج و عمره هر دو واجب هستند (با فاصله، هر دو را در یک سفر انجام دهند) مبادا که مناسک عمره ضایع و تعطیل شود و حج به‌تنهایی و جدا از عمره برگزار گردد ...» (۱) بررسی تطبیقی «حج برتر» در مذاهب اسلامی

با توجه به اختلافی که در خصوص حج تمتّع، در جوامع حدیثیِ اهل‌سنت وجود دارد، در باره برترین قسم حج، اختلافات زیادی در مذاهب اربعه به‌وجود آمده است. برخی از این اختلافات، در خصوص «حج برتر» از اقسام سه‌گانه حج، به‌شرح زیر است:

الف) مذهب شافعی: در این مذهب، ترتیب افضلیت حج‌های سه‌گانه عبارت‌اند از: حج افراد، حج تمتّع و حج قِران. (۲) ب) مذهب مالکی: در این مذهب ترتیب افضلیت حج‌ها عبارت‌اند از: حج افراد، حج قِران و حج تمتّع. (۳) ج) مذهب حنبلی: در این مذهب، نظریات مختلفی وجود دارد، مطابق یک نظر منقول از شخص احمد بن حنبل، ترتیب افضلیت حج‌های سه‌گانه عبارت‌اند از: حج تمتع، حج افراد و حج قِران. (۴) د) مذهب حنفی: در این مذهب نیز ترتیب افضلیت حج‌های سه‌گانه، به این صورت است که: «حج قِران برتر از حج تمتّع و حج تمتع برتر از حج افراد است». (۵) این اختلافات درباره برترین نوع حج سبب گردید که برخی از مردم درباره نوع حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نیت آن بزرگوار در لحظه احرام، به تردید بیفتند (۶) و پرسش‌هایی در این باره از امامان علیهم السلام بنمایند.

فضیل بن عیاض گوید: من از اختلافات مردم درباره نوع حج پرسیدم و این‌که درباره حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخی معتقدند: آن بزرگوار به نیت حج افراد لبیک گفت و برخی می‌گویند: آن به نیت عمره محرم گشت، برخی دیگر قائلند که آن حضرت به‌صورت قارن به‌راه افتاد و برخی دیگر بر این باورند بدون نیت خاص از میقات خارج گردید. اما منتظر فرمان خدای- عزّوجل- به‌سر می‌برد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: البته خدای عزّ وجلّ آگاه بود که حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۵؛ سنن النبی، ج ۶، ص ۵۹

۲- الفقه علی المذاهب الأربعة، ص ۶۸۸؛ حجة الوداع، الکاندهلوی، ص ۳۶؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۳

۳- الفقه علی المذاهب الأربعه، ص ۶۹۰؛ حَجّة الوداع، ص ۳۷

۴- الفقه علی المذاهب الأربعه، ص ۶۹۲؛ حجة الوداع، ص ۳۷

۵- الفقه علی المذاهب الأربعه، ص ۶۹۳

۶- حجة الوداع وجزء عمرات النبی، ص ۳۶؛ و نیز بنگرید به کتاب حجة الوداع، ابن‌حزم، صص ۴۹۶- ۳۹۴ باعنوان: الإختلاف فی کیفیة اهلال رسول اللّه صلی الله علیه و آله بحج مفرد أم بعمرة مفردة.

ص: ۳۱

سال دهم، آخرین حجی است که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌دهد و بعد از آن، حجی برای آن حضرت نیست، لذا در آن سؤال حج و عمره را برای رسول خود جمع ساخت تا توأمان بودن حج و عمره، به‌عنوان سنتی برای امت او باقی بماند. به همین سبب چون پیامبر کعبه را طواف کرد و به سعی صفا و مروه پرداخت، جبرئیل به او فرمان داد که به مردم بگوید کارهای خود را عمره قرار دهند، به‌جز کسانی که قربانی به‌همراه آورده‌اند که آنان در قید قربانی خواهند بود و طبق گفتار خداوند که می‌فرماید: ... حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ ... (۱)

خروج از احرام برای آن‌ها روا نیست. به این ترتیب بود که عمره و حج برای پیامبر صلی الله علیه و آله جمع گردید. البته پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق با همان نیت و سنتی از میقات به‌سوی مکه روان گشت که در میان اعراب اولیه جاری بود و مردم در آن دوران چیزی جز انجام حج (در ماه‌های حج) نمی‌شناختند. پیامبر صلی الله علیه و آله در این‌خصوص به انتظار اوامر الهی بود، اما در عین‌حال می‌فرمود: مردم بر همان سنن پیشین خود هستند، مگر آن‌چه را که اسلام تغییر دهد و از آن‌جا که برای مردم انجام عمره در ماه‌های حج متداول نبود، آن‌گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مناسک خود را عمره قرار دهید، این فرمان برای اصحاب آن حضرت سنگین و گران جلوه کرد؛ زیرا آنان سابقه‌ای از انجام مناسک عمره در ماه‌های حج نداشتند.» (۲) اما به‌عنوان پایان‌بخش مقاله حاضر، گفتنی است که در مذهب شیعه افضلیت حج تمتع به‌طور قاطع مورد نظر امامان علیهم السلام بوده که جهت دهنده فقه امامیه نیز شده است. امامان مذهب؛ به خصوص صادقین علیهما السلام این موضوع را دست‌آورد قرآن کریم و سنت نبوی دانسته و هماره بر آن، به‌عنوان «برترین نوع حج» تأکید می‌کرده‌اند، لذا هم شیعیان را- در جو حاکمیت اهل سنت- بدان فرمان داده‌اند و هم خود بدون هیچ تقیه و پروایی به انجام آن مبادرت می‌کردند.

احادیث زیر- به‌عنوان شمار محدودی از روایاتی که در این‌خصوص وارد شده- موضع قاطع امامان علیهم السلام را درباره برترین نوع حج نشان می‌دهد:

۱. ابو ایوب ابراهیم بن عیسی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم کدام‌یک از اقسام حج بر انواع دیگر آن برتری دارد؟ فرمود: حج تمتّع دارای فضیلت بیشتری است. چگونه امکان دارد حجی با ارجح و برتر از حج تمتّع باشد، با آن‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آرزو می‌کرد و می‌گفت: اگر آن‌چه تاکنون انجام داده‌ام، انجام نداده بودم، امروز حج خود را به همان صورتی انجام می‌دادم که دیگران انجام می‌دهند. (۳)

۱- بقره: ۱۹۶

۲- بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۹۶ به نقل از علل الشرایع؛ حج الأنبياء والأئمّة علیهم السلام، ص ۱۲۸

۳- تهذیب‌الأحکام، ج ۵، ص ۳۵؛ من لا یحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۰۴؛ الكافی، ج ۴، ص ۲۹۱

ص: ۳۲

۲. حفص‌بن البختری و حسن بن عبدالملک، از زراره، و او از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: به‌خدا سوگند حج تمتع بهتر و برتر است. کتاب و سنت گواه است که حج تمتع والاتر است. (۱) ۳. صفوان جمال گوید: به ابوعبداللَّه صادق علیه السلام گفتم: برخی از مردم می گویند: با خود قربانی ببرم تا حج من مانند حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد. برخی می گویند حج تمتّع به‌جا بیاور، شما چه می‌فرمایید؟ ابوعبداللَّه فرمود: اگر من هزار سال بیایم و هر سال عازم حج باشم، جز با حج تمتّع به خانه خدا نزدیک نمی‌شوم. (۲) ۴. عطیّه گوید: به ابوجعفر باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم، برای یک سال هم که باشد، حج خالص به‌جا بیاورم؟ ابوجعفر گفت: اگر من هزار سال در جهان بیایم و به حج بیایم حج تمتع به‌جا می‌آورم. تو نیز حج خود را از تمتّع خالص مکن. (۳) ۵. محمدبن فضل هاشمی گوید: من با برادرانم به حضور ابوعبداللَّه صادق علیه السلام رسیدیم و گفتیم: ما عازم حج شده‌ایم و بعضاً برای نوبت اول به حج می‌رویم. بفرمایید با چه نیتی عازم شویم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «بر شما باد به حج تمتّع، سپس فرمود: ما خاندان رسول، درباره حج و عمره تمتّع از هیچ قدرتی واهمه نداریم. همچنین درباره تحریم مسکرات و مسح کشیدن بر پشت پاها.» (۴) ۶. معاویهٔ بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ما غیر از حجّ تمتّع، حجّ دیگری را برای خداوند نمی‌شناسیم (انجام نمی‌دهیم) و چون در قیامت خدای خود را ملاقات کنیم، خواهیم گفت: پروردگارا! ما به کتاب تو و سنت پیامبرت عمل کردیم و این مردم گویند: خداوندا! ما به رأی و نظر خود عمل کردیم. آن‌گاه خداوند ما و آن‌ها را در هرجا که مشیت او اقتضا نماید، قرار دهد. (۵)

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۴؛ تهذیب‌الأحکام، ج ۵، ص ۳۵؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۹۲

۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۹۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۴

۳- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۴

۴- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۵؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۹۳

۵- الکافی، ج ۴، ص ۲۹۱

ص: ۳۳

ص: ۳۴

ص: ۳۵

ص: ۳۶

نمودهایی از «توصیه‌ها و کارکردهای اخلاقی» پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در حج

سید حسین شفیعی

مقدّمه:

اگرچه از دیرباز، با تلاش جمعی از محققان صاحب‌نام و گروهی از نویسندگان پرآوازه؛ کتاب‌ها، رساله‌ها، و مقالات فراوانی در زمینه «حجّ» نگاشته شده، (۱) لیکن بیشتر آن‌ها ناظر به ابعاد فقهی، عبادی و فردی این فریضه عظیم الهی است. (۲) کمتر پژوهشگر و نویسنده‌ای را می‌توان یافت که در پژوهش و نوشته‌هایش به ابعاد سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی این عمل ارزشمند معنوی توجّه کرده باشد. بروز این کوتاهی و بی‌توجّهی (و شاید هم غفلت) از سوی برخی از نویسندگان، موجب شد تا توجه بیشتر شرکت کنندگان در کنگره عظیم «حجّ»، محدود و معطوف به بُعد فردی و فقهی آن گردد و از پرداختن به دیگر ابعاد آن، غافل، بلکه بیگانه باشند.

نکته قابل توجه این‌است‌که از بررسی پاره‌ای از متون و منابع نگارش یافته در باب «حجّ»، چنین برمی‌آید که بُعد اخلاقی این فریضه والای آسمانی، بیش از دیگر ابعادش مورد غفلت و بی‌توجّهی محققان و نویسندگان قرار گرفته است؛ در حالی‌که به یقین، توجّه به جنبه‌های اخلاقی این سفر الهی و معنوی، موجب پُربار شدن معنویات برآمده از آن خواهد شد.

۱- تنها در «کتابنامه حج»، تألیف شیخ محمد حسن بکائی چاپ اول، زمستان ۱۳۷۴ ش از ۱۳۵۵ کتاب‌مربوطه یاد شده است.

۲- مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، در کتاب «الذریعة إلی تصانیف الشّیعة» ج ۶، صص ۲۵۴- ۲۴۹ از چهل و سه‌کتاب نگارش‌یافته در باب احکام، آداب و اعمال حج یاد می‌کند و در ج ۲۲ همین کتاب، صص ۲۷۶- ۲۵۳ نیز یکصد و شصت و هفت جلد مناسک حج از علما و فقهاء را نام برده است. البته در سایر مجلّدات هم، کتاب‌های دیگری را ثبت کرده است. مراجعه شود به: ج ۲۲، ص ۲۷۴

ص: ۳۷

بررسی سنّت گفتاری و رفتاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در زمینه «حجّ»، حکایت از آن دارد که آن بزرگوار، ضمن اهمیت دادن به بُعد فقهی «حجّ» و کوشش فراوان در جهت آموزش مناسک آن به مسلمانان، (۱) از توجه دادن آنان به دیگر ابعاد حج، به‌ویژه بُعد اخلاقی آن، دریغ نورزید.

آن حضرت، از سویی در طول این سفر- همچون دیگر لحظات زندگیش- خود عامل به فضایل اخلاقی بوده و از دیگر سوی، با لحاظ فرصت‌های مناسب، بارها از سالکان این سفر معنوی خواست تا به اصول و فضایل اخلاقی پایبند باشند و از هر چیزی که از رذایل اخلاقی محسوب می‌گردد، پرهیز نمایند؛ تنها در خطبه‌ای که در جریان «حَجّة الوداع» در صحرای عرفات ایراد نمود، رعایت امور اخلاقی ذیل را به مسلمانان توصیه کرد: (۲)* اخلاص در عمل و پرهیز از ریا.

* حفظ و ادای امانت.

* پرهیز از سنت‌های جاهلی (مانند تعصّب‌های نابه‌جا، اعمال بغض و کینه‌توزی و ...).

* نادیده گرفتن برتری‌های کاذب نژادی و قبیله‌ای.

* برخورد شایسته با زیردستان و رعایت حقوق آنان (به‌ویژه بانوان).

* حفظ وحدت، اخوّت و همدلی مؤمنان با یکدیگر.

* دوری جستن از خیانت به دیگران و غیبت و ... (۳) اکنون ما، در این نوشتار کوتاه، تنها پاره‌ای از توصیه‌ها و کارکردهای اخلاقی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفر معنوی حج را به بحث و بررسی گذاشته‌ایم، به امید آن‌که توانسته باشیم ره‌توشه‌ای را برای راهیان کوی دوست فراهم آوریم؛ إن‌شاءاللَّه

۱- اخلاص (/ پرهیز از ریا)

از برترین مصادیق فضایل اخلاقی، خصلت والای «اخلاص» است. در اهمیت اخلاص همین‌بس که معیار و ملاک عبادی بودن افعال بندگان قلمداد گردیده است.

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، «الحجّ والعمرة فی الکتاب والسنّة»، صص ۲۲۳- ۲۲۱؛ شماره ۶۷۹ و ۶۸۱- ۶۸۳، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ ش، دارالحدیث للطّباعة والنشر، قم.

۲- متن این خطبه، در کتاب «حج الأنبیاء والأئمه»، حیدر خزرجی، صص ۱۴۵- ۱۳۸ چاپ اول، محرم ۱۴۱۶ ق. نشر مشعر، از منابع حدیثی گوناگون شیعه و اهل‌سنت نقل گردیده است.

۳- آیةاللَّه جوادی آملی، در کتاب «جرعه‌ای از بیکران زمزم» ترجمه و تحقیق علی حجّتی کرمانی، چاپ اول، ۱۳۷۱، صص ۱۷۷- ۱۷۱ به شرح ده نکته مهم برگرفته از این خطبه پرداخته است.

ص: ۳۸

علی علیه السلام فرمود: «الإخلاص ملاک العبادهٔ»؛ (۱) «اخلاص، معیار و ملاک عبادت است».

به سخن دیگر؛ قبولی هر عمل قربی بندگان الهی، مشروط به برخورداری آن، از خصلت زیبای «اخلاص» است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إذا عملت عملًا فاعمل للّه‌خالصاً لأنّه لا یقبل من عباده الأعمال إلّاما کان خالصاً»؛ (۲) «هرگاه کاری کردی، آن را تنها برای خدا انجام ده؛ زیرا او، تنها اعمال خالص بندگانش را می‌پذیرد.»

بی‌تردید، فریضه ارزشمندِ حج، از این قاعده مستثنی نیست؛ بلکه می‌توان گفت:

وابستگی آن به اخلاص، امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا هدف غایی در این سفر، راه یافتن به محضر پروردگار و مشاهده جمال محبوب است.

امام سجّاد علیه السلام، به وقت ملاقات با «شبلی» (۳) از وی پرسید: «فَحِینَ وَصَلْتَ مَکَّهَ نَوَیْتَ بِقَلْبِکَ أَنَّکَ قَصَدْتَ اللَّهَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ علیه السلام: فَمَا دَخَلْتَ الْحَرَمَ وَ لَا رَأَیْتَ الْکَعْبَهَ وَ لَا صَلَّیْتَ.

ثُمَّ قَالَ: طُفْتَ بِالْبَیْتِ وَ مَسِسْتَ الْأَرْکَانَ وَ سَعَیْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ علیه السلام: فَحِینَ سَعَیْتَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ هَرَبْتَ إِلَی اللَّهِ»؛ (۴) «آنگاه که به مکه رسیدی با قلب خود نیّت خدا را داشتی؟ ... آیا وقتی به سعی پرداختی، بر آن بودی که به‌سوی خدا بگریزی؟»

امام خمینی قدس سره نیز- با الهام از این‌گونه گفتار ائمّه علیهم السلام- فرمود:

«لبیک‌های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت اللَّه تعالی به اسم جامع (۵) جواب می‌دهند. مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب. گویی گوینده از خود در این محضر بی‌خود شده و جواب دعوت را تکرار می‌کند. و دنباله آن سلب شریک به معنای مطلق (۶) آن می‌نماید، که اهل اللَّه می‌دانند، نه شریک در الوهیت فقط ...» (۷) در گفتار دیگری فرمود:

«مهم آن است که حاج بداند که کجا می‌رود و دعوت کی را اجابت می‌کند و میهمان کیست، و آداب این میهمانی چیست؛ و بداند هر خودخواهی و خودبینی با خداخواهی مخالف است و با هجرت الی اللَّه مباین و موجب نقص معنویت حج است.» (۸)

۱- مدیرشانه‌چی، کاظم، الحِکم من کلام أمیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۷۱، ش ۶۰۸، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۱۰۳، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق. مؤسسهٔ الوفاء، بیروت، لبنان.

۳- جهت توضیح بیشتر مراجعه شود به: جوادی آملی، عبداللَّه، صهبای حج، ص ۳۴۴، چاپ سوم، خرداد ۱۳۸۱، نشر اسراء، قم؛ محمدی ری‌شهری، محمد، الحج والعمرهٔ فی الکتاب والسنهٔ، ص ۲۴۰، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، دارالحدیث للطباعهٔ والنشر، قم.

۴- محمدی ری‌شهری، محمد، الحج والعمرهٔ فی الکتاب والسنهٔ، ص ۲۳۷، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، دارالحدیث للطباعهٔ والنشر، قم.

۵- اسم جامع الهی، «اللَّه» است که در تلبیه لبیک گفتن حاجیان مکرر بر زبان جاری می‌شود.

۶- همان‌گونه که توحید بر سه قسم است: توحید ذاتی، توحید صفاتی و توحید افعالی. در قبال هر یک از آن‌هاشرک قرار دارد یعنی: شرک ذاتی، شرک صفاتی و شرک افعالی و منظور از شرک به معنای مطلق آن، هر سه قسم شرک است.

۷- موسوی خمینی، سید روح اللَّه، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲

۸- همان، ص ۱۹۹

ص: ۳۹

به یقین، دست‌یابی و حضور در چنین جایگاهی، بدون اخلاص ممکن نخواهد بود.

مرحوم آیت‌اللَّه میرزا مهدی الهی قمشه‌ای (۱) در این راستا این‌گونه سروده است:

ای دل اگر عزم دیار یار داری قصد حجاز و کعبه و دیدار داری

شوق شهود حضرت دلدار داری اوّل ز دل نفس سوی اللَّه پاک گردان (۲)

استاد فرزانه، آیهٔ‌اللَّه جوادی آملی نیز فرمود:

«تجلّی این خلوص در برخی از عبادات نمایان‌تر و طرد شرک در برخی دیگر قوی‌تر و آشکارتر است. از جمله این عبادات، حج می‌باشد؛ زیرا توحید در آن تجسّم می‌یابد و از آغاز تا انجام نمونه‌ای است برای توحید و طرد شرک ... از مولای ما امام صادق علیه السلام در دعای سفر حج، روایت شده است، پس از ادای کلمات فرج فرمود: بِسْمِ اللَّهِ خَرَجْتُ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ... فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُکَ وَ بِکَ وَ لَکَ.» (۳) سپس فرمود:

«کسی که آگاه است و به زبان دعا احاطه دارد، تفاوت میان فرمایش آن حضرت که فرمود:

«فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُکَ وَ بِکَ وَ لَکَ» را با دیگر ادعیه و اوراد، به‌خوبی درمی‌یابد. چون مهم در این‌جا ذات خدای تعالی است و لقای اوست، نه اسمی از اسمای حُسنای حضرتش.

حج، سیر به‌سوی خدا و رفتن برای دیدار او و تعالی است برای نزدیکی به آن، که در علوّ و والایی نزدیک و در نزدیکی‌اش بس والا و بالا است و تکامل به جوار کسی است که از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و بنده جز با توحید دایم و ناب و طرد شرک جلی و خفی به مولایش تقرّب نمی‌جوید.» (۴) ناگفته نماند: کسب «اخلاص» به وقت انجام اعمال عبادی- به‌خصوص فریضه حج- و حفظ آن از آلوده شدن به ریا و خودنمایی، کاری بس سخت و دشوار است. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «تَصْفِیَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ تَخْلِیصُ النِّیَّةِ عَنِ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَی الْعَامِلِینَ مِنْ طُولِ الْجِهَادِ»؛ (۵) «خالص ساختن عمل سخت‌تر از خود عمل است و پاک کردن نیت از فساد و ناخالصی برای عمل کنندگان از جهادِ طولانی دشوارتر است.»

۱- علامه حسن‌زاده آملی، در توصیف مرحوم الهی قمشه‌ای چنین گفته است: مرحوم استاد الهی قمشه‌ای یکی از نوادر روزگار بود به ارتحال خود دل اهل اللّه را سوگوار کرد ... الهی سحری بود، الهی شب با ستارگان گفتگو داشت، الهی را مناجات‌های آتش‌سوز است، الهی گریه‌ها داشت، الهی عالم ربانی بود الهی اهل ایقان بود، الهی مفسّر قرآن بود، الهی سوز و گداز داشت، الهی راز و نیاز داشت، الهی مراقب بود، الهی عارف بود، الهی عاشق بود، الهی مهربان بود و حسن‌زاده را آرام جان بود، الهی محبّ خالص پیغمبر و آل پیغمبر بود، الهی صاحب تألیفات بود، الهی نغمه حسینی بسرود، الهی تربیت‌شده آقابزرگ حکیم و عارف یزدی بود، الهی الهی بود نامه‌ها بر نامه‌ها، صص ۱۰۹ و ۱۱۰، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش، انتشارات قیام، قم

۲- رهبر، محمدتقی، اخلاق و آداب در حج و زیارت، ص ۲۹، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۷، نشر مشعر، تهران.

۳- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۲۷۹، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبهٔ الإسلامیهٔ، تهران.

۴- جوادی آملی، عبداللّه، جرعه‌ای از بیکران زمزم ترجمه و تحقیق علی حجتی کرمانی، ص ۹۸ و ص ۹۹، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش

۵- مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۴، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق. مؤسسهٔ الوفاء، بیروت، لبنان.

ص: ۴۰

البته دشواری کسب اخلاص در سفر حج و دیگر اعمال عبادی موجب نمی‌شود که ما در پی تحصیل آن نباشیم، بلکه می‌بایست با تلاشی مضاعف در این راستا حرکت کنیم و پس از شناسایی آفت‌ها به مقابله جدّی با آن‌ها برخیزیم؛ زیرا همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، اعمال غیر مخلصانه مورد قبول درگاه خداوند قرار نخواهد گرفت.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ- عَزَّ وَ جَلَّ- أَنَا خَیْرُ شَرِیکٍ، مَنْ أَشْرَکَ مَعِی غَیْرِی فِی عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ»؛ (۱) «خداوند متعال فرموده است: من بهترین شریک هستم، هرکس در عمل خود برای من شریک بیاورد، هرگز آن را نمی‌پذیرم ....»

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر توصیه حج‌گزاران به کسب اخلاص و دوری از ریا و خودنمایی، خود نیز در پی تحصیل این خصلت نیکو بود و مأموریت یافت که به مردم اعلام کند: «إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ»؛ (۲) «من مأمور شده‌ام که خدا را بپرستم و برای او دین را خالص گردانم.»

لبیک‌های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت اللَّه تعالی به اسم جامع جواب می‌دهند.

مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب

انس بن مالک می‌گوید: «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، پس از تهیه ابزار و وسایل مورد نیاز و تهیه حوله‌ای که قیمت آن چهار درهم یا کمتر از آن بوده، آماده حرکت برای سفر حج شد؛ در آن هنگام روبه درگاه خداوند نموده، چنین گفت:

«اللّهُمّ حَجَّةً لَا رِیَاءَ فِیهَا وَ لَا سُمْعَةَ» ...»؛ (۳) «خدایا! حجّی را انجام می‌دهم که از خودنمایی و کسب عنوان و اعتبار دور است.»

متأسفانه، هرچه بر عمر حج و تاریخ اسلام می‌گذرد، شاهد دور شدن و فاصله گرفتن جمع زیادی از حج‌گزاران از این سیره نبوی می‌شویم؛ این است که می‌بینیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با علم و آگاهی دقیق از نیت و باطن این گروه از راهیان به دیار کعبه و حرم، فرمود:

«یَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَحِجّ أَغْنِیَاءِ أُمَّتِی لِلنُّزْهَةِ، أَوْسَاطُهَا لِلتِّجَارَةِ، فَقَرَاؤُهُمْ لِلرِّیَاءِ وَ السُّمْعَةِ». (۴)

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان الحکمة، ج ۱، ص ۳۲۰، ش ۱۸۸۳، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ‌سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم.

۲- زمر: ۱۱

۳- ری‌شهری، محمد، الحجّ والعمرة فی الکتاب والسنّة، ص ۲۲۰، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ ق. دارالحدیث للطّباعةوالنشر، قم.

۴- همان.

ص: ۴۱

«زمانی می‌رسد که ثروتمندان امّت من برای تفریح به حج می‌روند، و مردم عادی برای تجارت، و قاریان آن‌ها برای خودنمایی و کسب عنوان و اعتبار، و فقرای امت من برای تکدّی و گدایی به حج مشرف می‌شوند».

سلمان فارسی از شنیدن این جملات تعجب می‌کرد، ولی هر جمله‌ای که سبب تعجّب وی می‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، این حوادث در آینده واقع خواهد شد.» (۱) امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمود:

«الْحَجُّ حَجَّانِ، حَجٌّ لِلَّهِ وَ حَجٌّ لِلنَّاسِ، فَمَنْ حَجَّ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ وَ مَنْ حَجَّ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۲)

«حج دو گونه است؛ برای خدا و برای مردم، هرکه برای خدا حج کند، پاداش او بهشت است و هرکه برای مردم به حج رود، در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد. (کنایه از این‌که پاداشی نصیب وی نخواهد شد.»

در هر حال، اگر با انجام حج، دنبال ثواب و پاداش الهی و طالب غفران و آمرزش پروردگار کریم هستیم، باید اخلاص را سرلوحه کار خویش قرار دهیم. امام سجّاد علیه السلام در این‌باره می‌فرماید:

«مَنْ حَجَّ يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ‌اللَّهِ- عَزَّ وَ جَلَّ- لَايُرِيدُ بِهِ رِيَاءً وَ لَا سُمْعَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبَتَّةَ». (۳) «کسی که در حج، هدفی جز خدا نداشته باشد و در فکر دیدن و شنیدن و ستایش مردم نباشد، حتماً خداوند او را می‌بخشد.»

شایسته است برای دستیابی به خوی شایسته اخلاص، رو به درگاه خدا آوریم و بگوییم:

«اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ الشِّرْكِ، وَ عَمَلِي مِنَ الرِّيَاءِ وَ لِسَانِي مِنَ الْكَذِبِ وَ وَ عَيْنِي مِنَ الْخِيَانَةِ».

«خدایا! قلبم را از توجه و تکیه بر غیر خودت، و عملم را از ریا، و زبانم را از دروغ و چشمم را از نگاه‌های ناپاک و خیانت‌بار حفظ فرما!» (۴)

۱- قرائتی، محسن، حج، صص ۳۷ و ۳۸، چاپ ۱۳۶۵، دفتر انتشارات اسلامی قم به نقل از تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۴۳۴.

۲- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۷۶، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبهٔ الاسلامیهٔ، تهران.

۳- قرائتی، محسن، حج، ص ۳۸، وافی، ج ۲، ص ۴۷، چاپ ۱۳۶۵، دفتر انتشارات اسلامی قم.

۴- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ص ۴۰۴، دعاء پس از دعاء ابوحمزه ثمالی.

ص: ۴۲

۲- «توبه» و بازگشت از گناه

از جمله اعمال صالحی که در آیات و روایاتِ فراوان، توصیه و ترغیب به انجام آن شده، «توبه» و بازگشت از گناه است. پروردگار کریم، در قرآن کریمش وعده داد که توبه کنندگان را می‌پذیرد و از گناهانشان می‌گذرد، (۱) و آنان را دوست دارد و به آنان مهر می‌ورزد. (۲) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از خشنودی خداوند از توبه‌کنندگان خبر داد و فرمود:

«وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ». (۳) «نزد خداوند چیزی محبوب‌تر از مرد یا زن مؤمن توبه‌گر نیست.»

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «خداوند به داوود پیامبر- که بر پیامبر ما و خاندانش و بر او درود باد!- وحی فرستاد: ای داوود، هرگاه بنده مؤمن من گناهی کند و سپس از آن گناه برگشته، توبه نماید و به هنگام یاد کردن از آن گناه از من شرم کند. او را بیامرزم و آن گناه را از یاد فرشتگان نگهبان اعمال ببرم و آن را به نیکی بدل کنم و از این کار مرا باکی نیست که من مهربان‌ترین مهربانانم.» (۴) زمانی می‌رسد که ثروتمندان امّت من برای تفریح به حج می‌روند، و مردم عادی برای تجارت، و قاریان آن‌ها برای خودنمایی و کسب عنوان و اعتبار، و فقرای امت من برای تکدّی و گدایی به حج مشرف می‌شوند

نکته قابل توجه این‌که، حسن روی آوردن به توبه، محدود به زمان و مکان خاصّی نیست؛ توصیه پیشوایان معصوم علیهم السلام به گناهکاران این است که در انجام توبه شتاب کنند و از هرگونه تأخیر در جهت تحقّق آن بپرهیزند.

علی علیه السلام فرمود: «إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ»؛ (۵) «هرگاه گناهی مرتکب شدی، با توبه در محو آن شتاب کن.»

امام جواد علیه السلام نیز می‌فرماید: «تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ اغْتِرَارٌ وَ طُولُ التَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ»؛ (۶) «به تأخیر افکندن توبه فریب و غفلت است و امروز و فردا کردن مایه حیرت و سرگشتگی.»

۱- شوری: ۲۵ و فاطر: ۸۲

۲- بقره: ۲۲۲

۳- مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۱، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق. مؤسسهٔ الوفاء، بیروت، لبنان.

۴- همان، ص ۲۸

۵- همان، ج ۷۴، ص ۲۰۸

۶- محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان الحکمهٔ، ج ۱، ص ۱۷۲، ش ۹۹۹ ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ‌سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم.

ص: ۴۳

البته از بررسی برخی آیات و روایات چنین برمی‌آید که: پاره‌ای از این زمان‌ها و مکان‌ها، بستر مناسبی برای عملی ساختن «توبه» است و نقش ارزنده‌ای در پذیرفته شدن آن دارد.

بی‌شک، درک موسم حج و حضور در میقات و دیگر مشاهد مشرّفه، همچنین حالت ارزشمند محرم شدن و انجام طواف و غیره؛ از بهترین فرصت‌ها برای روی آوردن مجرمان و گناهکاران به «توبه» است؛ زیرا طبق فرموده امیر مؤمنان علیه السلام: «وَ أَدْنَی مَا یَرْجِعُ بِهِ مَنْ أَمَّهُ أَنْ یُغْفَرَ لَهُ مَا سَلَفَ»؛ (۱) «کمترین دستاوردی که زائر از حج می‌آورد این است که گناهانش آمرزیده شود.»

به‌طور یقین، دست‌یابی به این ارمغان ارزشمند، مشروط به انجام توبه حقیقی از سوی حج‌گزاران است؛ بنابراین، ضروری است زائران از این فرصت استثنایی و مناسب، که در اختیارشان نهاده شده، بهره‌گیرند و از معاصی و گناهان پیشین خود پشیمان شوند و در صورت امکان، در صدد جبران آن‌ها برآیند و در ادامه زندگی‌شان، عزمشان را بر پرهیز از نافرمانی پروردگار کریم قطعی کنند؛ یعنی تنها به رفتن به مکه و مدینه و پوشیدن لباس احرام و انجام ظاهری مناسک و حضور فیزیکی در مشاهد مشرّفه دل خوش نکنند. این‌جا است که می‌بینیم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در فرازی از خطبه غدیر (۲)- که آن را پس از بازگشت از حجهٔ‌الوداع، در سرزمین غدیرخم ایراد نمودند- خطاب به مردم این‌گونه فرمودند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ حُجُّوا الْبَیْتَ بِکَمَالِ الدِّینِ وَ التَّفَقُّهِ وَ لَا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلَّا بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلَاعٍ». (۳) «ای مردم، با دین و فقه کامل حج بگزارید و از مشاهد این سفر برنگردید مگر با توبه و کنده شدن از گناه.»

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

«إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ ... ثُمَّ اغْسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْبَسْ کِسْوَةَ الصِّدْقِ وَ الصَّفَا وَ الْخُضُوعِ». (۴) «هنگامی که قصد حج کردی، با آب توبه خالص، گناهانت را بشوی و لباس راستی و پاکی و خضوع و خشوع را بر تن کن.»

۱- رهبر، محمدتقی، همراه با زائران خانه خدا، صص ۳۸ و ۳۹ مستدرک الوسایل، ج ۸، ص ۱۵، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۵، نشر مشعر، تهران.

۲- متن این خطبه در کتاب «حج الأنبیاء والأئمّهٔ علیهم السلام، حیدر خزرجی، صص ۲۲۹- ۲۲۱ چاپ اول، محرم ۱۴۱۶ ق. نشر مشعر، تهران؛ از منابع مختلف حدیثی شیعی و سنّی نقل گردیده است.

۳- همان، ص ۲۲۳

۴- محمدی ری‌شهری، محمد، الحجّ والعمرهٔ فی الکتاب والسنّهٔ، صص ۲۳۴ و ۲۳۵، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ ق. دارالحدیث للطّباعهٔ والنشر، قم.

ص: ۴۴

۳- «حسن خلق» (/ خوش‌خویی)

خصلت زیبای «حسن خلق»، از خصلت‌های نیک اجتماعی است که تحسین همگان را به همراه دارد. هیچ فرد یا گروهی را نمی‌توان یافت که از صاحب این خوی شایسته ستایش نکند.

در کتب اخلاقی و غیر آن، آیات و روایات فراوانی در جهت تمجید از آن نقل گردیده است؛ (۱) برای نمونه، برخی از آن‌ها را مرور می‌کنیم:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «الإسْلامُ حُسْنُ الْخُلْقِ»؛ (۲) «اسلام، خوشخویی است.»

در بیان دیگری فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّینِ»؛ (۳) «خوی نیکو، نصف دین است.»

از روایت دیگر نبوی چنین برمی‌آید که: «در سرای قیامت، افرادی به جهت اخلاق نیکشان، به درجاتی بزرگ و منزلتی والا دست می‌یابند؛ اگرچه در عبادت ضعیف و ناتوان باشند.» (۴) در خبر دیگری، از امیرمؤمنان علیه السلام چنین می‌خوانیم: «حُسْنُ الْخُلْقِ رَأْسُ کُلِّ بِرٍّ»؛ (۵) «نیک‌خویی، سرآمد همه نیکی‌هاست.»

در روایتی آمده است: «مردی به حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مرا توصیه‌ای فرمایید که از آن بهره گیرم»؛ از جمله سفارش‌های حضرت به آن شخص این بود: «أَلْقِ أَخاکَ بِوَجْهٍ مُنْبَسِطٍ»؛ (۶) «با چهره گشاده با برادرت برخورد کن.»

از بررسی آیات و روایات وارده در باب «حُسن خُلق»، چنین برمی‌آید که ضرورت پای‌بندی به این خصلت شایسته، امری فراگیر است و شامل تمام حوزه‌های حیات اجتماعی (مانند: وطن، سفر، منزل، بازار، اداره و ...) می‌شود؛ منتها رعایت آن در سفر، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ این است که در احوالات پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند:

در یکی از سفرهایشان (۷) فرمودند: «مَنْ کانَ یسیء الْجوار فَلا یُصاحبنا»؛ (۸) «کسی که در مصاحبت و مجاورت، بد عمل می‌کند با ما همراه و همسفر نشود.»

به‌طور طبیعی، در کنگره عظیم حج (که ملل مختلفی از جهان اسلام در آن حضور دارند و سالک این سفر با ملیت‌های گوناگونی مواجه و همراه می‌شود)، پایبندی به «حسن خلق» ضروری‌تر خواهد بود. به خصوص که قرآن کریم به‌طور صریح می‌فرماید:

... فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ ... (۹) «سخنان زشت، لغو، فحش، فسق، فجور، مراء و جدال در حج جایگاهی (۱۰) ندارد.»

۱- حرّ عاملی، محمّد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸ دوره ۲۰ جلدی، صص ۵۱۰- ۵۰۳ چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبهٔ الإسلامیهٔ، تهران، باب ۱۰۴ «باب استحباب حسن الخلق مع الناس»؛ در خلال این صفحات، تعداد ۳۲ روایت در جهت فضیلت «حسن خلق» ذکر گردید.

۲- محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان‌الحکمهٔ ج ۱، ص ۳۳۰، ش ۱۹۳۲ ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم.

۳- همان، ش ۱۹۳۳

۴- همان، ش ۱۹۳۷

۵- همان، ش ۱۹۳۵

۶- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل‌الشیعه، ج ۸، ص ۵۱۲، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبهٔ الإسلامیهٔ، تهران.

۷- در کتاب «اخلاق و آداب در حج و زیارت»، تألیف محمدتقی رهبر، به نقل از مکارم الأخلاق ص ۲۸۸ آمده: «در یکی از سفرهایی که به حج می‌رفتند، فرمودند: «من کان ...».

۸- رهبر، محمدتقی، همراه با زائران خانه خدا، ص ۲۹ مستدرک سفینهٔ البحار، ماده «سفر»، ص ۵۸، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۵، نشر مشعر، تهران.

۹- بقره: ۱۹۷

۱۰- جهت آشنایی بیشتر با تفسیر واژه‌های مذکور در این آیه، به دو روایت منقول از امام صادق علیه السلام در کتاب «الحج والعمرهٔ فی الکتاب والسنّهٔ»، ص ۲۳۴، تألیف محمدی ری‌شهری، محمد چاپ چهارم ۱۳۸۴ ق. دارالحدیث للطّباعهٔ والنّشر، قم مراجعه شود.

ص: ۴۵

این کلام نورانی پروردگار حاکی از آن است که دستیابی حج‌گزار به ثواب و پاداش الهی، مشروط به این است که در طول سفر حج، فسق و فجور و جدالی از او سر نزند. این است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«مَنْ حَجِ الْبَیْتَ فَلَمْ یَرْفُثْ وَ لَمْ یَفْسُقْ، خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ کَیَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». (۱) «کسی که حج کند و مرتکب زشتی و فسق نگردد، از گناهانش پاک شود؛ چنان‌که گویی از مادر متولد گردیده است.»

امام باقر علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید:

«مَا یُعْبَأُ بِمَنْ یَؤُمُّ هَذَا الْبَیْتَ إِذَا لَمْ یَکُنْ فِیهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ، وَ حِلْمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَبَهُ، وَ حُسْنُ الصَّحابَةِ لِمَنْ صَحِبَهُ». (۲) «اعتنا نمی‌شود به کسی که قصد خانه حق کرده، در حالی که در او سه خلصت نیست:

ورعی که او را از معاصی و گناهان بازدارد، حلمی که او را بر غضبش چیره سازد، و رفتار خوش با کسانی که همسفر او هستند.»

نکته قابل ذکر این‌که: در کتب روایی، در مورد تفسیر حسن خلق و تعیین حد و مرز آن، اخبار گوناگونی آمده است؛ برای نمونه، به نقل چند روایت بسنده می کنیم:

آنگاه که از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: حدّ و معنای حسن خلق چیست؟ آن بزرگوار در پاسخ فرمود:

«تُلِینُ جَانِبَکَ وَ تُطِیبُ کَلَامَکَ وَ تَلْقَی أَخَاکَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ». (۳) «حسن خلق این است که نرم‌خو و مهربان باشی، گفتارت پاکیزه و مؤدّبانه باشد و با برادرت با خوشرویی برخورد کنی.»

بی‌تردید، از مصادیق و مواردِ حسن خلق، تحمّل کردن ناسازگاری همسفر است. در خبری از پیامبرخدا صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم:

«مَا اصْطَحَبَ اثْنَانِ إِلَّا کَانَ أَعْظَمُهُمَا أَجْراً وَ أَحَبُّهُمَا إِلَی اللَّهِ أَرْفَقَهُمَا بِصَاحِبِهِ». (۴) «هرگاه دو نفر با یکدیگر همسفر شدند، آن کس که با دیگری رفق و مدارا پیش گیرد، نزد خدا محبوب‌تر و پاداشش عظیم‌تر است.»

۱- رهبر، محمدتقی، اخلاق و آداب در حجّ و زیارت، ص ۱۵ احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۶؛ چاپ اول، پاییز ۱۳۷۷، نشر مشعر.

۲- محمدی ری‌شهری، محمد، الحجّ فی الکتاب والسنهٔ، ص ۲۲۹، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ ق. دارالحدیث للطّباعهٔ والنشر، قم.

۳- محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان الحکمهٔ، ج ۱، ص ۳۳۰، ش ۱۹۴۴، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم.

۴- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸ ص ۳۰۲، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبهٔ الإسلامیهٔ، تهران.

ص: ۴۶

۴- سخاوت و بخشندگی

در آموزه‌های وحیانی، خوی «سخاوت» و «بخشندگی»، خصلتی شایسته و مهم شناخته شده است. در اهمیت آن همین بس که در پاره‌ای از روایات برجای مانده از معصومین علیهم السلام، از او به‌عنوان «خوی خداوند» و «خلق انبیای الهی» یاد شده است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

«السَّخاءُ خُلْقُ اللَّهِ الْأَعْظَم»؛ (۱) «بخشندگی، خوی بزرگ خداوند است.»

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«السَّخاءُ مِنْ أَخْلاقِ الْأَنْبِیاءِ ...»؛ (۲) «بخشندگی، از اخلاق پیامبران است ....»

در کاوش‌های اجتماعی به این نتیجه دست خواهیم یافت که پای‌بندی افراد به صفت نیک «سخاوت»، موجب محبوبیت آنان در نزد دیگران و سبب آراستگی خُلق و خوی آنان خواهد شد؛ امیر مؤمنان علیه السلام در این راستا می‌فرماید:

«السَّخاءُ یَکْسِبُ الْمَحَبَّةَ وَیُزَیِّنُ الْأَخْلاقَ». (۳) «بخشندگی، درستی می‌آورد و خلق خوی را می‌آراید.»

لازم به یادآوری است، اگرچه سخیّ بودن در وطن همچون سخاوت در سفر، عملی پسندیده به‌شمار می‌آید، لیکن بی‌تردید بروز این خصلت در سفر (که غالباً با مشکلات همراه است) امری پسندیده خواهد بود. این‌جا است که می‌بینیم پیشوایان معصوم علیهم السلام سخاوت در سفر را از نشانه‌های مروت و جوانمردی دانسته‌اند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ مِنَ الْمُرُوءَةِ فِی السَّفَرِ کَثْرَةَ الزَّادِ وَ طِیبَهُ وَ بَذْلَهُ لِمَنْ کَانَ مَعَکَ». (۴) «از نشانه‌های جوانمردی در سفر، توشه فراوان و مطبوع برداشتن و بذل و بخشش آن به همسفران است.»

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز این‌گونه نقل شده است که:

«مِنْ شَرَفِ الرَّجُلِ أَنْ یُطَیِّبَ زَادَهُ إِذَا خَرَجَ فِی سَفَرٍ». (۵) «از شرافت مرد آن است که چون به سفر رود، توشه خوب و پاکیزه بردارد.»

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان الحکمهٔ، ج ۱، ص ۴۸۴، ش ۲۹۴۱، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و انتشارات دارالحدیث، قم.

۲- همان، ش ۲۹۴۸

۳- همان، ش ۲۹۴۷

۴- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل‌الشیعه، ج ۸، ص ۳۱۰، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبهٔ‌الإسلامیهٔ، تهران.

۵- همان.

ص: ۴۷

در بخشی از سروده بلند «ابن اعثم (/ ابن اعسم) کوفی» آمده است:

مِن شَرفِ الإنسانِ فِی الأَسفار تَطیبه الزّاد مَعَ الأکثار

وَلْیَدعُ عِنْدَ الْوَضْعِ لِلخوان مَْن کانَ حاضِراً مِنَ الإخوان (۱)

«از شرافت مرد در سفر این است که توشه مطبوع و فراوان بردارد، چون آن را بر سفر می‌نهد، برادرانی را که حضور دارند دعوت کند.»

اگرچه سخیّ بودن در وطن همچون سخاوت در سفر، عملی پسندیده به‌شمار می‌آید، لیکن بی‌تردید بروز این خصلت در سفر (که غالباً با مشکلات همراه است) امری پسندیده خواهد بود. این‌جا است که می‌بینیم پیشوایان معصوم علیهم السلام سخاوت در سفر را از نشانه‌های مروت و جوانمردی دانسته‌اند

سخاوت و بخشندگی، از توصیه‌های مهمّ اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به سالکان سفر عظیم حج و عمره است، به‌طوری که عمل ناپسند «اسراف» و ریخت و پاش- که در سایر موارد زندگی امری نامشروع و از گناهان کبیره شمرده شده- در سفر الهی «حج» و «عمره» مورد ترغیب قرار گرفته و عملی شایسته دانسته شده است (البته در حدّ معقول و مشروع و امکانات. گو این‌که افراد در طول این سفر مهمّ می‌بایست دارای طبعی بلند بوده و از خصلت زشت امساك و گدامنشی دوری جویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«مَا مِنْ نَفَقَهٍٔ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نَفَقَهٍٔ قَصْدٍ وَ یُبْغِضُ الْإِسْرَافَ إِلَّا فِی الْحَجِّ وَ الْعُمْرَهِٔ فَرَحِمَ اللَّهُ مُؤْمِناً اکْتَسَبَ طَیِّباً وَ أَنْفَقَ مِنْ قَصْدٍ أَوْ قَدَّمَ فَضْلًا». (۲)

«پسندیده‌ترین نوع خرج کردن نزد خداوند، اقتصاد و میانه‌روی است و خدا از اسرافکاری بیزار است، مگر در حج و عمره. خدا بیامرزد بنده‌ای را که مال حلال و پاکیزه کسب کند و با رعایت اعتدال خرج کند و یا به دیگران بذل نماید.»

در اوصاف امام چهارم صلی الله علیه و آله آورده‌اند:

۱- قمی، شیخ عباس، سفینهٔ البحار، ج ۲، صص ۶۵۷ و ۶۵۸، ماده «سفر»، تحقیق مجمع البحوث الإسلامیهٔ، با اشراف علی‌اکبر الهی خراسانی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.

۲- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل‌الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۵، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبهٔ الإسلامیهٔ تهران.

ص: ۴۸

«وَ کَانَ یَقُولُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ لِقَهْرَمَانِهِ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِیَ لِی حَوَائِجَ الْحَجِّ، اشْتَرِ وَ لَا تُمَاکِسْ». (۱) «سید الساجدین علیه السلام به مسؤول تدارکات خود توصیه می‌فرمود که هرگاه می‌خواهد لوازم و مایحتاج حج را خریداری کند، در خریدن خشکی نکند.»

و نیز در احوالات آن حضرت آورده‌اند:

«هرگاه به قصد حجّ و عمره عازم مکه می‌شدند، از بهترین خوردنی‌ها چون بادام، شیرینی، قاووت ترش و شیرین همراه می‌بردند.» (۲) البته، سفر زیارت امام حسین علیه السلام از این مورد مستثنی است. (۳) پی‌نوشت‌ها

۱- رهبر، محمدتقی، اخلاق و آداب در حج و زیارت، صص ۱۰۶ و ۱۰۷ مکارم الأخلاق. ص ۳۰۵، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۷، نشر مشعر، تهران.

۲- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۳۱۰، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبة الإسلامیة، تهران.

۳- همان، ص ۳۰۵

ص: ۴۹

ص: ۵۰

ص: ۵۱

ص: ۵۲

پیامبر، خلق عظیم

حسین اوسطی

وظیفه‌ای مهم، برای همگان

از وظایف مهم تمامی افراد امّت اسلامی، آگاهی یافتن از حالات و ملکات و اعمال و سیره عملی پیامبرخدا صلی الله علیه و آله است؛ زیرا قرآن کریم با صراحت می‌فرماید: لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ .... (۱) اگر بنا است رفتار و کردار این مرد آسمانی و پیامبر عظیم الشأن سرمشق و الگو شود، بدیهی است آگاهی پیدا کردن از حالات و رفتار ایشان، بر همگان لازم و ضروری است.

خوشبختانه، تاریخ، سراسر زندگی حضرت را؛ از چگونگی برخورد ایشان در اندرونِ خانه تا صحنه‌های کار و زار و از حالات نیمه‌های شب و تنهایی ایشان تا برخورد با اجتماع و اصحاب و از دوران کودکی‌شان تا آنگاه که سر مبارکشان، در لحظات آخر عمر، در دامن علی علیه السلام قرار گرفت و ... را ثبت کرده و نقطه ابهامی در این رابطه وجود ندارد.

ابعاد وجودی پیامبرخدا صلی الله علیه و آله

شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، دارای ابعاد فراوانی است که پژوهشگران و کارشناسان در طول تاریخ به بررسی بسیاری از این ابعاد پرداخته و چهره درخشان و تابناک حضرت ختمی مرتبت را به جهانیان و یا صاحبان ایمان ارائه کرده‌اند و کتاب‌های سودمندی در باره رسالت و نبوت و

۱- احزاب: ۲۱

ص: ۵۳

معجزات حضرت و جنگ‌هایی که در زمان حیات ایشان به وقوع پیوسته و در رابطه با تاریخ زندگی ایشان از ولادت تا وفات، نامه‌ها و خطبه‌ها و کلمات قصار، که از ایشان به یادگار مانده و سنت‌های حضرت در چگونگی لباس پوشیدن و غذا خوردن و راه رفتن و بالأخره در جهت اخلاقیات و ملکات ایشان و ده‌ها موضوع دیگر نگاشته‌اند و امروز بسیاری از آن‌ها، به یادگار به‌دست ما رسیده است. خداوند به تمامی آن‌ها بهترین جزا را عنایت فرماید!

باید اعتراف کرد

انسانی که از جهت معنویت و روحانیت، به سدرهٔ المنتهی (۱) رسیده و پرواز و معراجش او را به مقام دَنَا فَتَدَلَّی* فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی (۲)

نشانده و خداوند بزرگی که تمامی نعمت‌های دنیوی را قلیل می‌شمارد و می‌گوید: ... قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ ... از اخلاق و ملکات و روحیات آن راد مرد عالم ملک و ملکوت با تعبیر «عظیم» یاد می‌کند، (۳) قطعاً زوایای وجودی کشف نشده‌اش فراوان است. چه زیبا فرمود آن یگانه مرد کلام و سخن؛ یعنی علی علیه السلام در باره پیامبرخدا صلی الله علیه و آله آنگاه که از ایشان می‌خواهند تا اخلاق پیغمبر را بر ایشان بشمارد و توصیف کند:

شما متاع دنیا را برای من بشمارید.

گفتند: نعمت‌های دنیا فراوان است و قابل شمارش نیست؛ همانگونه که قرآن بیان نموده ... وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها ....

علی علیه السلام فرمود: شما نعمت‌ها و متاع دنیا را، که قرآن از آن با تعبیر «قلیل» یاد می‌کند و می‌فرماید: ... قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ ... نمی‌توانید برای من بشمارید، چگونه انتظار دارید من اخلاق محمدی را برای شما بشمارم و حال آن‌که قرآن از آن به «عظیم» یاد نموده و فرموده‌اند: وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم. (۴)

اگر در بُعد اخلاق و ملکاتِ روحی پیامبر نتوانیم به انتها برسیم، آیا می‌توان به بُعد عرفان حضرت و یا مقام ولایت ایشان به‌طور تمام و کمال پی برد؟

عالم ربّانی و فقیه و فیلسوف آیت‌اللّه شیخ محمد حسین اصفهانی در مدح حضرت می‌سراید:

ای اصل قدیم و عقل اقدم وی حادث با قدیم توأم

۱- نجم: ۱۴

۲- نجم: ۸ و ۹

۳- نجم: ۴

۴- قلم: ۴

ص: ۵۴

در رتبه تویی حجاب اقرب بودی تو نبی و در گِل آدم

ملک و ملکوت در کف تست چون خاتمی ای نبیّ خاتم

از لطف تو شمّه‌ای است فردوس وز قهر تو شعله‌ای جهنّم

قدّ ملک است در برت راست پشت فلک است در درت خم

فهم خرد و زبان گویا در وصف تو عاجزند و ابکم

فرمود به‌شأنت ایزد پاک لَولاکَ لَما خَلقتُ الأفلاک

آری، جا دارد که صاحبان اندیشه و فکر، در هر عصر و زمانی، در ابعاد وجودی این شخصیت ملکوتی تلاش تازه به‌عمل آورند و از زوایای وجودی آن حضرت و آن انسان کامل بهتر و بیشتر آشنا گردند و سپس این اسوه و الگوی بشریت را در منظر و دید جهانیان قرار دهند.

سال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

گرچه تمامی ملک و ملکوت و اماکن و ازمنه به برکت وجود آن موجودِ اشرف آفریده شده و از ذرّه تا دره و همه انس و جن و مَلَک، از سفره پربرکت آن حضرت ختمی مرتبت بهره‌مند هستند، اما امسال (سال ۱۳۸۵ خورشیدی) را مقام معظم رهبری، «سال پیامبر اعظم» نامید و این اقدام مبارک باعث شد که نویسندگان و گویندگان توجه مضاعفی به شخصیت والای آن حضرت بنمایند و نگارنده هم مایل بودم از این فرصت استفاده کنم و با قلم و فهم ضعیف خود، گوشه‌ای از این صحنه پهناور را و شاخه‌ای از این درخت طیبه را، که ... أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ، (۱)

به علاقه‌مندان معرفی کنم، شاید مورد قبول پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیرد.

القاب پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن

مباحث و موضوعاتی که در آیات قرآن در باره پیامبرخدا صلی الله علیه و آله آمده، فراوان است، که باید در این رابطه کتاب‌ها نوشت. آنچه در این گفتار دنبال می‌شود، القاب و اوصافی است که قرآن به رسول مکرّم داده و حضرت را با این القاب و اوصاف یاد نموده است، که هریک از این‌ها بیانگر بخشی از وظایف رسالت و یا حاکی از مراحل تکاملی نفس حضرت می‌باشد.

در آیه ۴۵ سوره مبارکه احزاب آمده است: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً

۱- ابراهیم: ۲۴

ص: ۵۵

وَ نَذِیراً* وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِیراً در این آیه شریفه، بعد از آن‌که سخن از نبوت و رسالت حضرت به‌میان می‌آید و ایشان را به‌عنوان یکی از انبیای الهی و رسولان معرفی می‌کند، برای حضرت القاب و اوصافی را بیان می‌کند:

الف) «شاهد»

ابتدااز ایشان باعنوان «شاهد» نام می‌برد. کلمه «شاهد» از جهت معنای لغوی، برای همگان واضح و روشن است؛ یعنی کسی‌که حضور داشته و واقعه و حادثه را مشاهده کرده و از چند و چون آن کاملًا آگاه است. در قرآن سه مرتبه از حضرت به عنوان شاهد نام برده شده است:

۱. آیه ۴۵، سوره احزاب، که اشاره شد.

۲. آیه ۸ سوره فتح: ... إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً ....

۳. آیه ۱۵، سوره مزّمّل: إِنَّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولًا شاهِداً عَلَیْکُمْ ....

اکنون باید دید مراد از «شاهد» بودنِ پیامبر چیست و ایشان بر چه امری شاهدند؟

علی علیه السلام فرمود: شما نعمت‌ها و متاع دنیا را، که قرآن از آن با تعبیر «قلیل» یاد می‌کند و می‌فرماید: ... قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ ... نمی‌توانید برای من بشمارید، چگونه انتظار دارید من اخلاق محمدی را برای شما بشمارم و حال آن‌که قرآن از آن به «عظیم» یاد نموده و فرموده‌اند: وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم.

علامه طباطبایی در المیزان، ذیل آیه ۱۴۳ بقره؛ وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً می‌نویسد:

«مراد از شاهد بودن پیامبر صلی الله علیه و آله این است که: حضرت در دار دنیا تحمّل شهادت می‌کند نسبت به اعمال مردم و در عالم آخرت ادای شهادت می‌نماید.» (۱) آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بر اعمال مردم آگاه است؟

در قرآن کریم، با صراحت آمده است: وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲)

این آیه شریفه به

۱- تفسیر المراغی که یکی از تفاسیر اهل سنت است نیز «شاهد» بودن حضرت را همین گونه معنی کرده است.

۲- توبه: ۱۰۵

ص: ۵۶

تمامی افراد اخطار می‌کند: اگر کاری را در خلوت و یا در عیان انجام دهید، هم خداوند از آن آگاه است و هم رسول و فرستاده او و هم مؤمنان (/ ائمه اطهار علیهم السلام) (۱) و سپس شما به عالم قیامت منتقل می‌شوید و به کیفر اعمالتان بر می‌خورید. از جمله آیه: ... وَ سَتُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ ... نیز به‌خوبی استفاده می‌شود که رؤیت اعمال در همین جهان و دنیای کنونی است و روایات فراوانی برای ما رسیده که حاکی از همین حقیقت است:

«عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَعْمَالُ الْعِبَادِ کُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارُهَا وَ فُجَّارُهَا فَاحْذَرُوهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَی: اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ ....» (۲) «ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: اعمال و کارهای بندگان؛ چه اعمال نیکوکاران و چه بدکاران، در صبحگاهان، بر پیامبر خدا عرضه می‌شود. پس متوجه اعمال خود باشید، و این همان مطلبی است که از آیه: اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ .... استفاده می‌شود.»

«عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: مَا لَکُمْ تَسُوءُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ رَجُلٌ: کَیْفَ نَسُوؤُهُ؟ فَقَالَ: أَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَکُمْ تُعْرَضُ عَلَیْهِ، فَإِذَا رَأَی فِیهَا مَعْصِیَةً سَاءَهُ ذَلِکَ فَلَا تَسُوءُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ سُرُّوهُ». (۳) «سماعه گوید: از امام صادق شنیدم که می‌فرمود: چرا پیامبرخدا را ناراحت می‌کنید؟

شخصی از امام پرسید: چگونه ما پیامبر را ناراحت می‌کنیم (و حال آن‌که سال‌ها است از رحلت آن حضرت می‌گذرد)؟ امام صادق علیه السلام فرمود: اعمال و کردار شما بر حضرت عرضه می‌شود و چون گناهان شما را می‌نگرد، ناراحت می‌شود. (بنابراین)، توجه داشته باشید که حضرت را ناراحت نکنید، بلکه با اعمال خوب خود او را خشنود نمایید.» (۴) پس معلوم شد که پیامبر عظیم الشأن، شاهد بر اعمال ما بوده و از کارهای ریز و درشت ما آگاه است. این مطلب همانگونه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله مقام والایی را به ثبت می‌رساند، برای ما نیز یک اخطار به حساب می‌آید که بدانیم غیر از خداوند متعال، پیامبر خدا و امام زمان علیهما السلام نیز بر اعمال ما اشراف دارند و از آن آگاه‌اند. معنای وسیع‌تر و لطیف‌تری نیز برای «شاهد» بودنِ پیامبر خدا شده که در فراز بعدی به آن می‌پردازیم.

۱- در این گفتار، چون سخن در باره پیامبر خدا و القاب و اوصاف ایشان است، در رابطه با شاهد بودن ائمه‌اطهار نسبت به اعمال وارد نمی‌شویم.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹

۴- همان.

ص: ۵۷

پیامبرخدا صلی الله علیه و آله شاهد بر انبیا است

در تفسیر آیه شریفه: فَکَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلَاءِ شَهِیداً (۱)

دو احتمال داده شده است:

۱. «هولاء» برگردد به امّت اسلامی تا پیامبرخدا صلی الله علیه و آله همچون دیگر پیامبران، گواه و شاهد اعمال امت خود باشد؛ همانگونه که این مطلب پیشتر از آیه و روایات استفاده شد.

۲. «هولاء» برگردد به گواهان و شاهدان امّت‌های پیشین؛ یعنی ای پیامبر اسلام، تو را گواه بر همه گواهان و انبیای گذشته قرار خواهیم داد. و در بعضی از روایات (۲) به همین تفسیر دوم اشاره شده و حضرت ختمی مرتبت را شاهد و گواه بر همه امت‌های قبل و انبیای گذشته معرفی می‌نماید.

بنابراین تفسیر، مفهوم آیه اینگونه خواهد شد که: هر پیامبری در حال حیات و ممات، از طریق مشاهده باطنی و روحانی، ناظر احوال و اعمال امت خود می‌باشد، ولی روح پاک پیامبر عظیم الشان ناظر همه امم پیشین و امت خویش می‌باشد و لازمه این نظارت و شهادت این است که، روح پیامبرخدا از آغاز خلقت آدم وجود داشته؛ زیرا دانستیم که معنی و مفهوم شهود، آگاهی توأم با حضور است.

هر پیامبری در حال حیات و ممات، از طریق مشاهده باطنی و روحانی، ناظر احوال و اعمال امت خود می‌باشد، ولی روح پاک پیامبر عظیم الشان ناظر همه امم پیشین و امت خویش می‌باشد و لازمه این نظارت و شهادت این است که، روح پیامبرخدا از آغاز خلقت آدم وجود داشته است.

ب و ج) «مبشّر» و «نذیر»

دو واژه «مبشّر» و «نذیر» در قرآن کریم همواره و مکرراً با هم آمده است. این دو وصف بر پیغمبر خدا اطلاق گردیده و گاهی تمام رسالت حضرت در این دو عنوان منحصر شده است و می‌فرماید: وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِیراً؛ (۳)

«ما تو را به رسالت مبعوث نکردیم مگر برای

۱- نساء: ۴۱

۲- مراجعه شود به تفسیر بعد المتقین، ج ۱، ص ۴۸۲

۳- فرقان: ۵۶

ص: ۵۸

این‌که مردم را بشارت دهی و نیز بترسانی» و حضرت نیز مدالی را که بر سینه خود می‌زند و خود را به آن عنوان معرفی می‌کند- البته با لسان وحی- به همین دو عنوان است؛ ... إنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (۱)

اگر به بسیاری از آیات قرآن بنگرید، خواهید دید که یا مردم را از آینده وخیم خود می‌ترسانند و یا آن‌ها را به نعمت‌های ابدی بشارت می‌دهد؛ مثلا پیام آیات زیر انذار دهنده است:

* يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. (۲)

«روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به‌پیشگاه خدا آید.»

* وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا. (۳)

«به خاطر آورید روزی را که ستمکار دست خود را از شدت حسرت، به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر خدا راهی برگزیده بودم.»

* يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ. (۴)

«روزی خواهد آمد که مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند و آن‌گاه آن‌ها را از موهای جلو سر و پاهایشان می‌گیرند (و به دوزخ می‌افکنند).»

همانگونه که پیام آیاتی که در پی می‌آید، بشارت دهنده است:

* لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ .... (۵) « (برای نیکوکاران در بهشت) خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود.»

* إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ. (۶)

«به یقین پرهیزکاران در باغ‌ها و نهرهای بهشتی جای دارند (آن هم) در جایگاه صدق، نزد خداوند مالک مقتدر.»

* ... فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (۷)

«آنان که ایمان بیاورند و خود را اصلاح نمایند، نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمگین می‌شوند.»

۱- اعراف: ۱۸۸

۲- شعراء: ۸۸

۳- فرقان: ۲۷

۴- الرحمن: ۴۱

۵- انعام: ۱۲۷

۶- قمر: ۵۴ و ۵۵

۷- انعام: ۴۸

ص: ۵۹

و گاهی خداوند متعال پیامبرخدا را موظف می‌کند که بندگان را در امر خاصی بترساند و یا بشارت دهد؛ مثلًا به حضرت فرمان داده می‌شود که:

وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَهِٔ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ* یَعْلَمُ خائِنَهَٔ الْأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ* وَ اللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَقْضُونَ بِشَیْ‌ءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ. (۱)

«مردم را از روز نزدیک (روز قیامت) بترسان؛ هنگامی که از شدّت وحشت دل‌ها به گلوگاه می‌رسد و تمامی وجود آن‌ها مملوّ از اندوه می‌گردد، برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نیز شفاعت کننده‌ای که شفاعتش مورد قبول شود نخواهد بود. خداوند چشم‌هایی که به خیانت می‌گردد و نیز آنچه را که در سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند، (سرانجام) خداوند به‌حق قضاوت می‌کند.»

در این آیه شریفه مردم را می‌ترساند از:

۱. روز قیامت به شما نزدیک است.

۲. در آن روز، مردم از وحشت جانشان به لب می‌رسد.

۳. قدرت فریاد ندارند تا بدین وسیله مقداری عقده دل را خالی سازند.

۴. ستمکاران نه دوستی خواهند داشت و نه شفاعت کننده.

۵. حاکم و قاضی آن محکمه خداوندی است که آگاه است به مخفی‌ترین اعمال و یا افکار و خطوری که در دل پنهان نموده‌اید.

۶. آن حاکم و قاضی بر موازین حق، حکم خواهد کرد. متقابلًا به حضرت دستور داده می‌شود که صاحبان ایمان و صالحان و شایستگان را بشارت به بهشت و جایگاهی که از زیر تخت‌های آن نهرها در جریان است؛ وَبَشِّرْ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ .... (۲)

آری بسیاری از آیات قرآن، در مقام انذار و تبشیر است؛ خواه با کلمه «أَنْذِرْ» و «بَشِّرْ» آغاز شود یا به مانند آیاتی باشد که اشاره شد. و اگر بـه کلمات و دستورات پیامبر نیز دقت شود، خواهیم دید که روح این فرامین، چیزی جز تبشیر و انذار نخواهد بود. اگر می‌فرماید: «عَلَیْکَ بِصَلاهِٔ اللَّیْلِ»، می‌خواهد ما را متوجه آثار

۱- مؤمن: ۱۸ و ۱۹

۲- بقره: ۲۵

ص: ۶۰

زیبای آن عمل کند و چنانچه ما را از غیبت نهی می کند، می‌خواهد از نتایج و ثمرات تلخ آن برحذر بدارد.

پس بخش عظیمی از رسالت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله انذار مردم است. بلکه براساس مفاد بعضی از آیات، که رسالت را منحصر در انذار و تبشیر ساخته، باید گفت: تمام وظیفه حضرت و رسالت ایشان ترساندن امت است از کارهای ناشایست و بشارت دادن آن‌ها است به نتایج کارهای نیکو و اصولًا وظیفه تمامی رسولان الهی تبشیر و انذار بود که می‌فرماید: وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ إِلَّا مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ .... (۱)

تذکّر به مبلّغان و مرشدان دینی

همه می‌دانیم که وظیفه انبیا و نیز پیامبرخدا صلی الله علیه و آله ابلاغ دین و ترویج احکام است و ملاحظه شد که آن‌ها موظّف شده‌اند با دو سلاح به کار خود ادامه دهند؛ انذار و تبشیر. یعنی از یک سو مردم را بترسانند و از سوی دیگر به آن‌ها بشارت دهند. چون وصول به کمال و پرواز به قلّه رفیع قرب الهی به‌دست نمی‌آید مگر با این دو بال؛ یعنی «خوف» و «رجاء» و لذا اگر عالمان دین و مبلّغان شریعت بخواهند در مسیر خود موفق باشند و به اهداف مقدسشان نایل آیند، باید از راه انذار و تبشیر حرکت کنند و مردم را با دو بال خوف و رجاء، به سر منزل مقصود برسانند و از گرایش به یک سمت جداً خودداری کنند.

د) «داعیاً إلی اللّه»

از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله با عنوان «داعیاً الی اللّه» یعنی دعوت کننده به سوی اللّه نام برده شده است. برای روشن شدن این عنوان، که یکی از القاب مهم پیامبر خدا است، مقدمه‌ای کوتاه می‌آوریم:

قرآن کریم، سخن و کلام پیامبر خدا را برای همگان حجت و لازم الاتباع می‌داند و بدون هیچ قید و شرطی، به مردم فرمان می‌دهد که از ایشان اطاعت کنید.

گاهی می‌فرماید:

* وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی. (۲)

«هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی نیست.»

۱- انعام: ۴۸

۲- نجم: ۳

ص: ۶۱

در جای دیگر می‌فرماید:

* ... وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا .... (۱)

«آنچه را پیامبر خدا برای شماآورده، بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید.»

گاهی نیز امر می‌کند به اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر خدا، تا آنجاکه می‌فرماید:

* مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ .... (۲)

«کسی‌که اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر کند، همانا اطاعت خداوند را نموده است ...»

وظیفه انبیا و نیز پیامبرخدا صلی الله علیه و آله ابلاغ دین و ترویج احکام است و ملاحظه شد که آن‌ها موظّف شده‌اند با دو سلاح به کار خود ادامه دهند؛ انذار و تبشیر. یعنی از یک سو مردم را بترسانند و از سوی دیگر به آن‌ها بشارت دهند. چون وصول به کمال و پرواز به قلّه رفیع قرب الهی به‌دست نمی‌آید مگر با این دو بال؛ یعنی «خوف» و «رجاء»

اکنون که سخن و کلام او بر اساس خواسته‌های دل و هوای نفس نیست و فرامین و دستوراتش همانند دستورات الهی است و نیز اطاعت از او به‌منزله اطاعت از خداوند است، پس باید گفت: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با تمام وجود مردم را دعوت به اللَّه می‌کند و یکی از ویژگی‌های انبیای عظام، که آن‌ها را از دیگران ممتاز می‌سازد، این است که: مردم را به سوی خداوند دعوت می‌کنند.

و به عبارت دیگر؛ می‌خواهند مردم را ربّانی و الهی کنند و در حرکات و سکنات آن‌ها هرگز کلمه‌ای مشاهده نمی‌شود که دال بر انّیت و منیت کند، حتی اگر گروهی پیدا شوند و بخواهند به آن‌ها رنگ الوهیت بزنند، با صراحت تمام این فکر و عقیده را می‌کوبند و با آن مبارزه می‌کنند.

به حضرت عیسی خطاب می‌شود: ای عیسی، آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود انتخاب کنند؟ حضرت عیسی عرضه می‌دارد: من حق ندارم چیزی را که شایسته من نیست به مردم بگویم. من چیزی جز آنچه فرمان یافته‌ام به آن‌ها نگفته‌ام و آن این

۱- حشر: ۷

۲- نساء: ۸۰

ص: ۶۲

بود که: ... أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَرَبَّکُمْ ... (۱)

«... خداوند را بپرستید که خدای من و شما خواهد بود.»

پیامبرخدا صلی الله علیه و آله از ابتدای بعثت، که از کوه حِرا سرازیر می‌شود، فریاد بر می‌آورد: «قُولُوا لا ـ إِلهَ إِلَّا اللَّهِ تُفْلِحُوا» و در طول ۲۳ سال رسالت خویش؛ در سفر و حضر و در جنگ و صلح، در فراز و فرودهایی که پیش می‌آمد، همواره منادی توحید بوده و با هر نوع شرک و الحاد مقابله نمود.

درسی که از لقب «داعیاً إلی اللَّه» می‌توان گرفت

کسانی که در کسوت روحانیت و عالمان دین قرار می‌گیرند و می‌خواهند راه انبیا را، در حدّ توان، پیش بگیرند، باید بکوشند که «داعی الی اللَّه» باشند و مردم را با خدا آشنا کنند و مهر و محبت الهی را در دل آنان جایگزین سازند و مروّج دین اسلام شوند که شارع آن، ذات مقدس الهی است و اگر دعوت به سوی اللَّه باشد و هدف اعتلای کلمهٔ اللَّه، آثار بسیار خوبی خواهد داشت که اکنون به برخی اشاره می‌شود:

اولًا: اثرگذاری آن، در جامعه و افراد، زیاد خواهد بود؛ زیرا فطرت انسان‌ها بر اساس حق آفریده شده و پذیرای سخن حق خواهد بود.

ثانیاً: هیچگونه اختلافی میان منادیان حق وجود ندارد؛ زیرا منشأ اختلافات، خودخواهی‌ها و خود پرستی‌ها است. اگر هدف، اسلام و خدا و حق باشد و انسان ببیند که هدف مقدسش به‌دست فردی بهتر از خود، محقّق می‌گردد، نه تنها ناراحت نمی‌شود، بلکه خوشحال نیز می‌گردد.

گویند به حضرت آیت‌اللَّه العظمی حکیم، مرجع عالی‌قدر و فقیه بزرگ جهان تشیع، گفته شد: در فلان کشور و در فلان نقطه، طرفداران فلان آقا رساله شما را آتش زده‌اند! ایشان بی‌درنگ فرمودند: «ادفِنُوا الْحَکِیمَ وَ أَحْیُوا الْإِسْلامَ»؛ «حکیم را زیر خاک کنید و اسلام را زنده بدارید.»

آری، این روح و این شخصیت داعی الی اللَّه است و از خودیت‌ها و منیت‌ها به‌دور.

ثالثاً: قرآن اینگونه افراد را، که مردم را به سوی خدا می‌خوانند، از بهترین کارها و دعوت‌ها معرفی می‌کند و می‌فرماید:

۱- مائده: ۱۱۷

ص: ۶۳

وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ. (۱)

«کیست خوش گفتارتر از کسی که دعوت به خدا می کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می گوید: من از مسلمانانم.»

ه) «سِراجاً مُنِیراً»

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعبیر به «سِراجاً مُنِیراً» نیز شده است؛ یعنی چراغ روشنی بخش.

پیش از توضیح و شرح این عنوان، به دو نکته اشاره می کنیم:

۱. واژه «سراج» در چهار جای قرآن آمده، که در سه جای آن به معنای خورشید است؛ مانند: ... وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً (۲)

و در رابطه با پیامبر عظیم‌الشأن کلمه «منیراً» نیز بر «سراج» افزوده شده و پیامبر را به عنوان یک خورشید تابنده، که چشم هر بیننده‌ای را خیره می کند، توصیف نموده است.

۲. روایات متعددی نقل شده حاکی از این که خمیر مایه خلقت، حضرت ختمی مرتبت، از نور است، اکنون به دو روایت اشاره می‌شود:

از امام صادق علیه السلام نقل شده که گفت: پروردگار متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«یَا مُحَمَّدُ إِنِّی خَلَقْتُکَ وَ عَلِیّاً نُوراً ...». (۳) و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا رُئِیَ فِی اللَّیْلَةِ الظَّلْمَاءِ رُئِیَ لَهُ نُورٌ کَأَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ».

حضرت را در شب تاریک به‌صورت نور روشن؛ چون قرص ماه می‌دیدند. (۴) گفتنی است در صدد آن نیستیم عنوان «سِراجاً مُنِیراً» را، که در آیه شریفه به آن اشاره شده، با حقیقت محمدیه، که از آن تعبیر به نور شده، منطبق سازیم، بلکه هدف تنها توجه دادن اذهان است به این که ذکر آن در این مقام خالی از لطف نیست.

رسالت پیامبر اعظم همانند سراج منیر

در صدر آیه مورد بحث، ملاحظه شد که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله را به نبوّت و رسالت مخاطب

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۴۰

۲- نوح: ۱۶

۳- کافی، ج ۱، ص ۴۴۰

۴- کافی، ج ۱، ص ۴۴۶

ص: ۶۴

نموده، فرمود: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً ... و ظاهر آیه حکم می کند که این اوصاف و عناوین، مربوط به مقام والای نبوت و رسالت حضرت باشد. بنابراین، می توان گفت که: مراد از «سراج منیر» این است که: رسالت و نبوت حضرت ختمی مرتبت، به‌قدری واضح و روشن است که اگر بخواهیم برای آن نظیر و شبیهی بیاوریم، باید او را تشبیه کنیم به خورشید تابان در وسط روز، که برای هیچ کس نقطه ابهامی باقی نمی‌ماند.

هرگاه نگاهی اجمالی به ابعاد رسالت پیامبر عظیم الشان، حضرت محمدبن عبداللَّه صلی الله علیه و آله بیندازید تا ببینید که آیا نقطه ابهامی در عصر بعثت و نیز در اعصار بعد وجود داشته و دارد؟

چند نکته را خواهید دانست:

۱. سوابق و حالات حضرت قبل از بعثت، که اولًا: درس ناخوانده بوده و هرگز با قلم و خط و مدرسه و معلّم ارتباط برقرار نکرده و به تعبیر زیبای قرآن «امّی» بوده است. با این حال، کتابی آورده به نام «قرآن مجید» که هر چه از عمر آن می گذرد، صاحبان علم و اندیشه را بیشتر به خود جذب می کند و ثانیا: از حیث پاکی و کمالات انسانی در آن عصر جاهلیت معروف و مشهور به محمد صادق و محمد امین بوده؛ زیرا از او در تمام چهل سال قبل از رسالت، غیر از صداقت و امانت و پاکی چیزی مشاهده نکرده بود و چنانچه به برنامه زندگی و شیوه عملی حضرت در قبل از بعثت، با چشم انصاف بنگریم، برای ما کافی است که به رسالت حضرت ایمان بیاوریم و قرآن در این رابطه می‌فرماید:

* قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. (۱)

«بگو اگر خدا می‌خواست من این آیات را بر شما نمی‌خواندم و خداوند از آن آگاهتان نمی کرد؛ چه این که مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم (و هرگز آیه‌ای نیاوردم) آیا این مطلب واضح را نمی‌فهمید؟»

آری، این آیه با کوتاهی عبارتش، برهانی قاطع و دلیلی کوبنده را برای اثبات رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در معرض دید همگان قرار داده، می‌فرماید: اگر به وضع زندگی پیامبر در قبل از بعثت دقت کنید، همانا در صدق رسالت ایشان هیچ شک و شبهه‌ای برای شما باقی نخواهد ماند؛ به خصوص اگر به حالت «امّی» بودن حضرت توجه شود که مورد قبول تمام مورخان

۱- یونس: ۱۶

ص: ۶۵

است؛ او درس نخوانده، لیکن در ابعاد مختلف از مسائل اعتقادی و جزایی و کیفری و اخلاقی و اجتماعی گرفته تا دیگر مسائل سخن گفته است، آن‌هم به‌قدری متقن و محکم که تا امروز احکام و قوانین آن چشم صاحبان اندیشه و کارشناسان را به خود خیره ساخته است.

نگار من که به مکتب نرفت وخط ننوشت به‌غمزه مسأله‌آموز صد مدرّس شد

۲. یکی دیگر از ابعاد روشنگر رسالت حضرت، معجزات فراوانی است که از وجود مقدس ایشان صادر گردید؛ از شقّ القمر گرفته تا تکلّم سوسمار. از حرکت درخت گرفته تا شهادت دادن ریگ‌ها به وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ناله ستون مسجد گرفته تا فوّاره زدن چاه خشکیده در اثر آب دهان حضرت و ... که در کتاب‌ها موارد فراوانی از این معجزات ثبت گردیده و به قول علامه مجلسی رحمه الله بیش از چهار هزار معجزه از وجود حضرت صادر شده است. سید عبداللّه شبّر نیز می‌نویسد بیش از هزار مورد از معجزات حضرت در کتب ثبت شده و اخبار رسیده در این رابطه، فوق تواتر است و برای هر صاحب انصافی موجب یقین می‌باشد. به ویژه آن‌که بزرگترین معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن است که از جهات عدیده (اسلوب لفظی، غیب گویی، قانون گذاری، صدور آیات از شخص امّی، محفوظ ماندن آن از کم و زیاد شدن با وجود دشمنان فراوان و ...) اعجاز آن ثابت گردیده و امروز در دسترس همه است و با صدای بلند و رسا فریاد می‌زند: «اگر شما در این آیات شک دارید و می‌گویید آن کلام خدا نیست، بلکه ساخته بشراست و می‌توان مثل آن را آورد، شما نیز یک سوره مانند آن را بیاورید و از تمامی انس و جن و همفکران خود استمداد کنید، ولی به شما خبر می‌دهیم که هرگز نمی‌توانید مثل آن را بیاورید.» (۱) ۳. بعد روشنگر دیگر از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، که همچون خورشید تابنده برای همگان مشهود است، توجه نمودن به محتوای مکتب و دعوت حضرت است. اسلام در جهت عقاید، ما را دعوت می‌کند به وجود صانع متعال و توحید و آمدن روز قیامت و در جهت اخلاق دعوت می‌کند به تواضع و مدارا و عفو و گذشت و در جهت مسائل اجتماعی به تقویت نمودن نیکوکاران و کناره گرفتن از ستمگران و گنهکاران و در جهت عبادی دستور می‌دهد به سجده در مقابل ذات احدیت و ترک پرستش بت‌ها، و چنانچه آیات قرآن را از ابتدا تا انتها، با دقت بنگریم، هرگز دستور و تکلیفی پیدا نمی‌کنیم که بر خلاف عقل و یا ضد فطرت بشری باشد.

۱- مراجعه شود به آیات ۸۸ سوره اسراء و ۱۳ سوره هود و ۳۷ سوره یونس و ۲۳ سوره بقره و ۳۳ سوره طور.

ص: ۶۶

آیا در محافل علمی جهان و یا افراد عادی، کسـی پیـدا می‌شود که بگویـد: چرا ظلم ممنوع است و یا چرا باید به عدالت رفتار کرد؟ چرا شرب خمر و بازی قمار حرام است؟ و چرا باید به پدر و مادر نیکی و احسان کرد؟

آری، ویژگی مهم آیین اسـلام و نیز بهترین و قاطع‌ترین دلیل برای صداقت و رسالت حضـرت ختمی مرتبت، همین دستورات حیات بخش اسـلام است و شـخص پیامبر صـلی الله علیه و آله موظف می‌گردد که تمامی ملت‌ها را دعوت به اسـلام کنـد، آن‌هم از طریق توجه دادن آنان فقط به محرّمات اسلامی و می‌فرماید: قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ ... (۱)

و نیز قرآن محتوای مکتب را به رخ انسان‌هـا می‌کشـد و می‌فرمایـد: ... یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ .... (۲)

حضـرت مردم را بـه نیکی و خوبی‌هـا امر می‌نمایـد و از منکر و کارهـای زشـت نهی می‌کنـد. اشـیای پـاکیزه را برای آن‌هـا حلال می‌شـمرد و ناپاکی‌هـا را حرام می‌نمایـد و بارهـای سـنگین و زنجیرهـایی را کـه بر (مغز و فکر و دوش) آن‌هـا سـنگینی می‌کرد (از خرافات و رسومات دست و پاگیر) بر می‌دارد.

یک موعظه و بس!

توجه به تعالیم حیات بخش، مسـتدل و حکیمانه اسـلام به‌حـدّی مهم و مطابق با عقول و انـدیشه بشـری است که خداوند متعال برای هدایت بندگان خود، آنان را به یک جمله دعوت نموده و فقط به شنیدن یک موعظه و نصیحت فرا می‌خواند و آن این است که:

«به پا خیزیـد و اگر رفیق راه پیـدا نکردیـد، تنها حرکت کنید و افکار از پیش ساخته خود را کنار بزنید و در دعوت و دسـتورات این شخص (یعنی پیامبر خدا) اندیشه کنید و ببینید آیا این سـخنان و کلمات یک فرد مجنون و بیمار است؟! یا سخنانی است که با ندای فطرت‌ها و حکم عقول و اندیشه‌ها مطابق است؟» (۳) پیامبر واقعاً سراج منیر است

در این نوشـتار، تنهـا به سه بُعـد از ابعـاد وجودی و رسـالت حضـرت اشاره شـد که عبارت بود از «وضع زنـدگی حضـرت در قبل از بعثت، به ویژه درس نخواندن حضرت در نزد کسی» و

۱- انعام: ۱۵۱ و ۱۵۲، طرح همین دو آیه و ارائه بعضی احکام اسلامی باعث شد که اسعدبن زراه و به دنبال او، مردم مدینه به اسلام گرایش پیدا کنند که حکایت آن مشهور است. مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۵

۲- اعراف: ۱۵۷

۳- نک: سبا: ۴۶، قُلْ إِنَّمَا أَعِظُکُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَی وَفُرَادَی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا مَا بِصَاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ ....

ص: ۶۷

«معجزات فراوان پیامبر، که از حد تواتر گذشته است، به خصوص وجود قرآن کریم، که بزرگترین معجزه حضرت است و در منظر و مرآی همه جهانیان قرار گرفته است» و «محتوای مکتب و دعوت آن حضرت» که هریک برای پی‌بردن به صداقت و رسالت پیامبر کافی است و هرکدام از این راه‌ها، حجّت الهی را بر همگان تمام و راه عذر را مسدود می‌سازد و لذا باید گفت: پیامبرخدا به حق، سراج منیر و آفتاب جهان تابی است که پی بردن به حقانیت او، برای همگان میسور است و او خورشید تابانی‌است‌که برای همگان، راه را از چاه مشخص می‌سازد.

خداوند متعال برای هدایت بندگان خود، آنان را به یک جمله دعوت نموده و فقط به شنیدن یک موعظه و نصیحت فرا می‌خواند و آن این است که: «به پا خیزید و اگر رفیق راه پیدا نکردید، تنها حرکت کنید و افکار از پیش ساخته خود را کنار بزنید و در دعوت و دستورات این شخص (یعنی پیامبر خدا) اندیشه کنید و ببینید آیا این سخنان و کلمات یک فرد مجنون و بیمار است؟! یا سخنانی است که با ندای فطرت‌ها و حکم عقول و اندیشه‌ها مطابق است؟»

و نیز باید گفت: همانگونه که خورشید در فجر صادق تنها یک رَگه روشنایی در افق ایجاد می‌کند و هر چه می‌گذرد روشنایی آن زیادتر و بالاخره چهره خورشید پدیدار می‌شود و تا نقطه نهایی به بالای آسمان صعود می‌کند و آفتاب آن جهان شمول می‌شود، در رابطه با پیامبرخدا نیز باید گفت: هر چه از زمان بعثت می‌گذرد، بر پیروان مکتب او و نیز بر عظمت و جلال آیین او افزوده می‌گردد و امروز نزدیک به یک چهارم تمامی افراد روی زمین می‌گویند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» و همانگونه که نور خورشید با دشمنی این و آن از جلوه نمی‌افتد، نور رسالت محمدی نیز هرگز از جلوه و جلوات خود ساقط نمی‌شود و دشمنان نتوانسته‌اند این نور الهی را به خاموشی بکشانند. البته بدخواهان در طول تاریخ، به شکل‌های گوناگون، در صدد اضمحلال و نابودی این مکتب و ندای الهی برآمده‌اند، اما خداوند خبر

ص: ۶۸

داده است که آن‌ها هرگز نمی‌توانند این نور را خاموش سازند، بلکه روز به روز، خداوند بر جلال و عظمت این نور و نام پیامبر خدا و مکتب اسلام می‌افزاید.

مولانا گوید:

هرکه بر شمع خدا آرد پفو شمع کی میرد، بسوزد پوز او

کی شود دریا ز پوز سگ نجس کی شود خورشید از پف منطمس

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً* وَ داعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِيراً.

ص: ۶۹

ص: ۷۰

سیره و رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با غیر مسلمانان

سیره عملی

«سیره» در لغت، به معنای سنّت، روش، مذهب، هیأت، حالت، طریقه و مانند این‌ها است و نیز می‌توان آن را نوع و سبک رفتار معنا کرد. (۱) مورّخانی که در شرح حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کتاب نوشته‌اند، عنوان نوشته خود را «سیرة النبی» گذاشته‌اند و شاید نخستین رشته تاریخی، که مورد توجه مسلمانان قرار گرفت، همین «علم السیره» باشد. به نظر می‌رسد آن‌ها می‌خواستند سبک و رفتار یا رفتارشناسی پیامبر را بیان کنند، اما به صرف رفتار قناعت کردند. (۲) قرآن کریم، پیامبر صلی الله علیه و آله را «اسوه حسنه» معرفی می‌کند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً (۳)

«همانا پیامبر خدا برای شما نمونه نیکویی است، برای هر کس که امید به خدا و روز جزا دارد و بسیار یاد خدا می‌کند.»

از نظر اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله الگویی برای پیروی عملی است. نمونه‌ای که روش‌های عملی او در همه شؤون فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روابط بین الملل قابل دستیابی و پیروی برای مسلمانان است و از آنجا که اسلام آخرین دین الهی است؛ لازم است، امت مسلمان نمونه‌ای تمام عیار و

۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، دوره جدید، ج ۸، ص ۱۲۲۴۳

۲- نک: دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۶

۳- آل عمران ۳: ۱۵۹

ص: ۷۱

قابل پیروی برای همه زمان‌ها، در تمام دوران‌ها باشد.

رفق و مدارا، سیره عملی پیامبراسلام صلی الله علیه و آله

رفق و مـدارا، از اموری است که در سـیره اجتمـاعی پیامبر صـلی الله علیه و آله؛ چه در بُعـد داخلی و چه در بعـد بین المللی، اهمیت بسـیار داشته است. همین امر موجب اصلاح جامعه، روابط و مناسبات اجتماعی بود. در غیر این‌صورت، زمینه‌ای برای هدایت و تبلیغ رسالت به وجود نمی‌آمد. خدای متعال از خوشخویی و مدارای پیامبر، این‌گونه تمجید می‌کند:

فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ ....

«به برکت رحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی، و اگر خشن و سنگ‌دل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

پس آن‌ها را ببخش و برایشان آمرزش بخواه ...»

رحمت و مهر او، به‌گونه‌ای فراگیر بود، بـا کسـانی که سال‌ها با او دشـمنی کرده بودنـد؛ ماننـد مشـرکین قریش، با گـذشت برخورد کرد. در روز فتح مسالمت‌آمیز و بدون خونریزی مکه، شخصی این جمله را تکرار می‌کرد که:

«الیَوم یَوم الْمَلْحَمَةُ، الیَوم تَستحلّ الْحرمهْ».

«امروز روز کشتار، جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت‌هاست.»

پیامبر رحمت، در برابر و در ردّ این شعار، این جمله را فرمود:

«الیَوم یَوم المَرحمهْ»؛ «امروز روز رحمت و مهربانی است.»

بـدین ترتیب، آن حضـرت، جلـو هرگـونه خشـونت و تنـدی در مقابـل مخالفـان اسـلام را گرفته، نگرانی و ترس مشـرکین قریش را برطرف ساخت و به آنان فرمان داد:

«إذهَبُوا فأنتم الطلقاء»؛ «بروید که همگی آزادید.» (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله پیام‌آور رحمت و محبت

خدای تعالی، رسول گرامی اسلام را رحمتی فراگیر و عام معرفی کرد، که رحمت او شامل همه انسان‌ها؛ اعم از مسلمان و غیر

۱- ابی جعفر محمـدبن الجریر الطبری، تاریـخ الطبری، تحقیق محمـد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۶

ص: ۷۲

مسلمان می‌شود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ. (۱)

«ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

آری، پیامبر رحمتی است برای همه و آن حضرت در حفظ منافع و تأمین سعادت این جهانی و آن جهانیِ همگان حریص است. خداوند رحمان، در بیان شدت شفقت و مهربانی آن بزرگوار خطاب به تمام بشر فرموده است:

لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ. (۲)

«گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی، به خاطر این‌که آن‌ها ایمان نمی‌آورند.»

در اینجا می‌بینیم که تأسف، دلسوزی و غمخواری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به کفار و منکران حق و علاقه‌مندی آن حضرت به سعادت و نجات بندگان، تا چه حد کار را بر وی تنگ کرده است که خدای تعالی او را تسلیت داده و از وی دلجویی کرده است تا مبادا از شدّت اندوه و اهتمام به حال آن‌ها، قالب تهی کند؛ زیرا آن حضرت همه آدمیان را، بدون استثنا، همچون فرزندان دلبند و پاره تن خود می‌دانست و خیر و هدایت همه‌شان را می‌خواست و چون می‌دید که به راه گمراهی و هلاکت می‌روند، سخت اندوهگین می‌شد، همان‌گونه که پدری مهربان از هلاکت وتباهی فرزندانش دچار اندوه می‌شود.

و پیامبر صلی الله علیه و آله، خود را مظهر تام رحمت و محبت الهی شناسانده، می‌فرماید:

«إِنَّما بُعِثْتُ رَحمهً»؛ (۳) «همانا من، رحمتی (فراگیر) برانگیخته شده‌ام.»

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، سیره تربیت عملی انسان است و این تربیت در برترین و کامل‌ترین جلوه‌اش، در رفتار ائمه هدی علیهم السلام که غیر قابل تفکیک از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، تجلّی پیدا کرده است. بنابراین، در این مبحث، علاوه بر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، به سیره امامان معصوم علیهم السلام نسبت به پیروان اهل کتاب نیز اشاره می‌شود.

گفتار اول- سیره عملیِ پیامبر صلی الله علیه و آله در نگاهی کلی

هنوز چند سالی از آغاز رسالت نگذشته بود که آوازه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سراسر گیتی طنین انداز شد. دعوت اسلامی، همه سرزمین عرب را فراگرفت و

۱- انبیاء ۲۱: ۱۰۷

۲- شعراء ۲۶: ۳

۳- دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی ج ۳، ص ۷۵؛ از: الوفاء بأحوال المصطفی، ج ۲، صص ۴۲۱ و ۴۳۹

ص: ۷۳

از آنجا به نقاط دیگر سرایت کرد.

هیأت‌های مذهبی و قومی از نقاط مختلف به مدینه، پایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان می‌آمدند و آزادانه به تفحّص و گفت و گو می‌پرداختند و گروهی نیز آزادانه به دین اسلام مشرّف می‌شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله در عین بیان دستورات الهی و دعوت همگان به حق، نهایت تواضع و فروتنی را نسبت به آنان اعمال می‌کرد. خانه‌ای در مدینه جهت پذیرایی از میهمانان اختصاص داد و برخی از میهمان‌ها با سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل بعضی از اصحاب پذیرایی می‌شدند. وقتی مسیحیان به دیدنش می‌آمدند، حضرت ردایش را می‌گسترد و ایشان را بر آن می‌نشاند. به امپراتور رم و ایران نامه می‌نویسد و نام خود را بر نام آنان مقدم می‌دارد و از آنان می‌خواهد که یا مسلمان شوند و یا لا اقل از جلو او کنار روند تا بتواند مذهبش را میان ملت‌ها تبلیغ نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله خواستار تحقّق شرایطی است که ملت‌ها بتوانند در انتخاب مکتب و جهان‌بینی خاص خویش، تصمیم بگیرند و در صورت روشن شدن حق، آزادانه عقیده توحیدی را بپذیرند و جز خدای یگانه را نپرستند و تسلیم خواست و اراده او نشوند.

لازمه این رسالت آن است که با قدرت‌های سلب کننده آزادی ملت‌ها که مانع تحقیق و پژوهش و گرایش به آیین الهی می‌شوند، مبارزه شود.

پیامبر همه آدمیان را، بدون استثنا، همچون فرزندان دلبند و پاره تن خود می‌دانست و خیر و هدایت همه‌شان را می‌خواست و چون می‌دید که به راه گمراهی و هلاکت می‌روند، سخت اندوهگین می‌شد، همان‌گونه که پدری مهربان از هلاکت وتباهی فرزندانش دچار اندوه می‌شود

پیامبر صلی الله علیه و آله در نامه‌هایش به رؤسای دولت‌های معاصر خویش، به قبول رسالت آن حضرت و گرویدن به آیین اسلام را خواستار می‌شد و در مواردی به بقای مُلک و سلطنت آنان تصریح و تداوم حاکمیت آنان بر قلمرو سرزمین خویش را تضمین می‌کرد. آن حضرت، نتیجه سرپیچی آنان از این دعوت الهی را مجازات اخروی می‌دانست؛ مثلًا در نامه‌اش به پادشاه ایران و یا قیصر روم، می‌فرماید: اگر این دعوت را نپذیری، گناه ملّت مجوس و یا مردم مصر و ... به گردن تو خواهد بود؛ چه این‌که با نپذیرفتن اسلام از سوی سلاطین، مردم این

ص: ۷۴

سرزمین‌ها نیز از آزادی عقیدتی و گرویدن به اسلام محروم می‌ماندند.

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته شده از قرآن کریم است، که حقّ حیات و رسمیت جوامع مختلف را به صراحت تضمین می‌کند. او در روابط بین الملل با ملل غیر مسلمان بسیار آزاد منشانه برخورد می‌کرد؛ مثلًا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نمایندگان جامعه نصارای نجران را به حضور پذیرفت، اعتقاد ایشان به الوهیت مسیح را سرزنش کرد و آنان را به قبول دین اسلام فراخواند. با این وجود، آن‌ها را به قبول اسلام مجبور نکرد، بلکه به‌عکس، به آنان اجازه داد برای عبادت به آیین خویش، از مسجد مدینه استفاده کنند. (۱) رویه مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با مخالفان سبب شد که افراد، گروه‌ها و هیأت‌های مذهبی فراوانی، آزادانه به مدینه مهاجرت نمایند. برخی از این هیأت‌ها، به نمایندگی از پادشاهان؛ مانند پادشاه حبشه و شاهان حِمیَر، به مدینه اعزام شده بودند. در تاریخ حدود چهل هیأت مذهبی یا سیاسی آمده است که مدینه، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرای آنان بوده است. (۲) اهل کتاب کیانند؟

ضروری است هنگام بحث درباره رابطه دولت اسلامی با پیروان مذاهب آسمانی، روشن شود که مراد از اهل کتاب کیانند و آیا روابط مسالمت‌آمیز اسلام، شامل غیر اهل کتاب هم می‌شود یا نه؟

از نظر اسلام و قرآن کریم، یهودیت، مسیحیت، صابئین، از ادیان آسمانی بوده و به عنوان دین توحیدی تلقی می‌شوند و از اصالت و حقانیت ذاتی برخوردارند. لذا، اسلام آن‌ها را به عنوان «اهل کتاب» و آیین آسمانی، به رسمیت می‌شناسد، هر چند نسبت به تعالیم آن‌ها نظریات اصلاحی نیز دارد. قرآن کریم در دو مورد از ادیان توحیدی نام برده است:

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ النَّصاری وَ الصَّابِئِینَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ. (۳)

«کسانی که (به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله) ایمان آورده و آنان که به آیین یهود گرویده‌اند و نصاری و صابئان (پیروان یحیی) هرگاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ‌گونه ترس و اندوهی برای آنان نیست».

۱- نک: مارسل بوازار، انسان دوستی در اسلام، ترجمه دکتر محمد حسن مهدوی اردبیلی و دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: طوس، ۱۳۶۲، ص ۱۷۹

۲- برای مطالعه اسامی و شرح حال این هیأت‌ها، نک: محمد ابو زهره، خاتم پیامبران، ترجمه حسین صابری، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، چاپ دوم، ج ۳، صص ۴۵۳- ۵۴۲

۳- بقره ۲: ۶۲

ص: ۷۵

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصارى وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. (۱)

«همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئان (ستاره پرستان) و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند؛ (و حق را از باطل جدا می‌سازد؛) خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.»

با توجه به این دو آیه، اهل کتاب شامل یهودیت، مسیحیت و صابئین است. با این حال، روابط مسالمت‌آمیز و صلح جویانه مسلمین تنها با اهل کتاب نیست؛ بلکه شامل غیر مسلمانان از غیر اهل کتاب، که مزاحمتی برای کشورهای اسلامی ایجاد نمی‌کنند، نیز می‌شود.

گاه تصوّر می‌شود که غیر مسلمانان تنها به دو گروه تقسیم می‌شوند: «اهل ذمه» و «محاربین»؛ یعنی گروهی با مسلمانان پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز دارند و گروهی در حال جنگ و نبرد هستند. بنابراین، هر کس اهل ذمه نیست، محارب است و جان و مالش محترم نیست. ولی غیر مسلمانان حداقل چهار گروه‌اند:

۱. اهل ذمه؛ اقلیت‌هایی هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و مشمول قوانین آن کشورند و حکومت اسلامی متعهد است جان، مال و ناموس آن‌ها را حفظ کند و از حقوق آنان دفاع نماید. آن‌ها مالیاتی به حکومت اسلامی می‌پردازند که همان مالیات را می‌توان به جای مالیات «جزیه» حساب کرد؛ زیرا «جزیه» از ماده «جزاء» به معنای چیزی است که حکومت اسلامی به عنوان هزینه و پاداش دفاع از آن‌ها می‌گیرد.

۲. محارب؛ گروه‌ها یا کشورهایی هستند که با مسلمانان در جنگ و ستیزند و از هیچ‌گونه کار شکنی بر ضدّ آنان کوتاهی نمی‌کنند. این‌ها کافران حربی هستند که مسلمانان هیچ‌گونه تعهدی در مقابل آن‌ها ندارند.

۳. معاهد؛ غیر مسلمانانی هستند که با دولت اسلامی مناسبات دوستی دارند. سفیر مبادله کرده، گاه پیمان‌های تجاری، اقتصادی و فرهنگی دارند و یا از طریق سازمان‌های بین‌المللی در برابر یکدیگر تعهدهایی سپرده‌اند. همه این‌ها مصداق «معاهده» است و باید طبق تعهداتی که دولت اسلامی با آن‌ها به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم، از طریق سازمان‌های بین المللی

۱- حج ۲۲: ۱۷

ص: ۷۶

دارد، رفتار نموده و احترام متقابل را رعایت نمایند.

۴. مهادن؛ کشورهایی است که با دولت اسلامی نه در حال جنگ‌اند و نه پیمانی با آن‌ها دارند، نه سفیر مبادله کرده و نه معاهده‌ای بسته‌اند. نسبت به یکدیگر مزاحمتی ندارند. دولت اسلامی در برابر چنین کشورهایی نیز باید رعایت اصول انسانی و اخلاقی را داشته باشند. (۱) از آنچه گذشت روشن می‌شود که مسلمانان علاوه بر اهل کتاب، با غیر مسلمانانی که از روابط خصمانه پرهیز دارند، مناسبات و روابط دوستانه برقرار می‌کنند. در این میان، «اهل ذمه» از مقام و منزلت بیشتری برخوردارند؛ چه این که، اینان در داخل سرزمین‌های اسلامی و در پناه دولت اسلامی زیست می‌کنند و با مسلمانان روابط و داد و ستد بیشتری دارند.

قرآن کریم نه تنها از مجادله و آزار و اذیت اینان نهی می‌کند. (۲) بلکه اجازه داده است از طعام و غذای آنان استفاده کرده، و با زنان اهل کتاب ازدواج نمایند:

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسافِحِينَ وَ لا مُتَّخِذِي أَخْدانٍ ....» (۳)

«امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ و طعام شما برای آنان حلال؛ و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلال‌اند؛ هنگامی که مَهر آنان را بپردازید و پاکدامن باشید؛ نه زناکار، و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید ...»

لزوم رعایت قلمرو تحقیق

پیش‌تر دانسته شد که اسلام به حقوق ادیان آسمانی اعتراف دارد و آنان را به رسمیت می‌شناسد. البته این نوع اعتراف، هرگز منافاتی با تحقیق و جستجو از آیین حق و تطبیق مفاهیم و تعالیم ادیان و پیروی از بهترین آن ندارد. به عبارت بهتر، قلمرو پژوهش و بررسی از آیین، غیر از حوزه حقوقی و قوانین مدنی است، که اولی مورد دقت، فحص و بررسی و دومی محل مسامحه، اهمال و سهل‌گیری است. آنچه از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله مورد بحث قرار می‌گیرد، مربوط به حوزه حقوقی، روابط و مناسبات

۱- نک: عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، چاپ دوم، ج ۳، ص ۲۳۳ به بعد؛ ناصرمکارم شیرازی و دیگران، پیام قرآن، قم: مدرسه امام علی علیه السلام، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۴۰۱

۲- عنکبوت ۲۹: ۴۶

۳- مائده ۵: ۵

ص: ۷۷

با غیر مسلمانان است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برخورد با پیروان ادیان، جانب قانون و رفتار نیکو را در پیش می‌گرفتند. در عین حال اعلام می‌کردند که رستگاری در گرو اعتقاد به اسلام و عمل صالح است. (۱) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ ٱلْإِسْلامُ (۲) ....

«دین در نزد خدا اسلام و (تسلیم بودن در برابر حق) است.»

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي ٱلْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ. (۳)

«و هرکس جز اسلام (و تسلیم در برابر حق) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.»

با این وجود، دین اسلام جدا و بدون ارتباط با ادیان گذشته نیست. رسالت اسلام مشتمل بر مبادی و اصول ادیان پیشین بوده و آن چیزی است که بشر کنونی تا روز قیامت بدان نیاز دارد. از اصول اساسی اسلام تصدیق ادیان الهی و تمام پیروان پیشین است. (۴)

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى .... (۵)

«آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی می‌فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم ...»

دعوت اسلام به توحید، دعوت تازه‌ای نیست، دعوت تمام پیامبران اولوا العزم است. نه تنها اصل توحید، بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است. از این رو، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سیره عملی و در روابط خود با پیروان اهل کتاب، به این اصول مشترک دعوت می‌نماید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. (۶)

«بگو، ای‌اهل کتاب، بیایید به‌سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما، بعضی دیگر را غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرد. هرگاه (از این دعوت) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم!»

۱- نک: ثقفی، سیدمحمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: هجرت، ۷۶ ص ۲۵۳

۲- آل عمران ۳: ۱۹

۳- آل عمران ۳: ۸۵

۴- نک: شلبی، دکتر احمد، مقارنة الادیان، الاسلام، قاهره: مکتبة النهضة المصریه، ۱۹۸۹ الطبعة الثامنة، ج ۳، ص ۱۱۶

۵- شوری ۴۲: ۱۳

۶- آل عمران ۶: ۶۴

ص: ۷۸

الف) نامه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زمامداران جهان

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله رسالتی جهانی و برای همه مردم دنیا است. آن حضرت، از همان روزهای نخست بعثت، اعلام کرده بود که به‌زودی رسالت در همه جا گسترده خواهد شد و گنج‌های قیصر و کسری به زیر سلطه اسلام در خواهد آمد. (۱) دعوت اسلام به توحید، دعوت تازه‌ای نیست، دعوت تمام پیامبران اولوا العزم است. نه تنها اصل توحید، بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است. از این رو، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سیره عملی و در روابط خود با پیروان اهل کتاب، به این اصول مشترک دعوت می‌نماید.

هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه کافی گسترش یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌های متعددی برای زمامداران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه‌ها، به قدر مشترک میان ادیان آسمانی؛ یعنی «توحید» دعوت کرد که به بعضی از این نامه‌ها اشاره می‌شود:

۱. نامه به زمامدار مصر:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، من محمّدبن عبداللّه إلی المُقَوقس عظیم القبط. سلام عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی؛ أمّا بعد، فإنّی أدعوک بدعایة الإسلام أسلم تسلم، یؤتک اللّه أجرک مرّتین فإن تولّیت فإنّ علیک إثّم القبط، و یا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ». (۲)

«به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، از محمد فرزند عبداللّه، به مقوقس بزرگِ قبطیان. درود بر پیروان حقّ باد! من تو را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام را بپذیر تا سالم بمانی. خداوند به تو دو بار پاداش دهد- یکی برای ایمان آوردنت و دیگر، برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان می‌آورند- و اگر از قانون اسلام سرباز زنی، گناه قبطیان بر تو خواهد بود؛ ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک

۱- نک: جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلم، قم: در راه حق، ۶۶، ص ۲۱۷

۲- الأحمدی، علی، مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، تهران: یس، ۶۳، ج ۱، ص ۹۷؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۵۲

ص: ۷۹

دعوت می کنیم؛ به این که غیر از خداوند یگانه را نپرستیم و کسی را شریک او قرار ندهیم و نباید بعضی از ما، بعضی دیگر را به خدایی بپذیرد و هرگاه آنان از آیین حق سر بر تابند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

«مقوقس» زمامدار مصر از طرف «هِرقل» پادشاه روم بود و «قبطی‌ها» نژادی بودند که در مصر زندگی می کردند.

مقوقس، فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را تکریم و احترام نمود و به نویسنده خود فرمان داد نامه‌ای به عربی به این مضمون برای پیامبر صلی الله علیه و آله بنویسید:

«به محمد فرزند عبداللّه، از مقوقس، بزرگِ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم و حقیقت دعوت تو را دریافتم. من می‌دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصوّر می‌نمودم او از نقطه شام برانگیخته می‌شود. من مَقدم فرستاده تو را گرامی داشتم.» (۱) سپس در پایان نامه، به هدایایی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده بود، اشاره کرد و نامه را با جمله: «سلام بر تو» ختم نمود.

۲. نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به قیصر روم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، من محمّد رسول اللّه عبده و رسوله إلی هرقل عظیم الروم و سلام عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی أمّا بعد فإنّی أدعوک بدعایهٔ الإسلام أسلم تسلم، یؤتک اللّه أجرک مرّتین؛ فإن تولّیت فإنّ علیک إثم الیریسین و یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍٔ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُون». (۲)

«از محمد فرزند عبداللّه به هرقل بزرگ و پادشاه روم. درود بر آنان که پیروی از حق کنند. تو را به اسلام دعوت می کنم. اسلام آور تا در امان و سلامت باشی. خداوند به تو دو پاداش دهد- یکی پاداش ایمان خود و دیگر پاداش کسانی که به پیروی تو ایمان می‌آورند- اگر از آیین اسلام روی گردانی، گناه اریسیان- نژاد رومی و جمعیت کارگران- نیز بر تو خواهد بود.

ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم که غیر از خدا را نپرستیم، کسی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی

۱- الأحمدی، علی، مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۰۰- ۱۰۱

۲- منبع پیشین؛ نیز فروغ ابدیت، قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۷۲ ج ۲، ص ۲۱۴

ص: ۸۰

نپذیرد. هر گاه آنان از آیین حق سر بر تابند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

قیصر روم پس از دریافت نامه، آن را گشود. ابتدای نامه که با «بسم اللَّه» آغاز شده بود، توجه او را به خود جلب کرد و گفت: من غیر از نامه «مسلمین» تاکنون چنین نامه‌ای ندیده‌ام. پس مترجم خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند.

زمامدار روم از خصوصیات پیامبر کسب اطلاع نمود؛ پیامبری از خانواده اصیل، پیش از آن‌که ادعای نبوت کند، از دروغ پرهیز داشت. پیروان او رو به فزونی هستند. طبقه اشراف با او مخالف‌اند و افراد عادی و متوسط خواهان وی هستند. سپس قیصر روم گفت: «اگر این گزارش‌ها صحیح باشد، حتماً او پیامبر موعود است. من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمی‌دانستم که از قریش خواهد بود. من حاضرم در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام، پای او را شستشو دهم. من پیش بینی می‌کنم آیین و حکومت او سرزمین روم را خواهد گرفت». (۱) آن‌گاه قیصر، فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را خواست، او را احترام کرد. پاسخ نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را نوشت و هدیه‌ای نیز فرستاد و علاقه خود را نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن نامه منعکس نمود.

۳. نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پادشاه حبشه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم، من محمّد رسول اللَّه إلی النجاشی عظیم الحبشهٔ، سلام علیک، فَإنّی أحمد اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ ...، و أشهد أنّ عیسی ابن مریم روح اللَّه وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ البتول الطیّبهٔ الحصینهٔ فحملت بعیسی، فخلقه من روحه و نفخه کما خلق آدم بیده و إنّی أدعوک إلی اللَّه وحده لا شریک له و الموالاهٔ علی طاعته و أن تتبعنی و تؤمن بالذی جاءنی فإنّی رسول اللَّه و إنّی أدعوک و جیرتک إلی اللَّه عزّ و جلّ، و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصیحتی وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی». (۲)

«به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه ایست از محمد پیامبر خدا به نجاشی زمامدار حبشه. درود بر شما! من خدایی را که جز او خدایی نیست ستایش می‌کنم. خدایی که از عیب و نقص منزه

۱- مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۰۹

۲- سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۲۹؛ مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۲۰

ص: ۸۱

است، و بندگان فرمانبردار او از خشم او در امانند، و او به حال بندگان ناظر و گواه است، گواهی می‌دهم که عیسی فرزند مریم، روحی ازجانب خدا و کلمه ایست که در رحم مریم زاهد و پاکدامن قرار گرفته است. خداوند با همان قدرت و نیرویی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، او را نیز بدون پدر در رحم مادرش پدید آورد. من تو را به سوی خدای یگانه که شریک ندارد دعوت می کنم، و از تو می‌خواهم که همیشه مطیع و فرمانبردار او باشید و از آیین من پیروی نمایید؛ ایمان به خدایی آورید که مرا به رسالت خود مبعوث فرمود. زمامدار حبشه آگاه باشد که من پیامبر خدا هستم. من شما و تمام لشکریانت را به سوی خدای عزیز دعوت می کنم؛ و من به وسیله این نامه و اعزام سفیر به وظیفه خطیری که برعهده داشتم عمل کردم و تو را پند و اندرز دادم، بنابراین اندرز مرا قبول کن. درود بر پیروان هدایت.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عنایت ویژه‌ای به زمامدار حبشه داشت. چون این زمامدار مسیحی، مسلمانان را، که از شرّ کفار مکه در آزار و اذیت بودند، در کشور خود پناه داد و حمایت خاص خود را نسبت به آنان مبذول داشت. پیامبر، نامه خود را با سلام آغاز کرد و شخصاً به زمامدار حبشه درود فرستاد ولی در نامه‌های دیگر درود شخصی به «کسری»، «قیصر» و «مقوقس»، زمامداران ایران، روم و مصر نفرستاد؛ بلکه نامه را با درود کلی: «سلام بر پیروان هدایت» آغاز کرده است. ولی در این نامه، شخصاً به زمامدار حبشه سلام فرستاده و نسبت به او احترام خاصی نسبت به سایر زمامداران معاصر وی، قائل شده است.

عکس العمل نجاشی، زمامدار حبشه

نجاشی بیشترین پذیرش و انعطاف را نسبت به اسلام نشان داد. او دعوت پیامبر را پذیرفت و مسلمان شد، ولی در مورد اعلام عمومی دعوت به مردم حبشه، به فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت:

«من حاضرم، نبوت وی را برای عموم مردم اعلام کنم، ولی از آنجا که فعلًا زمینه برای اعلام آماده نیست و نیروی من کم است؛ باید زمینه را آماده ساخت، تا دل‌ها به سوی اسلام متوجه گردد. اگر برای من امکان داشت، هم اکنون به سوی پیامبرتان می‌شتافتم.» (۱) نجاشی نامه‌ای نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت و صریحاً به مسلمان شدن و قبول دعوت حق

۱- محمدبن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر و دار بیروت، ۱۹۵۷ م.، ج ۱، ص ۲۵۹

ص: ۸۲

اقرار نمود:

«به نام خداونـد بخشـنده مهربان، نامه ایست به سوی محمـد، پیامبر خدا، از نجاشـی. درود کسـی که جز او خدایی نیست، (او) درود کسـی که مرا به اسـلام هدایت نمود، بر شما باد! نامه شما را پیرامون نبوت و بشریت حضرت عیسی زیارت نمودم. به خدای زمین و آسـمان سوگنـد! که آنچه بیان نموده بودیـد، عین حقیقت است و من هیچ مخالفتی با آن ندارم؛ و از حقیقت آیین شـما نیز آگاهی یـافتم و دربـاره مسـلمانان مهـاجر، تا آنجا که مقتضـیات ایجاب می‌کرد، خـدمات لازم به عمل آمـد، و من اکنون به وسـیله این نامه گواهی می‌دهم که شـما فرسـتاده خدا و شخص راستگو که کتاب‌های آسمانی او را تصدیق می‌کنند می‌باشید، و من در حضور پسر عموی شما (جعفر ابن ابی طالب) مراسم اسلام و ایمان و بیعت را انجام دادم.

من برای ابلاغ پیام و اسـلام خود، فرزندم «رارها» را رهسـپار محضـر مقدسـتان کرده و صریحاً اعلام می‌دارم که من جز خود، ضامن کسی نیستم؛ و اگر دستور فرمایید خودم رهسپار خدمت پرفیضتان شوم، درود بر شما ای پیامبر خدا!» (۱) سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، بر انکار ملیت‌ها و عدم اسـتقلال داخلی آنان اسـتوار نبوده است و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت‌ها و ادیان دیگر؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه خارج از آن، محفوظ بوده است

با توجه به نامه‌های پیامبر صـلی الله علیه و آله به سران کشورها، روشن می‌شود که اسلام از همان آغاز، فکر همزیستی مسالمت‌آمیز بـا پیروان ادیـان الهی را مطرح سـاخته اسـت. در بیشـتر نامه‌هـایی که به وسـیله پیـامبر برای پادشاهـان جهـان، که دارای اعتقـاد الهی بوده‌اند، فرستاده شده، متن آیه ذیل که همان اعلامیه جهانی اسلام باشد، مطرح گردیده است:

قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. (۲)

در اسلام اصالت با «صلح» و استفاده

۱- مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۲۸- ۱۲۹؛ از تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۴ و بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۹۸

۲- آل عمران ۳: ۶۶۴؛ «ای اهل کتاب، بیاییـد تا بر سـر سـخنی که میان ما و شـما یکسان است، بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیـچ‌گونه شـریکی نیاوریم و هیـچ‌کس از ما دیگری را به جای خداونـد، به خدایی برنگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویید شاهد باشید که ما فرمانبرداریم.»

ص: ۸۳

از روش‌های مسالمت‌آمیز و دعوت به اصول مشترک است. خدای متعال در قرآن می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا گام بر می‌دارید (و به سفری برای جهاد می‌روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید مسلمان نیستی، به خاطر این‌که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورده‌ای؛ زیرا غنیمت‌های بزرگی در نزد خدا (برای شما) است ...» (۱) در اسلام تنها جنگی مشروع است که برای کسب آزادی، جلوگیری از نقض پیمان، از میان بردن موانع دعوت منطقی به اسلام و گرایش به آن کسانی که می‌خواهند به آیین حق بگروند ولی به وسیله قدرت‌ها محدود شده‌اند. (۲) بنابراین، نامه‌هایی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان دعوت به اسلام به امیران، سلاطین، رؤسای قبایل و شخصیت‌های برجسته معنوی و سیاسی نوشته است؛ از شیوه مسالمت‌آمیز دعوت او حکایت می‌کند.

حدود ۱۸۵ نامه، از متون نامه‌های پیامبر را، که برای تبلیغ و دعوت به اسلام و یا به عنوان «میثاق و پیمان» نوشته است، در دست داریم. (۳) ب) پیمان‌های صلح پیامبر صلی الله علیه و آله

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، بر انکار ملیت‌ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده است و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت‌ها و ادیان دیگر؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه خارج از آن، محفوظ بوده است.

یکی از دلایل سیره فوق، نامه‌هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای گروهی از سران و زمامداران نوشت و از این طریق موجودیت آنان را به رسمیت شناخت. دلیل دیگر، پیمان نامه‌های بسیاری است که در دوران حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آن حضرت با ملت‌های مختلف امضا شده است و در تمامی موارد تا هنگامی که ملت‌های غیر مسلمان به پیمان خود وفادار بوده‌اند، دولت اسلامی نیز پیمان صلح را نقض می‌کرده است؛ زیرا نقض پیمان از دیدگاه اسلام، گناهی بزرگ و غیر قابل گذشت است. (۴) «در اندیشه سیاسی اسلام، صلح و همزیستی به عنوان اساسی‌ترین اصل در مناسبات بین‌المللی منظور گردیده و به همین دلیل در حقوق اسلامی بهره‌برداری از فرصت‌های مناسب برای تحکیم و برقراری شرایط و پیمان‌های صلح در روابط خارجی

۱- نساء ۴: ۹۴

۲- وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هـذِهِ الْقَرْیَةِ الظّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً نساء ۴: ۷۵. «و چرا در راه خدا و در راه آزادسازی مردان و زنان و کودکان مستضعف- که می‌گویند پروردگارا ما را از این شهری که اهلش ستمگرند خارج‌فرما و از سوی خویش برای ما یاری و یاوری بگمار- کارزار نمی‌کنید؟»

۳- برای ملاحظه نامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کنیدبه: مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، نوشته علی الاحمدی المیانجی و نیز: الوثائق السیاسیه، نوشته محمد حمید اللّه حید آبادی.

۴- نک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. اسلام و حقوق بین الملل عمومی تهران، سمت، ...، ج ۱، ص ۳۹۹

ص: ۸۴

جامعه اسلامی پیش‌بینی شده است. اسلام برای تحقّق بخشیدن و گسترش حالت صلح در میان ملت‌ها و جلوگیری از بروز روابط خصمانه و درگیری‌های خونین، نه تنها برای قراردادها و معاهدات بین‌المللی ارزش حقوقی فوق‌العاده قائل شده، بلکه اصولاً ملت‌ها و گروه‌های دیگر را نیز برای انعقاد پیمان‌های صلح دعوت کرده و به جامعه اسلامی توصیه نموده است که در این زمینه همواره پیش قدم باشند و از هر نوع کوششی برای برقراری و تحکیم مبانی و شرایط و نیز گسترش آن در جامعه بشری دریغ ننمایند و از امکانات خویش برای تحقّق بخشیدن به این آرمان اسلامی و انسانی استفاده نمایند و در بسیاری از موارد، این توصیه به حدّ تکلیف و وظیفه الزامی رسیده و عقد قراردادهای صلح از وظایف دولت‌های مسؤول و صلاحیت‌دار اسلامی به شمار رفته است و این وظیفه در مواردی که تمایلی از طرف دول و گروه‌های غیر مسلمان نسبت به عقد قراردادهای صلح احساس می‌شود، تأکید بیشتری می‌یابد.» (۱) تمایل شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به انعقاد پیمان‌های همکاری و صلح

با مطالعه سیره و زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، به روشنی می‌توان دریافت که چگونه در فرهنگ بعثت، انسان‌ها محور احترام‌اند. هر قبیله جایگاه بایسته خود را می‌یابد. به آزادی انسان توجه شده است و برای زورگویی وتحمیل جایی نیست. آن حضرت تمایل داشت با انعقاد پیمان‌ها و تأکید به همه در لزوم وفای به قراردادها، زمینه‌های تیرگی روابط و فلسفه جنگ و ستیز از بین برود. انعقاد پیمان، نه تنها با مهاجران قریش، قبیله «اوس» و قبیله «خزرج»، بلکه برای قبایل مختلف یهودی نیز این امکان فراهم است که در کنار امت اسلامی، زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند. روح این پیمان‌ها همچون منشور مدینه تأمین وحدت اسلامی است با پیوند قبیله‌های مختلف و تأمین صلح، آزادی و امنیت برای همه مردم به رغم اختلاف در هر زمینه، حتی در باورهای دین. در منطق پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد پاسخی است به مخالفان توحید و وحدت و تلاشی برای جراحی جامعه بشری- بر حسب ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر- و ریشه‌کن کردن کانون‌های زورگویی وسرکوبی‌دشمنان صلح و آزادی.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حتی قبل از بعثت، بر اصل تنظیم روابط عادلانه میان قبایل، بر پایه پیمان اصرار می‌ورزید و مکرر می‌فرمود:

۱- عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، چاپ دوم، ج ۳، ص ۵۰۵

ص: ۸۵

«لقـد شـهدت فی دار عبـد اللّهبن جـدعان حلفـاً مـا أحبّ أنّ لی به حمر النعم و لـو دعیت به فی الإسـلام لأجبت». (۱) «من در خـانه عبـداللّهبن جـدعان، در جاهلیت شاهـد بسـتن پیمان مشترک جهت حمایت از مظلومان، میان نمایندگان قبایل مختلف عرب بودم، و چنـان بر این پیمان دل بسته بودم که حاضـر نبودم در ازای نقض آن، صاحب پر بهاترین شتران باشم. اگر در اسـلام به چنین پیمانی دعوت شوم، فوراً اجابت خواهم کرد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله در راه مکه، پیش از برخورد با قریش و بسته شدن پیمان حدیبیه، بارها می‌فرمود:

«لاـ یسألونی خطـهً یعظمون فیها حرمات اللّه إلّا أعطیتهم إیّاها». (۲) «از من وسـیله‌ای که موجب تعظیم به حـدود الهی است، نخواهند خواست، مگر این‌که بی‌درنگ به آن‌ها خواهم داد.»

نیز آن حضرت، از پیمان صلحی که مسلمانان بعدها با «روم» می‌بستند، پیشاپیش خبر داد:

«إنّ الروم سیصالحکم صلحاً أمناً». (۳) «رومیان با شما به صلحی توأم با امنیت اقدام خواهند کرد.»

چند نمونه از پیمان‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

در سیره پیامبر صـلی الله علیه و آله تعداد زیادی از پیمان‌های صلح و همکاری دیده می‌شود که بررسی کامل آن، نیازمند به تدوین چندین کتاب است. (۴) در این‌جا به بیان چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. پیمان یا منشور مدینه

این پیمـان نخستین قرارداد بین المللی در اسـلام و مهم‌ترین و جـامع‌ترین پیمـانی است که به وسـیله پیامبر صـلی الله علیه و آله، میان مسـلمانان، مشرکان و یهود منعقد شده است. براساس این پیمان، رابطه میان مسلمانان؛ اعم از مهاجر و انصار، و رابطه میان مسلمانان و یهود و همچنین رابطه میان مسلمانان و مشرکین و وظایف هر دسته مشخص گردید.

هـدف اساسـی این پیمـان حفـظ امنیت و همزیستی مسـالمت‌آمیز جوامع گونـاگونی است که در مـدینه می‌زیسـته‌اند. در اینجا برای جلوگیری از اطـاله کلاـم تنهـا به نقل ترجمه جمع بنـدی که در کتاب «مکاتیب الرسول صـلی الله علیه و آله» پس از نقل اصل پیمان ذکر شده، اکتفا می‌کنیم:

۱- منبع پیشین، ص ۵۰۳؛ از سیره ابن هشام ج ۱، ص ۳۴؛ البدایهٔ و النهایه؛ ج ۲، ص ۲۹۱

۲- منبع پیشین، ص ۵۰۳؛ از سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۱۳

۳- همان، ص ۵۰۴؛ از: ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۳۲

۴- برای مطـالعه آن بـه کتـاب: «مکـاتیب الرسـول صـلی الله علیـه و آلـه» اثر علی احمــدی میـانجی رحمـه الله و کتـاب: «مجموعهٔ الوثائق‌السیاسیه»، اثر محمد حمید اللّه مراجعه نمایید.

ص: ۸۶

حقوق متقابل مسلمانان با یکدیگر در منشور مدینه

۱. مسلمانان در برابر دیگر مردمان، یک ملت‌اند. بنابراین، میان هیچ مسلمان و کافری پیوند نیست؛ هر چند پدر یا فرزند باشند و جدایی میان مسلمان با مسلمانِ دیگر نیست.

۲. هر تیره از مسلمانان در میان خود فدیه (دیه یا غرامت) می‌پردازند، همان‌گونه که پیش از اسلام بوده است.

۳. مسلمانان در برابر کسانی که ستم یا گناه یا دشمنی یا فساد میان مسلمانان را توطئه نمایند، متحدند.

۴. هیچ مؤمنی به خاطر کافری کشته نمی‌شود و هیچ کافری بر ضد مؤمنی یاری نمی‌شود.

۵. عهد و امان خداوند یکی است.

بنابراین، شخص مطرح نیست و می‌تواند پایین‌ترین شخص پناه دهد بر مسلمین، (کنایه ازاین‌که اگر شخصی به دیگری پناه داد و او را کفالت نمود، باید تمامی مسلمانان امان او را محترم بشمارند).

۶. در هنگام نبرد در راه خداوند، هیچ مؤمنی بدون موافقت افراد دیگر نمی‌تواند صلح نماید؛ بنابر این، صلح باید با نظر جمع انجام شود.

۷. گروه‌های رزمنده، هر یک باید پس از دیگری و به نوبت بجنگند. بنابراین، هیچ طایفه‌ای دو مرتبه متوالی به نبرد الزام نمی‌شود.

۸. هرکس مؤمنی را بدون دلیل بکُشد، حکمش قصاص است؛ مگر این که ولیّ مقتول راضی شود.

۹. داور نهایی در اختلافات مسلمانان، خدا و رسول صلی الله علیه و آله است.

۱۰. مسلمانان هیچ بدهکاری را که بدهی بر او سنگینی کرده، رها نمی‌کنند، مگر این‌که او را کمک نمایند؛ چه بدهی به خاطر خون بهایی باشد یا غرامتی که به عنوان سرشکن بر خویشان پدری نصیب شخص شده باشد.

۱۱. بعضی از مؤمنان سرپرست بعضی دیگرند. بنابراین، هیچ کافری سرپرست مؤمنان نیست.

۱۲. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون رعایت مصالح سایر لشکریان، کافری را در پناه خود بگیرد.

مواد صلح مسلمانان با یهودیان

۱. یهودیانی که تحت این پیمان هستند، باید مورد یاری و حمایت قرار گیرند و ستمی بر آنان نشود و دشمنانشان

ص: ۸۷

یاری نگردند. هر گاه مسلمانان، یهود را به مصالحه دعوت کردند، باید بپذیرند و همچنین هرگاه یهود، مسلمانان را به مصالحه دعوت کردند.

۲. در هنگام جنگ، یهودیان نیز باید در هزینه با مسلمانان شرکت کنند. مسلمانان هزینه خود و یهود، هزینه خودش را پرداخت نماید.

۳. مسلمانان و یهودیان هم پیمان، یک امت‌اند، مسلمانان دین خود را دارند و یهودیان دین خود را؛ مگر کسی که ستم و گناه مرتکب شود.

۴. بر مسلمانان و یهودیان لازم است که بر ضدّ دشمنان منطقه هماهنگی و همراهی نمایند.

۵. هیچ انسانی به خاطر گناه هم پیمانش مواخذه نمی‌شود.

۶. لازم است مظلومان را درمیان خود یاری نمایند.

۷. هیچ کافری پناه داده نمی‌شود، مگر با رعایت مصالح مسلمانان و یهودیان.

۸. همسایه همانند خویشتن است و نباید مورد تعدّی قرار گیرد.

۹. بر مسلمانان و یهودیان لازم است که در میان خود، بر مهاجمانی که به مدینه هجوم آورند، همیاری نمایند.

۱۰. میان مسلمانان و یهودیان پند، اندرز و خیرخواهی حاکم است.

حقوق ساکنان منطقه (اعم از مسلمان، یهودی و مشرک)

۱. این پیمان نمی‌تواند به عنوان سیری برای ستمگر یا گناهکار محسوب شود.

۲. یثرب بر حسب این پیمان بر تمامی اهل منطقه حرم (و مورد احترام) است؛ چنان‌که «مکه» بر حسب فرمان الهی حرم می‌باشد.

۳. قریش و هوادارانش نباید پناه داده شوند.

ماده مخصوص مشرکین در پیمان

مشرکین مدینه حق ندارند قریش را، مالی یا جانی پناه دهند. (۱) ۲. صلح حدیبیه (پیمان صلح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسافرتی صلح جویانه و مسالمت‌آمیز کرد؛ بدین قرار که کاروانی حدود ۱۸۰۰ نفر برای حج آماده نمود و از قبایل عرب، هر چند مشرک بودند، دعوت به همراهی نمود. تا بدین وسیله، هم تبلیغی از اسلام شده باشد و هم چهره واقعی قریش

۱- الاحمدی، علی، مکاتیب الرسول، بیروت: دارالمهاجر، بی تا، ج ۱، صص ۲۶۳- ۲۶۱

ص: ۸۸

که خود را پرده‌دار کعبه و منادیان امنیت و صلح می‌دانستند، بر ملا گردد. کاروان در منطقه «حدیبیه» با لشکر مسلح دشمن مواجه شد. کاروان پیامبر صلی الله علیه و آله با حال احرام و آماده عبادت و لشکر قریش با لباس رزم و آماده خونریزی. پیامبر صلی الله علیه و آله رسماً تصمیم خود را بر حج خانه خدا در میان مسلمانان اعلام نمود و به وسیله پیک‌هایی به مشرکین قریش نیز ابلاغ کرد. از آن‌جاکه نبرد با حاجیان عملی بسیار زشت و بر خلاف سنت‌های دیرین عرب بود؛ خصوصاً از جانب مکیان که همیشه به میزبانی حجاج از هر طایفه و قشری افتخار می‌کردند، در تصمیم به جنگ با مسلمانان مردد شدند و در نهایت پیمان‌نامه «صلح حدیبیه» میان قریش و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منعقد گردید. به موجب این پیمان، مقرر شد روابط حسنه میان قریش و مسلمانان برقرار شود. (۱) مفاد صلح حدیبیه

۱. محمدبن عبداللّه و قریش متعهد می‌شوند که مدت ده سال جنگ را بر ضد یکدیگر ترک کنند، هیچ یک از دو طرف بر دیگری نتازد و اسیری از یکدیگر در بند ندارد و ...

۲. هر کس بخواهد با محمد پیمان ببندد آزاد است و هرکس دوست دارد با قریش پیمان برقرار سازد آزاد است.

۳. هرگاه فردی از قریش، بدون اذن بزرگتر خود از مکه فرار کند و به یاران محمد بپیوندد، محمد باید او را به قریش بازگرداند ولی اگر از اصحاب محمد کسی به قریش پیوست، لازم نیست او را باز گردانند.

۴. از این پس، اسلام باید در مکه علنی باشد و نباید کسی را به اجبار بر عقیده‌ای واداشت و یا او را به سبب عقیده‌اش آزار داد و یا سرزنش کرد.

۵. امسال محمد با یارانش، از همین‌جا به مدینه بر خواهند گشت، با این قرار که در سال بعد، بدون سلاح وارد مکه شوند و به مدت سه روز برای مراسم حج توقف کنند، مشروط بر این‌که، سلاحی جز سلاح مسافر با خود برندارند و همان سلاح محدود نیز باید درغلاف باشد.

علی‌بن ابی طالب علیه السلام این نامه را نوشته و مهاجرین و انصار شاهد آن هستند. (۲) ۳. پیمان میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و رییس مسیحیان ایلا

«بسم اللّه الرحمن الرحیم، این تضمینی است از طرف خدا و محمد، پیامبر خدا، به یوحنا بن رعبه و مردم ایلا. به موجب این

۱- نک: حسینی، سید مجتبی، تاریخچه سیاسی اقتصادی صدراسلام، تهران چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۱۵۴- ۱۵۲

۲- ابن هشام، سیرت رسول اللّه، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق‌بن محمدهمدانی، قاضی ابرقوه، با تصحیح اصغر مهدوی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱ ش. چاپ دوم، ج ۲، ص ۸۱۱

ص: ۸۹

پیمان، کشتی‌ها و وسایل نقلیه، در خشکی و دریا، در تحت حمایت و امان خدا و محمد پیامبر خدا هستند و تمام کسانی که همراهشان هستند؛ چه از شام و چه از یمن، در امان‌اند. افرادی که موجب بروز حادثه گردند، اموالشان هرگز مایه نجات آن‌ها نخواهد بود و هرگاه در اسارت قرار بگیرند، به تملّک در می‌آیند. بر مردم ایلا حرام است که مانع آب شوند و یا سد طریق نمایند». (۱) ۴. پیمان میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسیحیان سرزمین سینا

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم، این مکتوبی است که محمدبن عبداللَّه که بشیر و نذیر و نسبت به ودیعه الهی امین جمله خلایق است، آن را نوشته است تا حجت و بهانه‌ای پس از پیامبران بر خدا باقی نماند و خداوند عزیز و حکیم است.»

آن را برای کسانی نوشته است که پیرو آیین وی هستند، تا پیمانی باشد با گروهی که در مشرق و مغرب زمین، بر دین نصرانیت هستند، نسبت به آن‌هایی که دور هستند یا نزدیک، عرب یا عجم؛ آنان که شناخته می‌شوند و آنان که شناخته نمی‌شوند. این مکتوبی است که بر طبق آن، با آن پیمان بسته است؛ هرکس با مواد آن مخالفت ورزد نسبت به وی و سایر مسلمانان متجاوز شناخته خواهد شد. این چنین کسی به عهد خدا پشت پا زده و در پیمان خود درستکار و خاضع نبوده و نسبت به دین خود استهزا نموده است و مستحق لعنت خواهد بود؛ چه سلطان باشد یا از سایر مسلمان مؤمن عادی.

هرجا راهبی یا سیّاحی دور هم جمع و در کوه و یا بیابان و یا جای آباد و یا هموار و یا کنیسه و معبدی به سر می‌برند، ما پشت سر آنان حافظ و پاسدارشان هستیم و من با جان خود و یاران و انصار و ملت خود از جانشان و از اموال آن‌ها دفاع می‌کنم؛ زیرا آنان جزو رعیت من و هم‌پیمان و متحد من می‌باشند.

آنان به جز آنچه که با رضایت خاطر، به عنوان خراج و جزیه می‌دهند، به هیچ نحو مسؤول و به پرداخت چیزی مجبور نخواهند بود. قضات، رهبانان، خلوت گزینان و سیاحان آنان، مورد تعرض قرار نگرفته و هیچ کنیسه و کلیسایی ویران نخواهد شد و نباید چیزی از مالکیت آنان داخل خانه مسلمین گردد. قضات و رهبانان از خراج معاف‌اند و همچنین آنان که به عبادت اشتغال ورزیده‌اند از ثروتمندان و ارباب

۱- منبع پیشین، ج ۲، ص ۹۷۴

ص: ۹۰

تجارت بیشتر از حد معین شده نباید خراج گرفته شود. هیچ کدام از آنان برای جنگ و حمل سلاح مجبور نخواهند شد، بلکه مسلمانان باید از آنان دفاع کرده و با آنان، بنا به پیروی از آیه کریمه: وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ...، به نیکوترین روش گفتگو و بحث نمایند. آنان در محیط امن و آکنده از مهربانی زندگی می کنند. هرجا که باشند و در هر مکانی که منزل گزینند، از بروز چیزهایی که موجب رنج و ناراحتی آنان باشد، جلوگیری می‌شود. (۱) ج. رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مقابل مخالفان

از مطالعه تاریخ چنین بر می‌آید که ایجاد مودت و دوستی با بیگانگان امری بود که پیامبر رحمت در روابط بین الملل و در برخورد با مخالفان عقیدتی خود از آن بهره می گرفت چه این که اولا: اسلام آیین فطرت است و هرگز با احساسات طبیعی و انسانی بشر سر ناسازگاری ندارد، ثانیا: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این نکته توجه داشت که با ایجاد جو دوستی و روابط مسالمت‌آمیز می‌توان با مخالفان عقیدتی به گفت و گو و جدال احسن پرداخت. یکی از ابعاد گسترده قرآن، موضوع احتجاج با کافران، مشرکان و اهل کتاب است. برخی از این احتجاج‌ها مربوط به پیامبران پیشین است که با مردمان عصر خود انجام داده‌اند و برخی دیگر مربوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه و اهل کتاب یثرب و حومه آن می‌باشد. (۲) الف. رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار قریش

سرزمین مکه، پایگاه شرک و مشرکان بود. اهل کتاب به دلیل کمی افراد، در این شهر جایگاه نداشتند. اسلام در این پایگاه مقدس ظهور کرد. بنابراین، نخستین تماس و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه مشرکین مکه است.

این دعوت که به روش مسالمت‌آمیز و گفت و گو صورت گرفت بر محور «توحید» و «معاد» بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با دلایل منطقی و با تلاوت آیات قرآن، روح و جان مشرکین را مخاطب قرار می‌داد و از آنان می‌خواست که تعقل و تفکر کنند و خود را از زنجیرهای اوهام و عقاید جاهلی نجات دهند. در مقابل مشرکین زبان به انکار و سخنان ناشایست گشودند و انواع آزارها و اذیت‌ها را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان اندک او اعمال کردند.

به تدریج اسلام در قلب‌ها جای گرفت و گروندگان به این آیین توحیدی رو به فزونی

۱- عمید زنجانی، عباسعلی، حقوق اقلیت‌ها، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲، چاپ سوم، صص ۷۸- ۷۶؛ از سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۹۰۲

۲- برای مطالعه بیشتر احتجاجات قرآنی مراجعه کنید به: «الحوار فی القرآن».

ص: ۹۱

گذاشت. تلاش سران کفار برای جلوگیری از ایمان آوردن مردم به جایی نرسید و رویه ملایم و منطقی پیامبر نیز آنان را بیش از پیش خشمگین‌تر ساخت و بر بدرفتاری و آزار آنان افزود. هر قبیله به آزار افراد مسلمان خویش پرداختند و آنان را به حبس کردن، زدن، گرسنگی، تشنگی و غیره شکنجه می‌دادند. از جمله اعمال کفار قریش، قتل پدر و مادر «عمار» بود. «سمیه» مادر عمار، نخستین کسی است که در راه اسلام و به وسیله نیزه ابوجهل به شهادت رسید. پدرش یاسر نیز در مکه به شهادت رسید. «امیّهٔبن خلف» از سران کفار، بلال حبشی را در گرمای شدید نیمروز به پشت می‌خواباند و دستور می‌داد تا سنگی بزرگ بر سینه وی نهند، و سپس به وی می‌گفت:

باید به همین صورت بمانی تا بمیری یا به محمد کافر شوی و «لات» و «عُزّی» را بپرستی و او در زیر شکنجه همچنان «احَدٌ احَد» می‌گفت. (۱) چون پیامبر خدا دید که اصحابِ بی پناهش سخت گرفتار و در فشارند و نمی‌تواند از ایشان حمایت کند، به آنان گفت: «کاش به کشور حبشه می‌رفتید؛ چه، در آنجا پادشاهی است که نزد وی بر کسی ستم نمی‌رود و آن‌جا سرزمین راستی است، باشد که خدا از این گرفتاری برای شما فرجی قرار دهد.» به دنبال آن، جمعی از مسلمانان که از فشار و آزار دشمن به ستوه آمده بودند، دیار غربت و دوری از وطن را اختیار کردند و رهسپار حبشه شدند و این نخستین هجرتی بود که در اسلام روی داد. (۲) آنان در سرزمین حبشه هم از آزار قریش در امان نبودند. فرستادگان کفار قریش به حبشه رفتند و از «نجاشی» پادشاه حبشه خواستند تا مسلمانان را به مکه بازگرداند، لیکن نجاشی پاسخ رد به ایشان داد. خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مدتی در مخفی گاه به سر برد و به شهر طائف پناه برد و بدین ترتیب بت پرستان قریش و مکه بیشتر به هیجان در آمدند و حس کینه توزی و انتقام جویی آنان نسبت به پیغمبر و مسلمانان تشدید گردید. به دلیل فشار روز افزون مشرکین، پیامبر ناگزیر شد که از شهر طائف خارج شود. قریش در جبران شکست‌های پی در پی، بر آن شدند که پیامبر خدا و یاران او را در تنگنای سخت‌ترین فشارها بگذارند. با این انگیزه، ۴۰ تن از سران قریش پیمانی را با امضای خود مورد تأکید قرار دادند. در این پیمان، قریش متعهد شدند که از هرگونه داد وستد و پیوند سببی

۱- نک: دکتر آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، به کوشش دکتر ابوالقاسم گرجی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹: ص ۱۲۷

۲- منبع پیشین، ص ۱۲۹

ص: ۹۲

با بنی هاشم و بنی عبدالمطّلب خودداری کنند. با محاصره سیاسی و اقتصادی قریش، مسلمانان دوره‌ای سخت را در محل «شعب ابوطالب» گذراندند. در این دوران آن‌چه بیش از همه چیز اهمیت داشت، حراست از جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. به‌ویژه ابوطالب در این راه تلاشی ستایش‌انگیز از خود به یادگار گذاشت. مسلمانان در مدت سه سال محاصره، با زحمات فراوان و با به خطر انداختن جان خویش مخفیانه به تأمین نیازهای ضروری می‌پرداختند. (۱) از دیگر اعمال کفار قریش، «تلاش برای قتل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. سران قریش، خشمگین از گسترش اسلام و به‌ویژه نفوذ آن در یثرب، در دارالندوه اجتماع کردند که شمار آنان به ۴۰ تن می‌رسید. ابوجهل در این جمع پیشنهاد کرد از هر قبیله‌ای یک شمشیر زن انتخاب شود، آنگاه وی را غافلگیر کنند و خون وی را بریزند. روشن است کسانش که به خون خواهی او نمی‌توانند شمار زیادی را قصاص کنند.

ناگزیر به خون‌بها بسنده می‌کنند که پرداختن آن، کار آسانی است. خداوند پیامبرش را از این توطئه شوم آگاه ساخت. در آیه‌ای از قرآن آمده است:

«به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند و یا (از مکه) خارج سازند؛ آن‌ها چاره می‌اندیشیدند و (نقشه می‌کشیدند)، و خداوند هم تدبیر می‌کرد و خداوند بهترین چاره جویان و تدبیر کنندگان است!» (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در بستر خود خوابانید و خود شبانه مکه را به قصد یثرب ترک کرد. دوری و جدایی از کعبه و زادگاه، بر آن حضرت بسیار ناگوار و اندوهگین بود. خداوند پیامبرش را دلداری داد و بدو وعده داد که دگر بار به مکه باز خواهد گشت.

«آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به زادگاهت باز می‌گرداند! ...» (۳) بُعد دیگر تلاش مشرکین قریش، جنگ‌هایی است که آنان با امکانات و تجهیزات فراوان، برای نابودی اسلام و مسلمین انجام دادند که مهمترین آن‌ها جنگ‌های «بدر»، «احد»، «خندق» و «احزاب» می‌باشد. برای جلوگیری از اطاله کلام، از توضیح جنگ‌ها خودداری می‌شود. پس ازجنگ احزاب و در سال ششم هجری پیامبر صلی الله علیه و آله با گروهی از یارانش به قصد زیارت کعبه از مدینه به سوی مکه

۱- نک: معادیخواه، عبدالمجید، تاریخ اسلام، عرصه دگراندیشی و گفت و گو، تهران: ذره، ۱۳۷۷، صص ۱۱۱- ۱۰۶

۲- انفال ۸: ۳۰

۳- قصص ۲۸: ۸۵

ص: ۹۳

رهسپار شدند. مشرکین مکه که آماده جنگ شدند و سوگند یاد نمودند که به هر وسیله ممکن از ورود مسلمانان جلوگیری کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله با وجود این‌که نیروی کافی برای سرکوبی بت پرستان مکه داشت با دشمنان سرسخت خود از در صلح و مسالمت وارد شد. ابتدا نماینده‌ای پیش سران مکه فرستاد و آنان را دعوت به صلح نمود و یاد آور شد که مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا آمده‌اند و قصد جنگ و تعرض را ندارند.

ابتدا نپذیرفتند و مرکب نماینده پیامبر صلی الله علیه و آله را پی کردند! ولی بار دوم به پیشنهاد صلح پیامبر صلی الله علیه و آله تن دادند. مشرکین شرایط سنگینی برای صلح پیشنهاد دادند که پیامبر آن‌ها را پذیرفت و از جمله آن، تخلیه فوری مکه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران پس از اعمال حج، بی‌درنگ مکه را ترک کردند، در حالی که مسلمانان آرزو داشتند در زادگاه خود بیشتر اقامت نمایند. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله که منطقش انسان دوستی و مسالمت و احترام به تعهدات بود، برای رفع خصومت و ایجاد محیط صلح و آرامش حاضر شد از تمام حقوق مشروع خود بگذرد. (۱) این پیمان، که به «پیمان حدیبیه» معروف شد، بعدها به وسیله مشرکین نقض گردید و علاوه بر آن، از آزارها و اذیت‌های قریش کاسته نشد.

مشتی زورگو بر کعبه سلطه یافته بودند و آن را در سلطه خود می‌دانستند و در سلطه‌گری و انحصارطلبی هیچ مرزی نمی‌شناختند. بیش از نیمی از عمر بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدارا با آنان گذشت و کمتر سودی نداشت. پیامبر نمی‌توانست بیش از این زورگویی را تحمّل کند. باید مکه آزاد و کعبه از پلیدی شرك و خرافه پاك شود؛ چه این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران آن حضرت، در آرزوی زیارت آزادانه کعبه لحظه شماری می‌کردند.

سپاهیان ده هزار نفری مسلمانان، بدون خونریزی و با امدادهای الهی، شهر مکه را فتح نمودند. «سعد» یکی از یاران پیامبر، «شعار خشونت را» فریاد کرد که:

«الیَوم یَوم الْمَلْحَمَهٔ الیَوم تَستحلّ الْحرمهٔ»

الیوم أذلّ اللّه قریشاً

«امروز روز برخوردهای خونین‌است! امروز حرمت‌ها شکسته می‌شود! امروز خدا قریش را خوار می‌کند!»

اما پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله، در رد شعار خشونت و انتقام فرمود:

«الیَوم یَوم المَرحمهٔ، الیوم أعزّ اللّه قریشاً».

۱- نک: عمید زنجانی، عباسعلی، اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز، تهران: دارالکتب الاسلامیهٔ، ۱۳۴۴، صص ۹۴- ۸۳

ص: ۹۴

«امروز روز مهر ورزی است. امروز خداوند قریش را عزیز می‌کند.» (۱) بدین وسیله، پیامبر شعار انتقام جویانه مسلمانان را به شعار محبت‌آمیز تبدیل کرد و عفو و گذشت را نسبت به دشمنان سر سخت اسلام اعمال نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت، در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره آن‌ها چه دستوری صادر می‌کند؟ در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ».

«شکر خدای را که وعده‌اش تحقق یافت و بنده‌اش را پیروز کرد و احزاب و گروه‌های دشمن را منهزم ساخت.»

سپس رو به مردم کرده، فرمود:

«مَا ذَا تَظُنُّونَ یَا مَعْشَرَ قُرَیشٍ! قَالُوا خَیْراً، أَخٌ کَرِیمٌ وَ ابْنُ أَخٍ کَرِیمٍ وَ قَدْ قَدَرْتَ! قَالَ: وَ أَنَا أَقُولُ کَمَا قَالَ أَخِی یُوسُفُ لَا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ.

«چه گمان می‌برید، ای جمعیت قریش که درباره شما فرمان دهم؟ آن‌ها در پاسخ گفتند: ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم. تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی، و اکنون قدرت در دست تو است. پیامبر فرمود: و من درباره شما همان می‌گویم که برادرم یوسف درباره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست!»

آنگاه با جمله: «اذْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلَقَاءُ»؛ «بروید همه آزادید.» (۲) همه را مورد عفو و گذشت قرار داد. همین عمل توفانی در سرزمین دل‌های مشرکین به پا کرد که به گفته قرآن: ... یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجاً. (۳)

فوج فوج مسلمان شدند و آیین اسلام را با جان و دل پذیرفتند.

ب) رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با یهود

قوم یهود در ابتدا، در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند ولی بر اثر عوامل مختلف مثل اختلاف‌ها، خیانت‌ها و ... این یکپارچگی از بین رفت. عده زیادی سرزمین اصلی خود را ترک کردند و برخی از آنان به سرزمین یثرب مهاجرت نمودند.

این عده در این شهر و اطراف آن به ساختن ساختمان‌ها و قلعه‌های محکم اقدام نمودند و در آنجا مسکن گزیدند. قبایل معروف

۱- معادیخواه، عبدالمجید، تاریخ اسلام، عرصه دگراندیشی و گفت و گو، ص ۸۰۸؛ از مغازی واقدی، ص ۸۲۱ و سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۹

۲- آیت اللَّه مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۶۶؛ ج ۲۰، ص ۲۸۲؛ به نقل از: تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۳۴۸۷ و بحارالانوارج ۲۱، ص ۱۰۹

۳- نصر ۱۱۰: ۲

ص: ۹۵

یهود عبارت بودند از: «بنی قریظه»، «بنی قینقاع» و «بنی نضیر». این قبایل برای حفظ موجودیت خود، با قبایل عرب، پیمان عدم تعرض بسته و با دادن باج‌ها، مالیات‌ها و هدایا رضایت خاطر آنان را جلب می‌نمودند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مهاجرت به مدینه، برای برقراری امنیت و آرامش یک پیمان دفاعی مشترک منعقد ساخت که در آن «اوس» و «خزرج» و «یهود مدینه» شرکت داشتند و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان خارج مدینه پیمان دفاعی جداگانه‌ای منعقد ساخت. براساس این پیمان، یهود متعهد شدند که علیه مسلمانان اقدام خرابکارانه انجام ندهند و در صورت لزوم از مدینه و مسلمانان دفاع نمایند و در مقابل، پیامبر صلی الله علیه و آله متعهد شد که از حقوق آنان حفاظت نماید و با آنان مانند افراد یک ملت واحد رفتار شود. بدین وسیله، همگان مسؤول حفظ و حراست حقوق یکدیگر گردیدند. (۱) یهودیان آزادانه به داد و ستد پرداخته و کالاهای خود را در بازار مسلمین به فروش می‌رساندند. گسترش اسلام در میان انصار و قبایل اطراف، حسادت یهود و برخی از منافقان را بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه و آله برانگیخت؛ زیرا آنان هرگز فکر نمی‌کردند که کار محمد تا این حد بالا گیرد و تمام قدرت‌های محلّی را تحت الشعاع قرار دهد. «عبداللّه‌بن سلام» از دانشمندان یهود پس از مذاکره با پیامبر صلی الله علیه و آله به آیین اسلام گروید و خبر اسلام آوردن او موجی از خشم در طوایف یهود پدید آورد. پس از مدتی «مُخیریق» یکی دیگر از دانشمندان یهود به جمع مسلمانان پیوست و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را وصی و صاحب اختیار اموال خود قرار داد. (۲) یهود به علل مختلفی در ابتدا به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان روی خوش نشان دادند و در پیمان دفاعی مدینه شرکت جستند. آنان می‌خواستند از تشکیلات مسلمین به نفع خود و در مقابل رقبایی که همواره در هراس بودند، سود جویند. از پیامبران یهود در قرآن به نیکی یاد شده بود.

در ابتدا «بیت المقدس» قبله اول مسلمین بود. گسترش روزافزون اسلام، موجب شدکه این همکاری و همراهی یهود با مسلمانان ادامه نیاید و به روش‌های مختلفی در تضعیف روحیه مسلمانان کوشش نمایند.

پیمان منعقده با مسلمانان را نقض نمودند و پنهان و آشکار با دشمنان اسلام همکاری کردند. مسلمانان در برابر اقدامات خرابکارانه و شایعه‌سازی یهود، هیچ‌گونه تعرضی نسبت به آنان نداشتند و همواره در حفظ صلح و امنیت مدینه می‌کوشیدند و اعمال و رفتار تحریک‌آمیز یهودیان را

۱- نک: اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز، صص ۵۸- ۵۴

۲- سبحانی، جعفر، تاریخ اسلام، قم: لوح محفوظ و امام عصر علیه السلام، ۱۳۷۷، ص ۱۳۷

ص: ۹۶

نادیده گرفته و با عفو و اغماض پاسخ می‌دادند!

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً در مراسم اجتماعی آنان شرکت می‌کرد و از آنان قرض می‌گرفت و به عیادت بیمارانشان می‌رفت و در مراسم تشییع جنازه یهودیان شرکت و با آنان ابراز همدردی می‌نمود و مانند یک فرد عادی با آنان معامله می‌کرد و سایر مسلمانان نیز یهودیان مدینه را هم‌پیمان و جزو ملت خود می‌دانستند و رفتارشان براساس همین اصل محکم و استوار بود. (۱) یهودیان علاوه بر این‌که در تجارت، داد و ستد و فعالیت‌های اجتماعی آزاد بودند، در مراسم عبادی و فعالیت‌های مذهبی آزادی کامل داشتند. رسول اللَّه صلی الله علیه و آله دعوت اسلامی و پیام الهی را به همه و از جمله یهودیان ابلاغ می‌کرد ولی هیچ‌گاه آنان به ترک دین و عقاید خود مجبور نبودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله خواهان ابلاغ رسالت جهانی خود بود. طبیعی است که چنین امری در محیط آرام و بدون جنگ و خونریزی ممکن است. آن حضرت در اوّلین فرصتی که برایش پیش آمد و با انعقاد پیمان صلح حدیبیه- که باید آن را شاهکار و نقطه عطف سیاست جهانی و به اصطلاح امروزی‌ها، دیپلماسی پیامبر، به حساب آورد- کار دعوت و ابلاغ رسالت جهانی خود را آغاز کرد و بعد از بسته شدن «پیمان صلح حدیبیه» با کفار مکه و تحکیم پایه‌های داخلی قدرت، در سال هفتم هجرت، کار دعوت و ابلاغ رسالت جهانی خود را آغاز کرد.

پیامبر با اعزام سفرا و مبلّغین تعلیم دیده، مجرّب، دنیا دیده و مؤمن و مجاهد همراه با ارسال نامه‌هایی سرشار از نکته‌های دقیق سیاسی و تبلیغی، در عرض مدت کوتاهی توانست قلب میلیون‌ها انسان جاهل، ظالم و بت پرست و ماده پرست و کافر را متوجه خدا کند و این موفقیت در دنیا از بسیاری جهات بی نظیر است. (۲) توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد یهود و نصارای یمن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک دستورالعمل ارشادی و حکومتی به «عمروبن حزم» که او را به یمن فرستاد تا مردم را به تعالیم اسلام فراخواند، نوشت که نسبت به همه اقشار مردم یمن حتی یهود و نصاری، دستورات اسلام را پیاده کند. در فقره ۲۱ این عهد نامه آمده است:

«وَ إنّه من أسلم من یهودیّ أو نصرانیّ إسلاماً خالصاً من نفسه وَدانَ بدین

۱- نک: اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز، صص ۹۵ و ۹۶

۲- نک: نجفی، موسی، تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۲۷۴

ص: ۹۷

الإسلام فإنّه من المؤمنين له مثل ما لهم و عليه مثل ما عليهم؛ و من كان على نصرانيّة أو يهوديّة فإنّه لا يرد عنها».

«هر یهودی و یا نصرانی (مسیحی) که مسلمان شود و اسلام پاک و خالصی اظهار نماید از جمله گروه مومنان و مسلمانان است هر آنچه مسلمانان دارند شامل او نیز می‌شود و در نفع و ضرر با آن‌ها شریک است و هر که در یهودیت یا نصرانیت خود باقی بماند هرگز مجبور به ترک دین خود نمی‌شود.» (۱) صبر و مدارای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر بدرفتاری یهود

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل بدرفتاری یهودیان صبور بود و از نفاقشان چشم می‌پوشید و آن‌ها را با مسلمانان برابر می‌گرفت و به آداب و رسوم دینی آنان احترام می‌گذاشت. بر پیمان هایی که با یهودیان بسته بود، استوار بود و اگر یکی از یهودیان بر خلاف پیمان رفتار می‌کرد تنها به مجازات او اکتفا می‌کرد و دیگران را به گناه او نمی‌گرفت، چنان که ده بار «کعب ابن اشرف» و «سلام‌بن ابی حقیق» که به مسلمانان خیانت کرده بودند، همین روش را به کار بست و متعرض یهودیان دیگر نشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان مدارا می‌کرد و وقتی پیمان خود را می‌شکستند و بر آن‌ها دست می‌یافت، در مجازاتشان حد اعتدال را نگه می‌داشت و یا به حکم کسی که یهودیان او را به داوری انتخاب کرده بودند، رضایت می‌داد. در واقع رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان خیلی ملایم‌تر از رفتار وی با مردم قریش و دیگر قبایل عرب بود. (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیت المدارس یهود

مدارس و دیگر امکان‌های متعلق به یهودیان مورد احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بود. یهودیان آزادانه در این مدارس به فعالیت‌های تبلیغی و دینی خود مشغول بودند و مسلمانان متعرض آن‌ها نمی‌شدند.

و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدارس یهود حاضر می‌شد و با استفاده از استدلال و منطق روشن، با علمای یهود به گفتگو می‌نشست. خانه هایی که آیین یهود در آنجا تدریس می‌شد، و کودکان و جوانان در آنجا درس دینی فرا می‌گرفتند، «بیت المدارس» یا «بیت الدراس» می‌نامیدند.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر یکی از این مدارس وارد شد و کسانی که در آن جا بودند همه را به آیین خود دعوت کرد. دو نفر از بزرگان

۱- ساختار اجتماعی وسیاسی نخستین حکومت‌اسلامی، ص ۲۶۹؛ محمد حمیدالله، مجموعةالوثائق، ص ۱۷۲

۲- نک: دکتر ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان، ۱۳۶۲، چاپ پنجم، ص ۱۴۸

ص: ۹۸

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل بدرفتاری یهودیان صبور بود و از نفاقشان چشم می‌پوشید و آن‌ها را با مسلمانان برابر می گرفت و به آداب و رسوم دینی آنان احترام می گذاشت. بر پیمان هایی که با یهودیان بسته بود، استوار بود و اگر یکی از یهودیان بر خلاف پیمان رفتار می کرد تنها به مجازات او اکتفا می کرد و دیگران را به گناه او نمی گرفت

یهود به نام‌های «نعمان» و «حارث» گفتند:

بر چه آیینی دعوت می کنی؟ فرمود: روش ابراهیم و آیین او. آنان گفتند: آیین ما اصیل‌تر از آیین تو است زیرا ابراهیم، خود یهودی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تورات بیاورید تا در این موضوع میان من و شما داوری کند. آنان از آوردن تورات خودداری کردند و وحی الهی (سوره آل‌عمران، آیه ۲۳) در سرزنش این عده نازل شد. در وقت ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از این مدارس یهودی، گروهی از دانشمندان مسیحی نجران در آنجا حضور داشتند. در این میان جدال تاریخی میان علمای یهود و مسیحی در گرفت و هر دو گروه کوشش می کردند که ابراهیم را از پیروان آیین خود بدانند؛ (۱) اما خدای متعال در این مورد فرمود:

ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيّاً وَ لا نَصْرانِيّاً وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. (۲)

«ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان (تسلیم حق) بود؛ و هرگز از مشرکان نبود.»

این موارد و نمونه‌های شبیه به آن به خوبی نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله در سیره عملی اش نسبت به پیروان مذاهب، همواره از گفت وگو و جدال احسن برای پیشبرد اهداف مقدسش سود می‌جست و هیچ زبان به الحاد، تکفیر و بی ارزش بودن ادیان دیگر نمی گشود و بلکه به عکس، از آنان می‌خواست که به مفاد تورات و انجیل عمل نمایند و داوری تورات را می‌پذیرفت که نمونه آن گذشت. علاوه بر آن، پیامبر صلی الله علیه و آله پیروان ادیان دیگر را از این که یکدیگر را بی ارزش و فاقد اعتبار می‌خواندند سرزنش می‌نمود. در قرآن می‌خوانیم:

وَ قالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارى عَلى شَيْءٍ وَ قالَتِ النَّصارى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتابَ .... (۳)

۱- نک: سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم: توحید، ۱۳۷۵، ج ۶، صص ۲۹۵ و ۲۹۶

۲- آل عمران ۳: ۶۷

۳- بقره ۲: ۱۱۳

ص: ۹۹

«یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند، و مسیحیان گفتند:

یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)؛ در حالی که هر دو دسته کتاب آسمانی را می‌خوانند (و باید از این گونه تعصب‌ها بر کنار باشند) ...»

این مشاجره و ضدیت بین مسیحیان و یهودیان در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله صورت پذیرفت. در گفتگوی بین ادیان، آن گاه که سخن بدون استدلال و ادعا، بدون دلیل و برهان باشد نتیجه‌اش چیزی جز انحصارطلبی و تضادنخواهد بود. از نظر قرآن کریم، اینان با در دست داشتن کتاب‌های الهی که می‌توانند راهگشای آن‌ها در این مسایل باشد، این گونه سخنان که سرچشمه‌ای جز تعصب و عناد و لجاج ندارد، بسیار عجیب است.

جنگ افروزی یهود

در اینجا به چند نمونه از فعالیت‌های تحریک‌آمیز یهود اشاره می‌شود:

۱. تضعیف عقیده: حسن سلوک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سبب شد که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده گردد. این پیشرفت موجب اضطراب علما و محافل مذهبی یهود گشت. از این رو با پیش کشیدن سوالات پیچیده مذهبی، می‌خواستند عقیده مسلمانان را نسبت به پیامبر متزلزل سازند.

قسمت مهم این مجادلات در سوره بقره و سوره نساء وارد گردیده است.

۲. ایجاد اختلاف: از آنجایی طرح شبهات و سؤالات پیچیده، نه تنها عقیده مسلمانان را نسبت به پیامبر خود تحکیم می‌نمود؛ بلکه سبب می‌شد که مقام علمی و اطلاعات غیبی وی بر همه روشن و آشکار گردد و در سایه همین بحث‌ها، دسته‌های مختلفی از بت پرستان و یهود به اسلام گرویدند؛ از این رو، به اختلافات میان قبایل عرب مسلمان دامن می‌زدند. روزی قبیله «اوس» و «خزرج» در نقطه‌ای گرد آمده بودند. وحدت و یگانگی این دو گروه که مدت یکصد و بیست سال دشمن خون آشام یکدیگر بودند، یکی از یهودیان را سخت متاثر کرد. فورا به یک جوان یهودی که در آن میان بود اشاره کرد که خاطرات تلخ جنگ‌های گذشته را که میان دو قبیله وجود داشت به یاد آنان بیاورد. آن جوان چنین کرد. نزاع و تفاخر میان دو دسته مسلمان اوس و خزرج آغاز گردید. نزدیک بود که آتش جنگ میان آنان شعله ور شود که خبر به پیامبر رسید و از نقشه شوم

ص: ۱۰۰

مخالفان آگاه گردید. فورا با گروهی از یاران خود پیش آن‌ها آمد و هدف اسلام و برنامه عالی خود را متذکر شد و فرمود: اسلام شما را به یکدیگر برادر نمود. باید تمام کینه‌ها و خشم‌ها را به دست فراموشی بسپارید. آن گاه به قدری آن‌ها را پند واندرز داد و از سرانجام بد اختلاف آگاهشان ساخت که یک مرتبه ناله و صدای آن‌ها به گریه بلند شد و برای تحکیم مبانی برادری، همدیگر را در آغوش گرفتند و از درگاه خدا طلب آمرزش نمودند. (۱) ۳. قیام مسلّحانه و اقدامات نظامی:

کار شکنی یهود در آغاز و در دو سال نخست هجرت، در حد مجادله، ایجاد شک و تردید و احیانا اهانت زبانی بود و پیامبر صلی الله علیه و آله با بردباری و شکیبایی خاص خود، همه را تحمّل می کرد. اما این جنگ سرد به قیام مسلحانه تبدیل شد.

در حومه یثرب سه قبیله بزرگ و قدرتمند، که نبض اقتصادی آن جا را در دست داشتند، زندگی می کردند. هر کدام بگونه‌ای در ضدّیت و براندازی نظام نوپای اسلامی و نقض پیمان مشترکی که با مسلمانان داشتند، اقدام عملی نمودند.

قبیله «بنی قینقاع» خون مسلمانی را در بازار یثرب ریختند. این فرد مسلمان به دفاع از زن مسلمانی برخاسته که مورد آزار و تمسخر جوانان یهودی قرار گرفته بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل این عمل یهودیان و نیز به دلیل اصرار زیاد «عبداللّه‌بن ابیّ»، از پیکار نظامی با آنان خودداری نمود و در تنبیه یهودیان به حداقل اکتفا کرد. قرار شد که یهودیان «بنی قینقاع» با تحویل سلاح، سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز از مدینه به سرزمین «وادی القری» و از آنجا به سرزمین شام کوچ کردند.

یهودیان «بنی نضیر» نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را ریختند و تصمیم به کشتن او گرفتند. سران این قبیله قصد داشتند با افکندن سنگ بزرگی از بالا، به حیات پیامبر صلی الله علیه و آله خاتمه دهند ولی آن حضرت از توطئه یهود آگاه شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمان آماده باش داد و قلعه «بنی نضیر» را محاصره کرد.

یهودیان آماده صلح و تسلیم شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم صلح آنان را پذیرفت، به شرط آن‌که سلاح خود را تحویل دهند و اموال منقول خود را ببرند و آن‌ها برای حمل در و پنجره، خانه‌های خود را ویران کردند و سپس همگی به «خیبر» و از آنجا به شام کوچ کردند.

یهودیان «بنی‌قریظه» در جنگ

۱- سبحانی، جعفر، تاریخ اسلام، ص ۱۳۸؛ از سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۵۵

ص: ۱۰۱

«احزاب» بر خلاف پیمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بودند، با اعراب مشرک و یهودیان خیبر همکاری نموده و به دشمنان اسلام پیوستند. «کعب» رییس قبیله «بنی قریظه» عهد نامه‌ای را که میان وی و پیامبر نوشته شده بود، طلبید و در برابر همگان پاره کرد و گفت: کار پیمان پایان یافت، آماده جنگ و نبرد باشید.

سپاهیان اسلام پس از پایان جنگ احزاب دژ بنی‌قریظه را به محاصره خود در آوردند. در نهایت یهودیان داوری «سعد معاذ» را پذیرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله مردان قبیله سوم را به حکم داوری که خود آنان تعیین کرده بودند، اعدام کرد و اموال آنان را مصادره نمود. (۱) قبیله بنی قریظه بارها رأفت پیامبر صلی الله علیه و آله را تجربه کرده بودند، اما بردباری پیامبر صلی الله علیه و آله حد و اندازه‌ای دارد و مصلحت اسلام و امت اسلامی را نمی‌توان دستخوش مسائل عاطفی نمود. شماری از محکومان به مرگ، با شفاعت کسانی که حرمتی ویژه داشتند، از مرگ رهایی یافتند. هر چند شمارشان اندک بود. پیامبر صلی الله علیه و آله از تحمیل عقیده به اسیران جنگی خودداری کرد و توصیه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در باره کودکان نیز از سندهای افتخارآمیز تاریخ اسلام است. (۲) نمونه‌های دیگر از رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان

* گروهی، زن یکی از اشراف یهود، به نام «زینب» را فریب دادند که پیامبر را از طریق غذا مسموم سازد. زینب گوسفندی را بریان کرد و همه آن را مسموم ساخت و به عنوان هدیه خدمت پیامبر فرستاد. پیامبر وقتی نخستین لقمه را به دهان گذاشت احساس کرد که مسموم است، بی‌درنگ آن‌را از دهان در آورد. هم غذایش «بشر بن براء بن معرور» که از روی غفلت چند لقمه‌ای از آن خورده بود، پس از مدتی بر اثر سم در گذشت.

پیامبر دستور داد زینب را احضار کردند. از وی پرسید چرا چنین جفایی را بر من روا داشتی؟! وی در پاسخ به عذر کودکانه‌ای متمسّک شد و گفت: تو اوضاع قبیله ما را به هم زدی، من با خود فکر کردم که اگر فرمانروا باشی؛ با خوردن این سم از بین خواهی رفت و اگر پیامبر خدا باشی قطعاً از آن اطلاع یافته و از خوردنش خودداری خواهی کرد. پیامبر از سر تقصیر او گذشت و گروهی را که آن زن را به این کار وادار کرده بودند، تعقیب ننمود.

اگر چنین حادثه‌ای برای غیر پیامبر از فرمانروایان دیگر رخ داده بود، روی زمین

۱- نک: سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج ۶، صص ۳۳۰- ۳۱۴

۲- نک: معادیخواه، عبدالمجید، تاریخ اسلام، عرصه دگر اندیشی و گفت و گو، صص ۶۰۳- ۵۹۸

ص: ۱۰۲

را با ریختن خون آنان رنگین می‌ساخت و دسته‌ای را به حبس‌های طولانی محکوم می‌نمود.

معروف این است که پیامبر در کسالت وفات خود می‌فرمود: این بیماری از آثار غذای مسمومی است که آن زن یهودی پس از فتح برای من آورد. (۱)* در یکی از سال‌ها «عبداللّه‌بن سهل» از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله مأموریت یافت که محصول خیبر را به مدینه انتقال دهد. او هنگامی که انجام وظیفه می‌کرد، مورد حمله دسته ناشناسی از یهود قرار گرفت و جان سپرد. پیامبر دستور داد نامه‌ای به سران یهود نوشته شود که جسد کشته مسلمانی در سرزمین شما پیدا شده است، باید دیه آن را بپردازید؛ آنان در پاسخ نامه پیامبر، سوگند یاد کردند که هرگز دست ما به خون وی آلوده نیست و از قاتل وی آگاهی نداریم.

پیامبر برای این‌که خونریزی مجدد راه نیفتد، خودش شخصاً دیه مقتول را پرداخت. (۲)بدین وسیله به ملّت یهود اعلام نمود که او یک مرد ماجراجو و جنگجو نیست بلکه پیامبر رحمت و مظهر لطف خدا است.

* روزی در اثنای جنگ، چوپانی از یهود به اردوگاه مسلمانان ملحق می‌شود و گلّه گوسفندی را با خود به همراه می‌آورد.

ولی از آنجا که این کار خیانت به صاحبان گوسفندان محسوب می‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله چوپان تازه مسلمان را وادار کرد که گوسفندان را به صاحبش برگرداند و به وی متذکر شد که گوسفندان نزد وی امانت بوده و در اسلام خیانت به امانت، اگر چه درباره دشمنان، جایز نیست. (۳)* هنگام مراجعت مسلمانان به مدینه، بلال مأمور شد «صفیّه» دختر «حُیَیِّ بن أخطب» رییس یکی از حصارهای خیبر را با یک کنیز دیگر به مدینه برساند. بلال آن دو زن را بر شتری سوار کرد و به سوی مدینه رهسپار شد و در اثنای راه به حسب اتفاق آن دو زن یهودی را از کنار کشتگان عبور داد. کنیزک از مشاهده کشتگان به ناله افتاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله چون ناله کنیز یهودی را شنید، ناگهان فریاد زد: بلال! مگر رحمت و عطوفت از دلت رخت بربسته است که این دو زن را بر کشتگانشان عبور می‌دهی؟! (۴)* هنگامی که «عبداللّه‌بن ابیّ» دوست و همکار دائمی یهود و دشمن سرسخت اسلام، از دنیا رفت، یهودیان در مرگ وی عزا گرفته و می‌گریستند. از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها مورد تعرض واقع نشدند، بلکه پیامبر خود در عزایشان شرکت جست و به یهودیان و فرزند «عبداللّه‌بن ابیّ»

۱- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۶- ۷

۲- نک: سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۶۶۵؛ از سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۵۶

۳- عمید زنجانی، عباسعلی، اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز، ص ۱۰۴

۴- همان.

ص: ۱۰۳

تسلیت گفت. (۱)* روزی یکی از یهودیان مدینه متاعی می‌فروخت و یکی از انصار از وی تقاضای خرید کرد. یهودی که حاضر نبود کالای خود را مقابل قیمتی که مرد انصاری تقاضا نموده بود بفروشد، گفت: سوگند به آن کسی که موسی را برگزیده، به این قیمت نمی‌فروشم. مرد انصاری به گمان این که وی با این جمله قصد تعریض به پیامبر اسلام را دارد، تحریک شده و سیلی محکمی بر صورت یهودی نواخت و فریاد زد: تو چنین می گویی در حالتی که هنوز محمد در میان ما است؟! یهودی نزد پیامبر آمد و از رفتار انصاری شکایت کرد و گفت که وی از اهل پیمان است.

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از جریان آگاهی یافت، آن چنان خشمگین شد که آثار خشم بر صورتش ظاهر گردید و فریاد زد: در میان پیامبران خدا، امتیازی قائل نشوید. آن‌گاه موسی کلیم‌اللّٰه را به خیر یاد نمود و آن حضرت را با آنچه که شایسته مقامش بود، مدح و ستایش کرد.» (۲)* عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت نشسته بود که مردی یهودی وارد شد. هگام ورود به جای «سلام علیکم» گفت: «السام علیکم»؛ یعنی «مرگ بر شما».

طولی نکشید که یهودی دیگری وارد شد، او هم به جای «سلام» گفت: «السام علیکم» معلوم بود که این ماجرا بر حسب تصادف نیست، بلکه نقشه‌ای است که با زبان، پیامبر را آزار دهند. عایشه سخت خشمگین شد و فریاد برآورد: «مرگ بر خود شما و ...»

پیامبر فرمود: عایشه! ناسزا مگو، ناسزا اگر مجسم گردد بدترین و زشت‌ترین صورت‌ها را دارد. نرمی و ملایمت و بردباری روی هر چه گذاشته شود، آن را زیبا می کند و زینت می‌دهد و از روی هر چیزی برداشته شود از زیبایی آن می کاهد؛ چرا عصبی و خشمگین شدی؟

عایشه گفت: ای فرستاده خدا، مگر نمی‌بینی که این‌ها با کمال وقاحت و بی‌شرمی به جای سلام چه می گویند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا، من هم گفتم:

«علیکم»؛ (برخود شما)، همین‌قدر کافی بود». (۳) ج) رفتار مسالمت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان

قرآن کریم، موضع مسیحیان را نرم و ملایم توصیف می کند، در حالی که موضع مشرکان و یهود نسبت به مسلمانان خشن بود. آنجا که می‌فرماید:

۱- همان، ص ۱۰۵

۲- همان، ص ۱۰۶

۳- شهید مطهری، مرتضی، داستان راستان، تهران و قم: صدرا، ۱۳۶۶، چاپ نهم، ج ۱، ص ۱۴۱

ص: ۱۰۴

«یهود و مشرکان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان، و مسیحیان را مهربان‌ترین آن‌ها می‌یابی. این به خاطر آن است که درمیان مسیحیان، کشیشان و راهب‌هایی هستند که در برابر حق، کبر نمی‌ورزند. وقتی آنچه را که بر پیامبر نازل گردیده بشنوند، می‌بینی که اشک (شوق) می‌ریزند، به خاطر حقی که شناخته‌اند. می‌گویند: خدایا! ما را با شاهدان و گواهان بنویسید.» (۱) مسیحیان جزیرهٔ العرب و مناطق دیگر؛ مانند شام، شیفته اسلام شدند و آن را از دل پذیرفتند و آنان که همچنان مسیحی باقی ماندند، هیچ‌گاه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان به تغییر عقیده و پذیرش آیین اسلام مجبور نشدند. همزیستی مسالمت‌آمیز مسلمانان و مسیحیان به‌گونه‌ای بسیار روشن و آشکار بود. لحن خطاب قرآن و نامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با مخاطبان مسیحی همراه با عطوفت و ملایمت بود.

تعالیم حضرت مسیح علیه السلام در دعوت یاران خود به محبت و بردباری تأثیر فراوانی در برخورد مسیحیان بر جای گذاشته است. مسیحیان حبشه عده‌ای از مسلمانان را پناه دادند و از آنان در مقابل آزار و اذیت کفار قریش، حمایت کردند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله گروه مهاجرین نخستین را به حبشه گسیل می‌داشتند، از نجاشی به نیکی یاد کردند و فرمودند:

«وَ لَو خَرَجْتُم إلی أرضِ الْحَبَشـةِ فَإنَّ بِهَا مَلِکاً لا یَظلمُ عِنـدَهُ أَحَدٌ وَ هِی أرض صِدْقٍ حتّی یَجعَلَ اللَّهُ لَکُم فَرَجاً مِمّا أَنْتُم فِیهِ». (۲) «اگر به سرزمین حبشه سفر کنید، در آنجا زمامداری وجود دارد که نزد او کسی ستم نمی‌کند و آنجا خاک درستی و پاکی است و شما می‌توانید در آنجا به سر برید تا خدا برای شما فرجی پیش آورد.»

در نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به سران مسیحی؛ از جمله نجاشی، از حضرت مسیح علیه السلام و مادرش حضرت مریم علیها السلام به نیکی یاد شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر نامه به عنوان خیرخواهی نسبت به او تأکید می‌کنند که:

«... وَ إِنِّی أَدْعُوکَ إِلَی اللَّه عَزّ وَ جَلّ وَ قَدْ بَلَغْتُ وَ نَصَحْتُ فَاقْبَلُوا نُصْحی؛ وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی». (۳) «همانا من تو را به سوی خدای بزرگ می‌خوانم و من ابلاغ رسالت نموده و تو را نصیحت کردم، پس اندرز مرا بپذیر؛ درود بر پیروان هدایت باد!»

۱- مائده ۵: ۸۲- ۸۳

۲- ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۲۵۵؛ از سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۱ و تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۷۰

۳- منبع پیشین، ص ۲۵۶؛ مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۲۱

ص: ۱۰۵

قبایل و دسته‌های مختلف مسیحیان در زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از آن، پیوسته از حمایت فرستاده خدا و مسلمانان برخوردار بودند و مسلمانان براساس پیمان صلحی که با مسیحیان بسته بودند، از منافع و حقوق آنان حمایت می‌کردند. تنها در زمان خلیفه دوم، عمر، در سرزمین‌های اسلامی بجز زنان، اطفال و پیرمردان مسیحی، تعداد پانصد هزار نفر مسیحی زندگی می‌کردند و در مصر، پانزده میلیون مسیحی در کمال آرامش و امنیت تحت حکومت مسلمانان بودند. (۱) پس از آن‌که مسیحیان نجران، از مباهله با پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل عظمت شأن و مقام رسول‌اللّٰه و همراهانش مأیوس شدند و گفتند که محمد و فرزندانش و علی، شخصیت‌های وارسته‌ای هستند، صلح نامه‌ای با پیامبر صلی الله علیه و آله امضا کردند. طبق این صلح‌نامه، در برابر پرداخت مالیات و خراج مسیحیان نجران در انجام دستورات آیین خود، از آزادی برخوردار بودند. در فرازی از این صلح‌نامه آمده است:

«... وَ لِنَجْرَانَ وَ حَاشِيَتِهَا جِوَارُ اللّٰهِ وَ ذِمَّةُ مُحَمَّدٍ النّبِيّ، رَسُولِ اللّٰهِ عَلى أَمْوالِهِم، و أَنْفُسهِم وَ مِلَّتهِم، وَ غائِبهِم وَ شاهِدِهِم، وَ عَشِيرتِهِم، وَ بَيعِهِم وَ كُلّ ما تَحْت أَيدِيهِم مِن قَلِيل أو كَثِيرٍ، لا ـ يُغير أسقف مِن أسقفيته، وَ لا راهب مِن رُهبانيته، وَ لا كاهنَ مِن كهانَتِه ...» (۲)

«مردم مسیحی نجران و حاشیه آن، در سایه خداوند و ذمّه محمد، پیامبر خدا هستند؛ که دارایی، جان، دین، افراد غایب و حاضر، خانواده آنان و تجارت و آنچه از کم یا زیاد در اختیار دارند، همه محفوظ و در امان است؛ هیچ اسقف یا راهب یا کاهنی از آنان، از مقام خود عزل نمی‌شود و به آنان اهانتی نخواهد شد. بر اساس این صلح‌نامه روشن می‌شود که حکومت اسلامی مانند قدرت‌های زورگو نیست که از ضعف و بیچارگی مخالفان سوء استفاده کند، بلکه در تمام لحظات، روح مسالمت‌آمیز، دادگری و اصول انسانی را در نظر می‌گیرد.»

۱- نک: عمید زنجانی، عباسعلی، منبع پیشین، ص ۱۱۱

۲- فاروق حمادة، التشریع الدولی فی الاسلام، رباط مراکش، کلیة الاداب و العلوم الانسانیة بالرباط، ۱۹۹۷، ص ۱۴۷؛ از مجموعة الوثائق السیاسیة، ص ۱۷۶

ص: ۱۰۶

ص: ۱۰۷

ص: ۱۰۸

ص: ۱۰۹

ص: ۱۱۰

واژه عقبه و موقعیت جغرافیایی آن

سید محمدباقر نجفی

عَقَبه؛ در زبـان عربی (که اسم مُفرد آن عَقَب، جمع آن عقـاب و عَقَبـات است)، به‌معنـای: «گردنه» است و راه تنـگِ میان دو کوه را گویند که عبور از آن دشوار باشد.

مکان عقبه در دامنه جنوبی القویس، مجاور منطقه منا است.

فاسی (۱) از امـام شـافعی سـندی را شاهـد آورده که: عقبه، «لَیست مِن مِنی» ولی حـدّ منا: «ما بین قرین وادی مُحَسِّر إلی العقبـة الّتی عندها الجمرة ... و هِیَ جَمَرَةِ الْعَقَبةِ الّتی بایع رسول اللّه الأنصار عندها ...».

در مستندات جغرافیایی قدیم، این گردنه در قسمتی از کوهستان ثبیر قرار دارد.

ثَبِیْر را حازمی (متوفای ۵۸۴ ه. ق.) در «الاماکن» اینگونه توصیف کرده است:

«مِنْ أعْظَم جِبالِ مَکَّة بَیْنَها و بَیْنَ عَرَفَة ... وَ هُناکَ أثْبرةٌ سِواهُ مِنْها ثُبَیرُ الزِّنْجِ، لِأَنَّ الزِّنجَ کانُوا یَلْعَبُون عِنْدَهُ و ثَبِیْرالأعْرَج و ثَبِیْرُ الخَضْرَاءِ و ثَبِیْرُ النّصْعِ و هُوَ جَبَلُ المُزْدلِفَةِ و ثبیر غَیْنا».

در منابع جغرافیایی منطقه مکه، کوه ثبیر در شـرق شـهر مکه، و جنوب شرقی کوه نور، مشخص و آن جز از کوه ثبیر که بر منطقه منا سایه افکنده، به‌نام کوه القویس.

Alqwais

مشهور است.

با توجه به این گفته حازمی و دیگر جغرافی‌دانان، «ثَبیر» مفرد «الأثْبِرة» نام

۱- شفاءُ الغَرام بأخْبارِ البَلَدِ الحرام، ص ۱۰۰، چاپ افست، بیروت ...

ص: ۱۱۱

مهمترین ارتفاعات حول منطقه مکه است، که هریک از آن، به نامی مشخص شده است.

در این خصوص، به بررسی پرداختم، تا پی‌بردم به‌دلیل تغییر نامگذاری‌ها تا به امروز، محقّقان جوامع مسلمان، در تعیین و شناخت کوه‌های مکه دچار اشتباه شده‌اند و یا لااقل آن‌ها را در تطبیق منابع قدیمی با منابع عصر خود، به ابهام و تردید انداخته است. عمدتاً پنداشته‌اند کوه‌هایی که به‌نام «ثبیر» شهرت داشته، غیر از کوه‌های مشهور «حِرا»، «ثَور» و یا دیگر ارتفاعات مکه است. حال آن‌که کوه حِرا همان «ثبیرالأعرج» نامیده می‌شد و کوه «المسفله» همان «ثبیر الزَّنج». نیز کوه «الرَّخَم» همان «ثبیر غَیناء». کوه «المزدلفه» که بر شمال و شرق منطقه مزدلفه سایه افکنده، همان «ثبیر النصع» و قسمتی از «ثبیرالأـثبیره» که مقابل کوه «نور» (حِرا) قرار دارد و مشرِف بر سمتِ شمالی منطقه منا است، به کوه «ثَقَبَه» مشهور است.

این کوه بر قسمت شرقی منا است و آنچه که بر قسمت غربیِ آن سایه افکنده، در امتداد آن واقع است. «ثبیر الخضرا» همان کوهی است که بر سمت جنوبی «الأقحوانه» مسلط و غرب آن به «الخنادم» و امتداد جنوبی آن به کوه «سُدیر» متصل می گردد.

نظر به این‌که ثبیر بزرگترین ارتفاعات کوهستانی منطقه مکه است، به عنوان «الأثْبِرة» (جمع ثبیر) شناخته می‌شود.

این نظر که عقبه «لَیست مِن منی»، با بسیاری از آرای محققان مناسک‌شناس مطابق نیست؛ زیرا عموم آنان استدلال کرده‌اند: جمره در گردنه جای دارد و چون جمره جزو منطقه منا است، پس عقبه جزو منطقه منا محسوب می‌شود. پس: «جمرة العقبة مِن مِنی». (۱)

در نتیجه: به گفته ابن جماعه در [المناسک]: «إنّ العقبة مِن منی».

چون تأمل کردم، یافتم که این اختلاف آرا، نتیجه درست مشخص نشدن مسیر و طول عقبه در مستندات تاریخی- جغرافیایی منطقه منا است.

در اصطلاح مناسک، «جمره»، جمع آن «الجِمَار»، به سه استوانه سنگی مشخص در منطقه منا اطلاق می‌شود. همان‌ها که مسلمانان در فرایض حج، می‌بایست برابر آن بایستند و سنگریزه‌هایی را به‌سوی آن پرتاب کنند. ولی در اصطلاح و زبان، اساساً «الجمار» و «الجَمَرات»، به معنای سنگریزه‌هایی است که در مناسک حج افکنند و مفرد آن، «جَمْره» است.

۱- محب طبری، القری لقاصد ام القری، به نقل از فاسی، همان مأخذ.

ص: ۱۱۲

بنابراین، وقتی گفته یا نوشته می‌شود:

«جمرةالعقبه»، نظر به مفهومِ صرفاً ادبیِ آن نیست. اشاره به سنگ‌ریزه‌هایی است که چون به «الجمرة الأولی»، «الجمرة القُصوی» و «الجمرة الثانیة» تجلّیگاه شیطان پرتاب می‌شود، آن سه مکان به «جمرةالصغری»، «جمرةالوسطی» و «جمرة الکبری» شهرت یافته است. جمرةالکبری یا مهمترین مکان مقاومت ابراهیم در برابر فریب و تجلّی شیطان بر ابراهیم، چون در مسیر گردنه کوه مشرِف بر منطقه منا قرار گرفته بود، به «جمرةالعقبه» شهرت یافت. ولی در کدام قسمت از این مسیر؟

در مورد نام‌های معادل رجوع شود به:

محب‌الدین مکی (متوفی ۶۹۴ ه. ق.)، القِرَی لقاصد امّ القُری. (۱) هنگامی که به نقشه جغرافیایی می‌نگریم، در می‌یابیم که شعب منا زمین مسطّحی است میان کوه‌های سمت جنوبی و شمالی آن و منتهی‌الیه حدّ منا، دقیقاً در آغاز مسیر گردنه است.

در آغاز مسیر گردنه- و نه دقیقاً محل ملاقات انصار با پیامبر در آن گردنه- جمرةالعقبه، این سوی عقبه است و بالاتر از آن، در سمت شمال شرقی جمرةالعقبه، محل ملاقات پیامبر با یثربیان. هر دو محل در طول عقبه‌ای قرار دارد که به‌سوی ارتفاعات ثبیر منتهی می‌شود. یکی پایین و دیگری بالاتر. یکی در مسیر رفتن به سمت جنوبی کوه و دیگری در مسیر رفتن به سمت شمالی ارتفاعات ثبیر.

با این تصوّر جغرافیایی از منطقه، تمام مسیر عقبه در حدّ منا نیست. محلّ جمره عقبه در حدّ منا است و آن سوی عقبه که محل دیدار یثربیان بوده و بعدها به مسجد عقبه شهرت یافت، خارج از حدّ منا است.

برای این‌که نشان دهم محل جمرةالعقبه در دامنه کوه و آغاز مسیر گردنه است، به جستجو پرداختم تا از موقعیت یک قرن گذشته تصاویری تهیه کنم. به دو تصویر دسترسی پیدا کردم؛ یکی تصویری است که حدود ۷۰ سال پیش رفعت پاشا آن را در «مرآة الحرمین» آورده است:

و دوّم تصویری است که از سرزمین باریک و دراز منا، میان دو رشته ارتفاعات شمالی و جنوبی، در اواخر قرن ۱۹، Shouck Hurgrone مستشرق هلندی در کتاب‌های [Bilder Aus Mekka] چاپ و [Haag Den،] [Bilder- Atlas Mekka] ۱۸۸۸ م، ارائه کرد:

از این موقعیت‌ها دو نقشه تهیه

۱- ص ۵۲۹، چاپ ۱۹۷۰ م. قاهره به اهتمام مصطفی السَّقا.

ص: ۱۱۳

کرده‌ایم؛ یکی را بتنونی در اوایل قرن ۲۰، در «الرحلة الحجازیه» و دیگری را رفعت پاشا در «مرآة الحرمین» آورده‌اند. این تصاویر دقیقاً نشان می‌دهد که موقعیت جمرة العقبه، در مسیر کوهستانی شمال منطقه منا است. این دو نقشه ما را از هر وصف و شرحی بی‌نیاز می‌کند.

۱/ ب: موقعیت تاریخی بنای مسجد بیعت

در متن جغرافیایی «المناسك و أماكن طرق الحج و معالم الجزیرة» (ص ۵۰) امام حربی در اوایل صده سوم هجری، از بنای مسجدی در مکان بیعت یثربیان با پیامبر اسلام یاد کرده و دقیقاً مشخص کرده است که:

«مِن مَكّة إلی بئر مَیْمُونٍ، میلان و هی سیرة الطریق ... و قیل ان تصعد إلی منی عن یسار الطریق بأصل الجبل، المسجد الذی بایع فیه رسول اللّه صلی‌اللّه علیه [وآله] و سلّم، بیعة العقبة». چاه منسوب به مَیْمُون حضرمی، از چاه‌های مشهور مکه بوده که در عهد فاسی تاکنون به «سبیل الست» شهرت یافته است و محل آن در سمت غربی عقبه قرار داشته است.

در نقشه‌ای که رفعت پاشا در «مرآة الحرمین» از «مشاعِر الحج» ارائه کرده، معلوم می‌شود. که این «سبیل الست» در مجاورت مسجد عقبه، مکانی مشخص است.

با این همه، به جستجو پرداختم تا قبل از اوایل قرن سوم هجری، از دیرینه بنای مسجد عقبه، آگاه شوم ....

جز قول مورد اعتماد النهروانی در «الاعلام بأعلام بلد اللّه الحرام» (۱) سند تاریخی مهمّی نیافتم. وی که در حوالی ۱۰۲۰ کتاب خود را تألیف کرده، تصریح می‌کند: بنای مسجد در سال ۱۴۴ ه. ق. به دستور ابو جعفر منصور عباسی احداث شده است.

چون به تحقیق پرداختم دیدم که در اسناد تاریخی ابوجعفر منصور عباسی به‌سال ۱۴۴ ه. ق. پس از سال ۱۳۶ ه. ق. که همراه ابو مسلم حج به‌جای آورد، بار دیگر عازم مکه شده و حج را به‌جای آورده و در خلال ایام سکونتش در مکه، دستور احداث بنای مسجد عقبه را داده است. نجم عمربن فهد (۸۱۲/ ۸۸۵ ه. ق.) (۲) ذیل شرح وقایع همین سال تصریح و تأیید کرده که:

«فیها بنی المسجد الذی یقال له مسجد البیعة بقرب العقبة الّتی هی بحدّ منی من جهة مكة فی شعب علی یسار الذاهب إلی منی بینه و بین

۱- ص ۵۶، چاپ وستنفلد ۱۸۵۷ م.

۲- اتحاف الوری بأخبار امّ القری، ج ۲، ص ۱۸۰ چاپ دانشگاه امّ‌القری، مکه ۱۹۸۳ م. به اهتمام فهیم محمدشلتوت.

ص: ۱۱۴

العقبة غلوة أو أكثر و فيها حجّ بالناس أبوجعفر المقتدر ...».

همچنین طبری، (۱) ابن اثیر (۲) و درر الفوائد (ص ۲۰۹).

در سال ۲۴۱ ه. ق، متوکّل علی اللَّه جعفر خلیفه عباسی، ضمن ترمیم خرابی‌های مکه، مکان بیعت انصار با پیامبر را مورد توجه قرار داده، اقدام به بازسازی جاده و گردنه‌ای نمود که مسیر رفتن پیامبر به محل تجمع انصار بود.

نجم عمربن فهد (۳) در این خصوص به استناد و اقوال ازرقی، نوشته است:

«سنة إحدی و أربعین و مائتین فیها أمر أمّ امیرالمؤمنین المتوکّل علی اللَّه ... و أصلح الطریق الّتی سلکها رسول اللَّه من منی إلی الشعب- و معه العباس‌بن عبدالمطّلب- الّذی یقال له شعب الأنصار الّذی أخذ فیه رسول‌اللَّه البیعة علی الأنصار ...».

این امر نشان می‌دهد مکانِ مذکور یکی از مناطق مهمی بود که مردم به آن سوی می‌شتافتند.

پس از منصور عباسی، المستنصر عباسی، طبق کتیبه موجود در بنا، این مسجد را در سال ۶۲۹ ه. ق. مرمّت کرده است. نجم عمربن فهد (۴) تأیید کرده که: «عمّر الخلیفة المستنصر العبّاسی مسجد البیعة بقرب منی علی یسار الذاهب إلیها». ولی این اقدام را ذیل شرح تاریخی ۶۲۰ ه. ق. آورده است، حال آن‌که فاسی براساس کتیبه موجود در بنای مسجد، به سال ۶۲۹ باور دارد و در شفاء الغرام (۵) نوشته است:

«عمّره المستنصر العباسی علی ما وجدته مکتوباً فی حجر ملقی حول هذا المسجد لتخربه و فیه أن ذلك فی سنة تسع و عشرین و ستمائة».

این گفته فاسی با دیگر اسناد تاریخی مطابق است و گفته نجم عمربن فهد را بی‌اعتبار می‌سازد؛ زیرا مستنصر باللَّه در رجب سال ۶۳۲ به خلافت رسید و در دهم جمادی‌الآخر سال ۶۴۰ ه. ق. درگذشت (۶) تا این‌که: «المرحوم إبراهیم دفتردار مصر سابقاً أمین عین عرفات رحمةاللَّه شرع فی تجدید هذا المسجد و أسّسه و بنی بعض طاقاته و جدراته و توفّی إلی رحمةاللَّه تعالی قبل أن یتمّه و ما وفق أحد بعده إلی الآن إلی إتمامه و هذا من المساجد المأثورة النّبویة و هو الذی بایع فیه النّبی صلعم سبعون فی الأنصار بحضره عمّه العبّاس‌بن

۱- تاریخ الرسل و الملوك، ج ۹، ص ۱۵۹ عربی.

۲- الکامل، ج ۵، ص ۱۸۹

۳- اتحاف الوری بأخبار امّ‌القری، ج ۲، ص ۳۱۶، تصحیح فهیم محمد شلتوت، دانشگاه امّ‌القری، مکه.

۴- اتحاف الوری بأخبار امّ‌القری، ج ۳، ص ۳۸

۵- ج ۱، ص ۲۶۲

۶- تاریخ الخلفاء، صص ۴۶۰ و ۴۶۳

ص: ۱۱۵

عبدالمطّلب ...». نهروانی نظر به اهمیت معنوی چنین مکانی، تصریح کرده است که:

«و هذا مسجد شریف یستجاب فیه الدعاء فرحم اللَّه من یکون سبباً فی تجدیده و عمارته». (۱) محبّ طبرانی (۲) مسجد بیعه (/ مسجد العقبه) را از زمره اماکنی دانسته که:

«یستحبُّ زیارت‌ها والصلاهٔ والدعاء فیها رجاءَ برکتها».

و در صفحه ۵۴۳ تصریح کرده که مکان عقبه منسوب است به واقعه بیعت انصار با پیامبر؛ «فیه مسجد مشهور عند أهل مکّهٔ، أنّه مسجد البَیْعهٔ، و هو علی نَشَز من الأرض».

با توجه به این‌که فاسی در «شفاءالغرام» (۳) گفته است: «مسجد البیعهٔ، بیعهٔ رسول‌اللَّه صلعم و الأنصار بقرب عقبهٔ منی»، معلوم می‌گردد که در زمان او گردنه کوه مشرف بر منطقه منی، موقعیتی داشته که دیگر بنای مسجد در مسیر آن قرار نداشته است. می‌توان نتیجه گرفت که جمره عقبه در عقبه قرار دارد و مسجد نزدیک محلی که به عقبه شهرت داشته، در نتیجه خارج از حدّ منی واقع شده است.

با تنظیم و تدوین مستندات تاریخی، اسناد این نشانی‌های جغرافیاییِ قدیم را در کیف نهادم، بار دیگر از کلن آلمان به‌سوی مکه و منا رفتم تا نشانی امروزی مکانی را بیابم که یادآور حضور پیامبر، سخن پیامبر و بیعت با پیامبر است. لحظه‌هایی که با دیدارش، شنیدن کلامش، مقام محمود را یافته بودند. به صلح و صفا ایمان آورده بودند. به وحدت و وحی اقرار کرده بودند.

قلب‌هایی که محمّد را در حق و حق را در او یافته بود، با چنین حضور و اشراقی، یک یک پیش می‌آمدند و قلب روشن خود را دو دستی به محمّد می‌سپردند، تا رضای حق را از رسول حق بستانند.

۲/ ب: موقعیت کنونی مسجد بیعت

در طول سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۱۷ ه. ق.

برابر با ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۵ ش. ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ م از مکه راه‌ها و جاده‌های متعددی به منطقه عرفات و مشعر و مزدلفه و منا (/ مشاعر مقدسه) احداث شده و کاملًا بافت قدیمی مسیرهای ارتباطی تغییر کرده است.

اتوبان‌ها، پل‌ها و تونل‌های رفت و آمد، راه طولانی مکه تا عرفات و منا را کوتاه در نتیجه خود را با موقعیت‌هایی روبه‌رو می‌بینیم که دیگر هیچ اثر و نشانی از نشانی‌های قدیمی وجود ندارد. با این سر درگمی و با تغییر نام محله‌ها، خیابان‌ها و

۱- همان مأخذ.

۲- القِری لِقاصِدِ امِّ القُرَی، ص ۶۶۴ متوفای ۶۹۴ ه..

۳- ص ۵۸، همان چاپ.

ص: ۱۱۶

پوشیده شدن ارتفاعات کوهستانی مکه با خانه‌ها و هتل‌ها و تأسیسات تجاری و دولتی و ... نقشه‌های قدیمی را رها کردم. پس از دسترسی به چندین نقشه جدید که در این ده سال به‌طور مستقل و یا در نشریه‌ها و کتاب‌ها به چاپ رسیده، از شرق مسجدالحرام (مشهور به القشاشیه) با سه مسیر روبه‌رو شدم که عقبه به منا منتهی می‌شود؛ یکی انفاق السد که به خیابان ملك عبدالعزیز در محدوده منا منتهی می‌شود، دوم: انفاق الفیصلیه (الملاوی) که به شارع الروضه، روبه‌روی پل بزرگ پیاده‌رو مشهور به جسرالجمرات ختم می گردد، سوم:

مسیری که از شارع مسجدالحرام به‌طرف شمال و سپس در جهت شرق به میدان عدل و از آنجا به جاده و تونل جدید ملك فهد در قسمت شمالی منا و ارتفاعات ثقبه پایان می‌پذیرد، چهارم: جاده‌ای که از شمال مکه تا شرق آن به‌نام شارع‌الحج وجود دارد. در مسیر این خیابان، کوه نور در سمت چپ نشانی آشکار است. از میدان عدل می گذرد و به شارع فهد متصل می گردد.

من به اتفاق همسرم، مسیر چهارم را انتخاب کردیم و به سوی منا رفتیم. پس از پایین آمدن از ارتفاعات ثقبه، در جاده‌ای رسیدیم که حدّ فاصل کوه و جمرات بود.

در گذشته آن را شارع الکبش می گفتند؛ زیرا دقیقاً از دامنه کوهی می گذشت که مسجدالکبش (/ محل ذبح اسماعیل به دست ابراهیم و تبدیل آن به ذبح قوچ/ کبش) بالای آن، نام و نشانی مشهور بود.

شارع الکبش را امروز شارع ملك فهد گویند که عرفات و مزدلفه و منا را به شهر مکه متصل کرده است.

ساعت‌ها در منطقه اطراف جمره عقبه به بررسی موقعیت جغرافیایی عقبه پرداختم، ولی هیچ نشانی از مسجد البیعه نیافتم.

دانستم که در مسیر خیابان کبش یا ملك فهد نیست. از این رو، از حدّ شرقی منا، که به مُحَسِّر شهرت داشته و امروزه حدّفاصل میان شارع القصر الملکی (در جنوب و ارتفاعات کوه القویس منتهی می‌شود) به جستجو پرداختم. دقیقاً در حد منی؛ «من العقبة إلی وادی مُحسِّر» عاقبت بنای قدیمی مسجد را دقیقاً سمت شمال غربی جمره کبری در همان نقطه‌ای یافتم که مورّخان و جغرافی‌دانان از آن یادها کرده‌اند.

در فاصله میان بنای قدیمی مسجد و جاده شمالی جمرات- تأسیسات موقتی احداث شده که موجب دور ماندن بنا از دید مسلمانان گشته است.

همچون تشنه‌ای که به آب زلال تاریخ

ص: ۱۱۷

رسیده، خود را یافته، لرزان و سراسیمه به‌سوی مکانی شتافتم که نخستین گام‌های جهانی کردن اسلام در آنجا برداشته شد.

۱- ۲/ ب: بنای مسجد بیعت

آثار به‌جای مانده از دوران عثمانی‌هاست؛ بنایی مستطیل شکل، با دیوارهایی کوتاه. شامل دو قسمت، سمتِ قِبلی آن با محراب و شبستانی کوچک و سمت شرقی آن حیاط غیر مسقفی است به‌علت بی‌توجهی‌ها، با زمینی متروکه و علفزار.

رویه دیوارهای گچی آن را با رنگ زرد پوشانده‌اند که از قدمت بنا نشانی آشکار دارد.

بر جدار خارجی دیوارِ قبلی بنا، کتیبه‌ای به‌خط کوفی دیدم که آن را با بی‌نظمی نصب و اطرافش گچ گرفته‌اند.

به‌نظر می‌رسد این کتیبه همان کتیبه‌ای باشد که نهروانی از آن در «الاعلام» یاد کرده است، مبنی بر این‌که المستنصر عباسی مسجد را در سال ۶۲۹ تعمیر کرده است:

«و عمرّه أیضاً المستنصر العباسی کما فی حجر آخر بناه فی سنهٔ ۶۲۹ و تلک الأحجار ملقاه بذلک المحلّ الخراب تُخْشی علیها أیضاع فیندثر أثر هذا المسجد ...»

متن کتیبه کوفی را در صفحه ۱۱۹ ملاحظه کنید.

موقعیت بنای مسجد، دقیقاً در مسیر صعود به کوه مشرف بر منا است. زمین‌های حریم آن را مسطح کرده بودند، چرا. آگاه شدم، به‌هرحال مکانی است که در مجموعه سرزمین منا متروک مانده است.

پی‌نوشت‌ها

ص: ۱۱۸

ص: ۱۱۹

تصویری از کتیبه سنگی نصب شده در دیوار قبلی.

ص: ۱۲۰

تصویری از سمت شرقی در دامنه کوه

تصویری از سمت غربی (قبلی)

ص: ۱۲۱

تصویری از محراب

تصویری از ستونهای شبستان

ص: ۱۲۲

تصویری از حیاط متروکه مسجد

ص: ۱۲۳

استوانه وفود و هیأت‌های نمایندگی

حمیدرضا نوری

پیشگفتار

پس از سیزده سال از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام، ترفندهای گوناگون کفار و مشرکین قریش در خاموش ساختن نور اسلام کارگر نیفتاد. آنان سرانجام با نقشه‌ای شیطانی تصمیم به از میان برداشتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قتل آن بزرگوار گرفتند. رسول گرامی اسلام پس از آگاهی از این تصمیم، به فرمان الهی ناگزیر به هجرت و خارج شدن از مکه مکرمه گردید.

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ... (۱)

اگر او را یاری نکردید، خداوند یاری‌اش کرد؛ (و در مشکلترین لحظات، او را تنها نگذاشت). آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند.»

پیامبر با تمامی عشق و علاقه‌ای که به مکه معظمه داشت، با حسرتی زاید الوصف، این سرزمین پاک و الهی را ترک کرد و به هنگام خروج از حرم الهی، فرمود:

«مَا أَطْیَبَکِ مِنْ بَلَدٍ وَ أَحَبَّکِ إِلَیَّ وَ لَوْ لَا أَنَّ قَوْمِی أَخْرَجُونِی مِنْکِ مَا سَکَنْتُ غَیْرَکِ ...». (۲) «چه شهر پاکی و چقدر دوست داشتنی هستی! اگر قوم من، از این شهر بیرونم

۱- توبه: ۴۰

۲- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۵

ص: ۱۲۴

نمی کردند، جز در تو سکونت نمی گزیدم.»

پیامبر اسلام پس از روزهای طولانی پیاده‌روی در مسیر گرم و ملال آور مکه تا یثرب، وارد این شهر شد. (۱) آن حضرت به محض ورود به یثرب، اقداماتی سنجیده به منظور انسجام مسلمانان و دفع خطر اهل کتاب انجام دادند. نخستین اقدام آن حضرت ساختن مسجد بود. جایگاهی که افزون بر مرکزیت عبادی، مسائل فرهنگی و سیاسی نیز از آنجا مدیریت می‌شد. دومین اقدام آن حضرت ایجاد پیمان برادری میان مسلمانان بود که این مهم نیز در محل مسجد برگزار گردید و اقدام دیگر ایشان انعقاد معاهده‌ای با اهل کتاب بود که به موجب آن، مسیحیان و یهودیان مدینه در جنگ‌های احتمالی، دست کم به دشمنان اسلام مدد نرسانده و در جبهه دشمن قرار نمی گرفتند.

هر روز که از حضور مسلمانان در شهر مدینه می گذشت جاذبه‌های معنوی این دین جدید، بیش از پیش، مردم کنجکاو را مورد توجه قرار می‌داد. بیان نغز و شیوا و منطق جذاب و برخورد نرم پیامبراسلام، حجت را بر طالبان حقیقت تمام می کرد و در این میان انتخاب مکان مناسب در مسجد پیامبر برای مذاکره با نمایندگان ادیان، اهتمام نبی گرامی را در توجه دادن به نقش معنوی و ماندگار مسجد، در جدی‌ترین صحنه‌های فکری، نمایان می‌سازد:

استوانه‌های مسجد النبی صلی الله علیه و آله

در محل مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، در مدینه منوره، ستون‌هایی وجود دارد. این ستون‌های نُه گانه عبارت‌اند از: حرس، توبه، وفود، سریر، قرعه، حنانه، مربعهٔ القبر، تهجّد و مخلّقه. (۲) باید دانست که ستون‌های یاد شده، یادآور اتفاق‌ها و رخدادها در رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله و یا اصحاب آن حضرت‌اند. ستون حنانه یادآور درخت خرمایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام سخنرانی و ایراد خطبه به آن تکیه می‌زدند و با پیشنهاد یکی از صحابه منبری ساخته شد و درخت جای خود را به آن منبر چوبین داد و این اتفاق ناله‌ای حزن آور را از آن درخت خرما بدنبال داشت.

استن حنانه از هجر رسول صلی الله علیه و آله ناله می‌زد همچو ارباب عقول

۱- تاریخ تمدن ویلدورانت، ج ۴، بخش یک، ص ۲۱۲

۲- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۲۲۳

ص: ۱۲۵

گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون گفت جانم از فراقت گشت خون

مسندت من بودم از من تافتی بر سر منبر تو مسند ساختی؟ (۱)

استوانه حرس خاطره علی علیه السلام را به یاد می‌آورد که در کنار آن می‌ایستاد و به هنگام جلسه گفتگوی پیامبر با اعاظم و بزرگان قبایل و ادیان، از جان پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت می‌کرد.

استوانه وفود، یادآور توجه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به مکانت و شأن مسجد در طرح مطالب فکری بلند است؛ آن هم در مکانی خاص از مسجد. چنانچه حضرتش همواره هیأت‌های نمایندگی را در این مکان به حضور می‌پذیرفتند و با معرفی اسلام و حقایق ناب دینی، از ایشان استقبال می‌کردند.

«وفد» به معنای رسول و نماینده است و به کسی که از سوی شخصی یا افرادی به حضور سلطان و یا صاحب منصبی می‌رسد، «وافد» می‌گویند. و وافد کسی است که زودتر از قوم و مردمِ خود، به محضر مقام عالی رتبه‌ای می‌رسد. (۲) امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: نخستین وافد در محضر الهی من هستم و بعد کتاب و قرآن و اهل بیتم و سپس امت من آستان الهی شرفیاب می‌گردند. (۳) در حدیث نبوی دیگر آمده است: سه گروه وفد خدایند که خدای بزرگ ایشان را دعوت کرد و آنان نیز اجابتش نمودند؛ «جنگجویان در راه خدا»، «حجاج بیت‌اللّه الحرام» و «عمره‌گزاران». (۴) چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیأت‌های نمایندگی از سوی ادیان و قبایل عرب را همواره در کنار ستون یاد شده به حضور می‌پذیرفتند، بعدها این ستون به نام «استوانهٔ الوفود» مشهور گردید.

اکنون در مورد ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله با سران قبایل و ارباب ادیان، نکاتی را یاد آور می‌شویم:

۱. به‌نظر می‌رسد مجالس گفتگو و احتجاج با ارباب ادیان، از همان آغازین روزهای اقامت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه شکل گرفت؛ چرا که ظهور دین اسلام و جاذبه‌های معنوی آن، سبب شد که اهل کتاب و به‌ویژه یهود، آیین خود را در مخاطره دیده و به منظور تضعیف اسلام با ترفندهای مختلفی سعی در زیر سؤال بردن پیامبر گرامی و تعالیم مورد نظر ایشان نمودند. در همین رابطه امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن هنگام که به مدینه وارد شدند، آثار

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۱۱۷ تا ۲۱۱۹ و ۲۱۲۲

۲- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۶۳ و لغت نامه دهخدا، ماده وفد.

۳- مهجه البیضاء، ج ۱، ص ۱۹۴

۴- صحیح‌بن حبان، ج ۱، ص ۴۷۴ و النهایه، ج ۵، ص ۲۰۹

ص: ۱۲۶

صداقت و نشانه‌های حقانیت و دلایل نبوت آن بزرگوار موجب گردید، یهود به مکر و حیله دست بزنند و برای خاموش کردن نور الهی و حجت‌های بالغه پروردگار، تصمیمات ناخوشایندی اتخاذ کنند، لذا به تکذیب و انکار آن حضرت پرداختند و بزرگان آنان، چون مالک‌بن الصیف، کعب‌بن اشرف، حییّ‌بن اخطب، حدی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب از پیشگامان این حرکت خزنده بودند. (۱) ۲. اوج ملاقات‌های هیأت‌های نمایندگی، پس از بازگشت پیامبر اسلام و رزمندگان مسلمان از منطقه تبوک بود و نخستین وفد در این سال، که به «سال وفد» معروف گردید، وفد ثقیف است (۲) که پس از حضور و اسلام آوردن این هیأت، قبایل مختلف، از دور و نزدیک مدینه، با انتخاب هیأت‌های نمایندگی از سوی خود به زیارت پیامبر شتافتند و در محضرش با اسلام آشنا شده، ایمان آوردند. این وفود به ترتیب عبارتند از: وفد بین تمیم، وفد بهر، وفد بنی‌البکاء، وفد بنی فزازه، وفد عدی‌بن حاتم، وفد ثعلبهٔ‌بن سعد، وفد سعید هذیم، وفد بنی سعد، وفد بنی الحرث، وفد غسان، وفد عامر، وفد ازدجش، وفد عبدالقیس، وفد بنی حنیفه، وفد کنده، وفد کنانه، وفد وائل‌بن حجر، وفد محارب، وفد الرهامن، وفد نجران، وفد صدف، وفد عبس، وفد عامربن صعصعه، وفد طی. (۳) در برخی نقل‌ها، وفود دیگری نیز اضافه شده‌اند؛ مانند: وفد سلامان، وفد ازت، وفد زبید، وفد بجیله، وفد خولان و وفد حمیر، (۴) که با احتصاب این وفود، هیأت‌های نمایندگی به ۳۱ هیأت می‌رسید.

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقید بودند که به محض اطلاع از ورود وفدی به مدینه، آن‌ها را با احترام می‌پذیرفتند و به هنگام خروج هیأت‌ها از مدینه، به ایشان هدیه‌ای می‌دادند و نیازهای آنان را برای بازگشت به وطن خویش برآورده می‌کردند. این موضوع آنقدر مورد تأکید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که در زمره سه وصیت خود در بستر احتضار، توصیه به اهدای جوایز و هدایا به هیأت‌های نمایندگی را یادآور شده و بر آن اصرار ورزیدند، (۵) تا آن‌که این سنت که موجب تألیف قلوب و تکریم بزرگان و اقوام و ملل بود، پس از آن حضرت نیز ادامه یابد.

۴. سیره پیامبر اسلام در مواجهه با افرادی که ایشان را ملاقات می‌کردند، در توصیفی که توسط علی علیه السلام در پاسخ به سؤال فرزندش امام حسین علیه السلام عنوان می‌نماید، چنین است:

«کان دائم البشر، سهل الخلق، لین الجانب، لیس بفظ ... قد ترک نفسه من ثلاث

۱- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۱۷۴

۲- تاریخ بن خلدون، ج ۲، ص ۵۱

۳- بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۳۷۵

۴- تاریخ‌بن خلدون، ج ۲، ص ۵۸- ۵۲

۵- همان، ص ۶۲

ص: ۱۲۷

المراء و الإكثار و ما لا يعنيه».

«کسانی را که به مجلسشان شرفیاب می‌شدند، با چهره‌ای گشاده، برخوردی نیکو، خلقی نرم و به دور از خشونت می‌پذیرفتند. در هنگام مذاکره با مردم و طالبان حقیقت، زیاده‌گویی نمی‌کردند و از سخنان بیهوده دور بودند و جدال و مراء به کار نمی‌بستند.» (۱)

این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و پرهیز آن بزرگوار از مراء و جدال و تأکید به دوری از آن در احادیث نبوی، سبب شد که گروهی گمان کنند بحث در مورد مسائل اعتقادی با مخالفان مطلقاً صحیح نیست و مورد رضایت پیامبر نمی‌باشد، لذا امام صادق علیه السلام در این زمینه به روشنگری پرداخته و منهی بودن جدال در دین را، که یکی از یارانشان به رسول اسلام نسبت می‌داد، نادرست دانسته و فرمودند: «آنچه که نهی گردیده، جدال غیر احسن است. (۲) و جدال احسن که در قرآن نیز به آن اشاره شده، چگونه حرام است و حال آن‌که پروردگار در ردّ ادعای اهل کتاب در این‌که به غیر از ایشان کسی وارد بهشت نخواهد شد، مجادله کرده و می‌فرماید:

وَ قالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۳)

«آنان گفتند: (هیچ کس جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد (این آرزوی آن‌هاست! بگو: (اگر راست می‌گویید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!).»

علمای اخلاق، مراء را ایراد و اشکال در کلام و استدلال خصم دانسته‌اند که برای تحقیر و اهانت و اظهار برتری و اثبات هوشمندی و نه برای اثبات حق، ابراز می‌گردد و جدال به مرائی گویند که به اظهار مسائل اعتقادی مربوط می‌گیرد. (۴) طبیعی است چنانچه غرض از جدال ارشاد و هدایت باشد، مذموم نیست و از سوی قرآن به جدال احسن نامگذاری شده است.

وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُكُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (۵)

«با اهل کتاب جز با روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و (به آن‌ها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده، ایمان

۱- معانی الاخبار: ص ۸۱ تا ۸۳ و مهجهٔ البیضاء، ج ۴، ص ۱۶۱

۲- بحارالأنوار، ج ۹، صص ۲۵۵ و ۲۵۶

۳- بقره: ۱۱۱

۴- جامع السادات، ج ۲، ص ۲۸۲ تا ۲۸۶

۵- عنکبوت: ۴۶

ص: ۱۲۸

آورده‌ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم!.»

بدیهی است تمامی مذاکراتی که پیامبران اسلام با اهل کتاب داشته‌اند و منجر به اسلام عده‌ای از ایشان گردید، از نوع جدال احسن بوده است.

۵. اختصاص مکانی ویژه به منظور ملاقات وفود از نظم و تدبیر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حکایت دارد؛ چرا که مکانی مخصوص در مسجد برای ملاقات کننـدگان تعیین می‌کرد و آنان را به مکانی ویژه و مشخص رهنمون می‌ساخت و از سردرگمی افراد در محیط باز مسجد جلوگیری می‌کرد و هم حفاظت و امنیت جانی پیامبر را برای اصحاب، به‌ویژه حضرت علی علیه السلام امکان‌پذیر می‌نمود.

تمامی مذاکراتی که پیامبران اسلام با اهل کتاب داشته‌اند و منجر به اسلام عده‌ای از ایشان گردید، از نوع جدال احسن بوده است.

۶. حضور پیامبر اسلام در محل ملاقات، در کنار استوانه، به احتمال بسیار قوی در زمانی مشخص صورت می‌پذیرفته است؛ زیرا به شهادت آیه شریفه: وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱)

آن حضرت خود در زمانی مشخص از حجرات خارج شده و به مسجد می‌آمدند و این انضباط پیامبر موجب گردید که به مردم توصیه شود در خارج زمان‌های مورد نظرِ پیامبر، حضور نیابند و برای آن حضرت مزاحمت ایجاد نکنند و اجازه دهند پیامبر اسلام طبق زمانبندیِ مورد خود، برای ملاقات با دیگران از حجرات خارج شوند.

در میان وفود یاد شده، برخی سبب نزول سور و آیات قرآنی هستند که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) در موردِ شأن نزول سوره حجرات گفته‌اند (۲): وفد قبیله بنی تمیم- که از عطاردبن حاجب و اقرع‌بن حابس و زبرقان‌بن بدر و عمرو بن الأهتم و قیس‌بن عاصم و گروه زیادی تشکیل می‌شد- داخل مسجد پیامبر شدند و با صدای بلند فریاد زدند: ای محمد، بیرون آی.

۱- حجرات: ۵؛ «اگر آن‌ها صبر می‌کردند تا خود به سراغشان آیی، برای آنان بهتر بود؛ و خداوندآمرزنده و رحیم است!»

۲- مجمع البیان، ج ۹، صص ۱۲۹ و ۱۳۰

ص: ۱۲۹

پیامبر در حالی که به منظور استراحت در یکی از حجرات همسرانشان به‌سر می‌بردند، از این رفتار آنان ناراحت شده، از حجره بیرون آمدند. آن‌ها گفتند: آمده‌ایم به تو فخر بفروشیم و از نسب و شرف خود که بر تو برتری دارد، سخن بگوییم. آیا اجازه می‌هی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه دادند و شاعر ایشان عطاردبن حاجب و سپس زبرقان شروع کردند به خواندن اشعاری که از برتری قبیله ایشان حکایت می‌کرد. پیامبر نیز به حسان‌بن ثابت اذن دادند که با اشعارش، فضیلت اسلام و پیامبرخدا صلی الله علیه و آله را یاد آور شود.

در تاریخ آمده است، وقتی اشعار حسان پایان یافت اقرع گفت: سخنورا و شعرای این مرد (پیامبر اسلام)، از سخنرانان و شاعران ما قوی ترند و ما مغلوب شدیم. سرانجام آن وفد همگی در مسجد، اسلام آوردند و همراه با هدایا و جوایزی که پیامبر به ایشان پیشکش نمودند به میان قبیله شان بازگشتند و آیات آغازین سوره حجرات نازل گردید.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی مگیرید)، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست!»

إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ (۲)

« (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند!»

ب) شأن نزول سه آیه از آیات قرآن را به وفد نجران مرتبط دانسته‌اند. (۳) هیأت نجران از چهل تن از بزرگان مسیحیت نجران چون سید، عاقب، قیس، حارث و عبدالمسیح اسقف نجران تشکیل یافته بود که پس از نماز صبح به محضر پیامبر آمده و اسقف ایشان پرسش‌های مطرح می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهند:

- ای ابو القاسم، پدر موسی که بود؟

- عمران.

- پدر یوسف که بود؟

- یعقوب.

۱- حجرات: ۱

۲- حجرات: ۴

۳- بحارالانوار، ج ۲۱، صص ۳۴۳ و ۳۴۴

ص: ۱۳۰

- پدر تو کیست؟

- عبداللَّه فرزند عبدالمطّلب.

- پدر عیسی کیست؟

پیامبر روی برمی گرداند و این آیه نازل می‌شود:

إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ، ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ. (۱)

«مَثَل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود:

موجود باش، او هم بی‌درنگ موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.).»

پیامبر آیات را تلاوت می‌کننـد و از هوش می‌رونـد. وقتی به هوش می‌آیند مسیحیان می‌گویند، آیا گمان کردی فرشته وحی به تو نازل شد و این سخنان خداست؟ آیه‌ای دیگر نازل می‌شود:

فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ. (۲)

«هرگـاه بعـد از علم و دانشـی که (دربـاره مسیـح) به تو رسـید، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزنـد، به آن‌ها بگو: بیاییـد ما فرزنـدان خود را دعوت کنیم، شـما هم فرزنـدان خود را. مـا زنـان خویش را دعوت نماییم، شـما هم زنان خود را. ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود. آنگاه مباهله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

پیـامبر صـلی الله علیه و آله پیشـنهاد مبـاهله می‌کننـد و قرار می‌گذارنـد که فردای آن روز مباهله صورت بگیرد. طبق آنچه در برخی کتب شـیعی وجود دارد، مکان مباهله همان مسـجد بنی معاویه بوده است. این مسـجد به اجابت نیز شـهرت یافته و بسیاری از شیعیان اکنون آن را به مسـجد مباهله می‌شناسند که در فاصله ۴۰۰ متری شـمال شرقی بقیع در کنار شارع ستین واقع است. (۳) هیأت نجران در انـدیشه شـد که فردا چه واقعه‌ای به وقوع خواهـد پیوست. اسـقف ایشان گفت: اگر محمـد تنها با فرزنـدان و خانـدانش به مباهله آید، باید از آن پرهیز کرد و اگر با اصحاب و جمعیتی انبوه آمد، دروغگو است! و با او مباهله می‌کنیم. روز موعود فرا رسید و

۱- آل عمران: ۵۹

۲- آل عمران: ۶

۳- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۲۸۰

ص: ۱۳۱

پیامبر اعظم، در حالی‌که ایشان را حضرت زهرا، علی، امام حسن، امام حسین علیهم السلام همراهی می‌کردند، به محل مباهله وارد شدند. چهره‌های آسمانی و برافروخته شدن ایشان آنچنان وحشتی در هیأت نجران افکند که راضی شدند صلح کنند به شرط آن‌که آن بزرگواران زبان به نفرین ایشان نگشایند. پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت و برای مسیحیان نجران جزیه‌ای تعیین کرد.

در شأن نزول آیه شریفه وَ قالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصاری عَلی شَیْءٍ وَ قالَتِ النَّصاری لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلی شَیْءٍ .... (۱)

از ابن عباس نقل شده (۲) که وقتی وفد نجران خدمت رسول اسلام رسیدند، بزرگان یهود مطلع شدند و آن‌ها نیز به مجلس وارد شده، در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان منازعه کردند. رافعهٔ‌بن حرمله به آن‌ها گفت: «ما أنتم عَلی شیء» شما مسیحیان در میان ادیان جایگاهی ندارید و نبوت عیسی پذیرفته نیست و انجیل کتاب آسمانی نمی‌باشد. در مقابل او، مردی از مسیحیان نیز تورات و دین یهود را انکار می‌کرد و آیه مذکور نازل گردید.

در شأن نزول آیه شریفه ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. (۳)

گفته شده (۴) ابو رافع از یهودیان و رییس وفد نجران، هر دو به پیامبر گفتند: آیا می‌خواهی تو را بپرستیم و خدای خود قرار دهیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: معاذ اللَّه. به نام خدا پناه می‌برم که غیر خدا را بپرستیم و به عبادت غیر خدا دیگران را وادار نمایم. در این هنگام آیه یاد شده، نازل گردید.

در انتها یادآور می‌شویم، آنچه مورد توجه خاص این نوشتار قرار گرفت، بیان جایگاه رفیع مسجد در انتقال پیام حیات‌بخش اسلام و تبلیغ این آیین آسمانی به طالبان حقیقت و رقبای جدی آن؛ یعنی آیین مسیح و یهود در صدر اسلام است و طبیعی است که موارد ذکر شده، گوشه‌ای از گفتگوی پیامبر اسلام با نمایندگان ادیان بود و برای آگاهی از تمامی مجالس گفتگوی آن حضرت با اربابان ادیان و سران قبایل، باید به کتاب‌هایی مانند «احتجاج طبرسی» رجوع شود.

پی‌نوشت‌ها

۱- بقره: ۱۱۳، «یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خد ندارند و مسیحیان گفتند: یهودیان‌هیچ موقعیتی ندارند و بر باطل‌اند.»

۲- بحارالانوار، ج ۹، صص ۶۷ و ۶۸

۳- آل عمران: ۷۹، «برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم نبوت به اودهد سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید! بلکه سزاوار مقام او، این است که بگوید: مردم! الهی باشید؛ آن‌گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید! و غیر خدا را پرستش نکنید!.»

۴- همان، ص ۷۱

ص: ۱۳۲

ص: ۱۳۳

اندر نادرستی خبر «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَینا»

انیس‌بن احمد اندونزیایی/ ترجمه و تلخیص: ابوجعفر اصفهانی

در یکی از موضوعات مورد بحث در هجرت، استقبال از آن حضرت در آستانه ورود به قُبا است و از روایات مشهورِ این استقبال، سرودی است که گفته می‌شود در آنجا توسط دختران و کنیزکان خوانده شد. این سرود میان مردم شهرتی فراوان دارد اما تاکنون بحثی علمی و دقیق درباره درستی آن انجام نشده است.

این نوشتار از دکتر انیس‌بن احمدبن طاهر اندونزیایی است که با عنوان «دراسهٔ فی حدیث: طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَینا، دراسهٔ حدیثیهٔ الخبر و النشید» در مجلّه مرکز بحوث و دراسهٔ المدینهٔ المنوّره (۱) منتشر کرده‌است. در ترجمه، مطالب را تلخیص کرده و چکیده استدلال‌ها را آورده‌ام.

راویِ اصلی این خبر عبیداللَّه‌بن محمد، معروف به «ابن عایشه بنت طلحه» است که گوید:

وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، زنان و کودکان این شعر را می‌خواندند:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَینا مِنْ ثَنِیّاتِ الْوَداعِ

وَجَبَ الشُّکْرُ عَلَیْنا ما دَعا للَّهِ داعِ

بررسی سندی

نخستین کتاب سیره‌ای، که این روایت در آن آمده، کتاب دلائل النبوه بیهقی است و سند

۱- شماره ۱۲، محرم- ربیع الاول ۱۴۲۶، صص ۸۸- ۷۱

ص: ۱۳۴

بیهقی چنین است:

«أخبرنا أبوعمر و الأدیب، قال: أخبرنا أبو بکر اسماعیلی، قال: سمعت أبا خلیفهٔ، یقول سمعت ابن عائشهٔ، یقول: لما قدم ...» تا آخر همان نقلی که گذشت، سند دیگر بیهقی هم چنین است: «أخبرنا أبو عمر وبن مطر، سمعت أبا خلیفهٔ یقول: سمعت ابن عائشهٔ: لما قدم رسول‌اللّه ...».

بیهقی می‌افزاید: علمای ما این خبر را مربوط به وقت ورود آن حضرت به مدینه، در هنگام هجرت از مکه می‌دانند نه وقت آمدن آن حضرت از تبوک در ثنیهٔالوداع و خداوند آگاه است. (۱) این روایت را خرگوشی (در شرف المصطفی) و دیگران، همه از طریق همین ابن عایشه روایت کرده‌اند. مشکل اصلی در ابن عایشه است که سند او منقطع است؛ زیرا از وی به آن طرف، دست کم نام چند نفر افتاده است. نام اصلی ابن عایشه چنین است: عبیداللّه‌بن محمدبن حفص‌بن عمربن موسی‌بن عبیداللّه‌بن معمر تیمی (متوفای ۲۲۸). وی به دلیل آن‌که از نسل عایشه دختر طلحه است، به ابن عایشه مشهور است. همان‌طور که از سال در گذشت و نام اجدادش بر می‌آید، از وی تا عصر رسول صلی الله علیه و آله جای چندین نفر در سند خالی است. این مشکل سندی سبب شده است تا اکرم ضیاء العمری- مورخ و سیره شناس- بگوید: اخباری که درباره خواندن سرود «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَینا» رسیده، روایت صحیحی ندارد.

اما با وجود ضعف سند، گروه زیادی از عالمان، محدّثان و مورّخان؛ مانند ابن حبان، (۲) ابن عبدالبرّ، (۳) ابن قیّم، (۴) ابن کثیر، (۵) سمهودی (۶) و دیگران، آن را روایت کرده‌اند. سند غریب دیگری هم برای آن هست که مراغی آورده و آن را به مالک‌بن انس منسوب کرده، با این عبارت شگفت که: «صَعِدْتُ ذَوات الْخُدُورِ عَلَی الأجاجیر ...» و سپس آن اشعار را آورده است (۷) که مقصود روی بام‌هاست. اما منهای سند، اشکالاتی‌هم به متن این سرود واردکرده‌اند؛ یکی این که در این سرود، نوعی نرمی و رقیق بودن هست که در اشعار آن زمان وجود نداشته و به احتمال از اشعار قرن سوم است. دیگر آن که این سرود بر وزن بحر «رمل» است، در حالی که وزن غالب بر اشعاری که مرتجلا سروده می‌شود، «رجز» است. به علاوه چگونه است با این‌که هنوز نام یثرب «مدینه» نشده در این شعر گفته می‌شود:

جئت شرّفت المدینهٔ مرحباً یا خیر داع

۱- دلائل النبوهٔ، ج ۲، صص ۵۰۶ و ۵۰۷.

۲- الثقات، ج ۱ ص ۱۳۱.

۳- التمهید، ج ۱۴، ص ۸۲.

۴- زاد المعاد، ج ۳، ص ۵۵۱.

۵- السیرهٔ النبویه، ج ۲، ص ۲۶۹.

۶- وفاء الوفاء، ج ۱ ص ۲۶۲.

۷- تحقیق النصره، ص ۴۰.

ص: ۱۳۵

نکته دیگر آن است که همین خبر به عبارت دیگری هم نقل شده؛ از جمله روایتی که مسند است و سند آن به بریدهٔبن حصیب می‌رسد، چنین است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از یکی از جنگ‌ها باز می‌گشت، در این هنگام کنیز سیاهی آمد و گفت: ای پیامبر خدا، من نذر کرده‌ام اگر شما سالم برگشتید بالای سر شما دف بزنم. حضرت فرمودند: اگر نذر کرده‌ای بزن و الا خیر. کنیز گفت: نذر کرده‌ام. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشست و آن کنیز دف زده و گفت:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَینا مِنْ ثَنِیّاتِ الْوداعِ

وَجَبَ الشُّکْرُ عَلَیْنا ما دَعا للّهِ داعِ (۱)

اشکال این است که ابن حبان این حدیث را در «صحیح» خود نیاورده و علاوه بر آن، نظر چنین است که در اصل کتاب «مورد الضمان» هم نبوده و روی نسخه به خط دیگری به آن افزوده شده است. در سبل الهدی و الرشاد (ج ۳، ص ۳۸۶) به نقل از «رزین»، یک بیت دیگر هم به آن افزوده شده است:

ایُّهَا الْمَبْعُوثُ فِینا جِئْتَ بِالْأَمْرِ الْمُطاعِ

ثنیهٔ الوداع کجاست؟

ثنیات، جمع ثنیه و به معنای جای مرتفع است. برخی آن را مسیر در کوه (الطریق فی الجبل) دانسته‌اند. وداع هم که از تودیع است. فیروز آبادی در این باره، ضمن اشاره به اختلافی که در تفسیر محل آن است، می‌گوید: گفته شده است: ثنیات الوداع جای وداع مسافران از مدینه به مکه است. نیز گفته شده، از این رو، این نام را بدان نهاده‌اند که رسول در آن محل با کسی که در اواخر حیاتش او را در جای خود در مدینه گذاشت وداع کرد. نیز گفته‌اند: آنجا محل وداع او با برخی از سرایایی است که اعزام می‌کرد و نیز گفته شده، نام یک وادی در مدینه است و درست است که این یک نام جاهلی است و محل تودیع مسافران است، این چیزی است که اهل سیره و تاریخ گفته‌اند. (۲) در روایات درباره ثنیهٔ الوداع چه آمده است:

در این باره چند روایت وجود دارد:

جابر می‌گوید: وقتی ما عازم تنبوک بودیم، به عقبه‌ای رسیدیم که در سمت مسیر

۱- موارد الظمان، صص ۴۹۳ و ۴۹۴

۲- المغانم المطابه، ج ۲، ص ۷۰۷

ص: ۱۳۶

شـام بود. در این زمـان زنان متعه ما آمدنـد و اطراف ما می‌گشـتند. وقتی پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـد، مطلب را گفتیم. حضـرت خشـمگین شده بر خداوند درود فرستاد و از «متعه» نهی کرد. ما در آنجا با آنان وداع کردیم. برای همین آنجا را «ثنیّةالوداع» گویند. (۱) سند این حدیث ضعیف است.

در خبر دیگری آمـده است: وقتی پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله از خیبر بر می‌گشت، کسانی از آنجا زنانی را به عنوان متعه گرفته بودند. وقتی حضـرت به مدینه رسیـد، به اصحاب فرمود: زنان متعه خود را رها کنید. آنان چنین کردند و اینجا ثنیةالوداع نامیده شد. (۲) سند این حدیث نیز ضعیف است.

روایتی دیگر از ابو هریره نقل شـده است که: وقتی عازم تنبوک بودیم در ثنیةالوداع فرود آمدیم. در این هنگام پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله فرمان تحریم متعه را داد.

نویسـنده مقاله، به دلیل سنی بودن، معتقد است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متعه را در خیبر حرام کرده و بنابراین، این روایات و مشابه آن را نمی‌پذیرد، در حالی که خود این نقل‌ها متشـتت نشان می‌دهد که اصل روایات تحریم متعه در زمان پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله قابـل قبـول نیست و این مطلب مربوط به زمـان خلیفه دوم است. در هر حـال، مولف مقـاله، این نقل‌هـا را قبول نـدارد. همین‌طور یک نقل جاهلی را که می‌گوید هر کسـی وارد یثرب می‌شد، روی این ثنیه می‌ایسـتاد، دست را به بناگوش می‌گذاشت و مانند الاغ شـیهه می‌کشـید، عوام، خاصـیت آن را این می‌دانسـتند که اگر کسی چنین کند، به وبای این شهر گرفتار نمی‌شود و سالم می‌ماند. (۳) محل دقیق ثنیةالوداع

برخی، مانند داودی و قاضـی عیاض، آن را در مسیر خروجی مدینه به سوی مکه می‌دانند. (۴) برخی دیگر- از جمله مدنی‌ها- محل آن را در مسـیر شام می‌داننـد. دلیل دسـته اول، همان سـرود «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَینا» است که دشواری‌های آن خبر را ملاحظه کردیم. دلیل دسـته دوم، که محـل آن را در مسیر خروجی مـدینه به شـام می‌داننـد، روایت بخاری است از سـفیان از زهری از سائب‌بن یزیـد که گفت: به یاد می‌آورم که همراه بچه‌ها به ثنیةالوداع رفتیم تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که از تبوک بر می‌گشت، ببینیم. (۵)

۱- الاعتبار، حازمی، ص ۱۷۹

۲- تاریخ المدینه المنوره، ابن شبه، ج ۱، صص ۲۶۹ و ۲۷۰

۳- تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۲۶۹

۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲۸؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۱۷۰

۵- بخاری، المغازی، باب کتاب النبی إلی قیصر و کسری، ج ۳، ص ۹۱

ص: ۱۳۷

ابن قیم هم کسانی را که می گوینـد ثنیـةالوداع در مسیر خروجی مـدینه به مکه است، متهم به وهم کرده، می گوید: روشن است که ثنیات الوداع در سمت راه شام است و کسی که از مکه به مدینه می آید آن را نمی‌بیند و از آن عبور نمی کند مگر کسی که از مسیر شام می آید. (۱) فیروز آبادی میان دو نظر را جمع کرده، می گوید: هر دو جا را ثنیةالوداع می گویند. (۲) عبدالقدوس انصاری هم با ملاحظه معنای آن، که وداع با مسافران است، صـدق آن را بر هر دو مورد روا شـمرده است. (۳) یک نظر شـگفت هم این است که گفته می‌شود وقتی حضـرت در هجرت از مکه به مـدینه، به قبا رسـید، روی شتر نشسـته، وارد مـدینه شد و از بنی‌ساعده گذشت که جای‌شان نزدیک همین ثنیةالوداع شامی بوده و بنابراین، حتی در جریان هجرت هم باز به ثنیةالوداع شامی رسـیده و از آنجا به محل (بعـدی) مسـجد آمده است. این رای سـمهودی است. (۴) ابـن حجر عکس ایـن حرف را گفتـه است. (۵) جای ثنیـة الوداع امروزه کجاست؟

اگر ثنیةالوداع در شـمال- مسـیر شام- باشد، طبعاً وسط مدینه فعلی در ابتدای خیابان ابوبکر (که نام قبلی‌اش سـلطانه بود) قرار گرفته است. دست راست این خیابان درست در محلی که از تونل مناخه خارج می‌شوید سـمت چپ شـما در حال حاضـر کوه سلع است و دست راست شـما ابتدای «طریق العیون» که به جبل الرایه می‌رسد. (۶) اما اگر ثنیةالوداع را در جنوب- سـمت قبا- بدانیم گفته شده محـل آن در جـایی اسـت کـه مشـرف بر وادی عقیـق و از آنجـا به سـمت بئر عروه جنـوب غرب مـدینه است و اطراف آن را حرّه‌ها گرفته‌اند. (۷) جـای بئر عروه هم اکنون سـمت چپ کسـی است که طریق قـدیم مکه (عمربن خطاب) را طی کرده، از تقاطع خیابان دور شـهر دوم می گذرد. در آنجا مسجد تازه احداث شده‌ای با نام مسجد عروه موجود است که پشت آن بقایای یک مسجد قدیمی وجود دارد و در کنار آن قصـر عروه و جلوی آن بئر عروه است. (۸) نکته شـگفت آن که ابن منظور می گوید: «وداع» یک وادی در مکه است و «ثنیـةالوداع» منسـوب به آن زمـانی که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله وارد مکه شـد کنیزان مکه از وی اسـتقبال کرده گفتند:

۱- زاد المعاد، ج ۳، ص ۵۵۱

۲- المغانم المطابه ... ج ۲، ص ۷۰۸

۳- آثار المدینه المنوره، ص ۱۶۰

۴- وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۱۷۰

۵- فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲۹

۶- معجم المعالم الجغرافیه، ص ۳۳۲

۷- وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۱۶۷

۸- نک: به کتاب «۱۵۰ صورة من المدینه المنوره»، ص ۱۰۹

ص: ۱۳۸

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَينا مِنْ ثَنِيّاتِ الْوداعِ

وَجَبَ الشُّکْرُ عَلَيْنا ما دَعا للَّهِ داعِ (۱)

این سخن غریب و منکری است که مستند آن را نمی‌شناسیم.

درباره استقبال، روایات دیگری هم هست

ابوبکر می گوید: وقتی شب هنگام وارد مدینه شدیم، مردمان نزاع داشتند که نزد چه کسی فرود آییم. مردان و زنان روی دیوارها بودند و بچه‌ها و خدمه هم در راه ایستاده ندا می‌دادند:

«یا محمّد یا رسول اللَّه»، «یا محمد یا رسول اللَّه». این روایت را بخاری و مسلم آورده‌اند.

در روایت دیگری، که آن را هم ابوبکر نقل کرده، می گوید: مردم همه بیرون آمدند و ما وارد راه شدیم، مردم و غلامان و خدمه فریاد می‌زدند: «جاء محمد»، «جاء محمد رسول اللَّه»، «اللَّه اکبر»، «جاء محمد». این روایت را هم حاکم در مستدرک (۲) نقل کرده است.

براءبن عازب هم می گوید: نخستین مهاجر مصعب‌بن عمیر بود اما هیچ چیزی مردم مدینه را به‌اندازه آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خشنود نکرد. درآن هنگام کنیزان فریاد می‌زدند: «قدم محمد».

این روایت را، هم بخاری و ابن سعد (۳) نقل کرده‌اند.

انس‌بن مالک هم در شرح ورود حضرت می گوید: وقتی حضرت رسید، کسانی می گفتند: «جاء نبیّ اللَّه»، «جاء نبیّ اللَّه». این را هم بخاری روایت کرده است.

انس می گوید: من وسط بچه‌هایی بودم که می گفتند: «جاء محمد» تا آن‌که آمد. پانصد نفر از انصار در این استقبال بودند. (۴) باز از انس‌بن مالک روایت شده که گفت: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، زنان ومردان انصار آمدند و هر کدام از آن حضرت می‌خواستند که نزد آنان برود. در این وقت کنیزکانی از بنی النجار دف زده، می گفتند:

نحن جوار من بنی النّجار یا حبّذا محمّد من جار (۵)

حضرت نزد آنان رفت و پرسید: آیا مرا دوست دارید؟ گفتند: آری به خدا سوگند! حضرت فرمود: واللَّه، من هم شما را دوست دارم. (۶) برخی از راویانِ این خبر متهم شده‌اند.

نتیجه این بررسی آن است که خبر سرود «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَينا» از طریق صحیحی روایت نشده و علاوه بر مشکل سندی، دشواری در متن هم دارد.

۱- لسان العرب، ماده «ودع».

۲- ج ۳، ص ۱۳

۳- طبقات، ج ۱، ص ۲۳۴

۴- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۲۲

۵- بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰

۶- الاشراف فی منازل الاشراف، ص ۳۱۴

ص: ۱۳۹

ص: ۱۴۰

علل تسریع گسترش اسلام در یثرب

علی گودرزی

مقدمه

آنگاه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مسلمان شدن مردم مکه ناامید شد، چشم به شهرهای اطراف دوخت و آرزوی اسلام آوردن آنان را کرد. سفری به طائف کرد، اما از اسلام آوردن آنان مأیوس و آزرده‌خاطر بازگشت و سرانجام دل به قبایلی بست که برای زیارت خانه خدا به مکه می‌آمدند. در موسم حج، با آنان دیدار کرد و تقدیر الهی چنان بود که ملاقات‌هایی صورت پذیرد که نه‌تنها پیامبر را امیدوار کند و سرنوشت دین جدید را در جزیرهٔالعرب تغییر دهد، بلکه آینده بشریت را نیز رقم زند. در آخر کار، آن دیدارها به هجرت منتهی گشت و گذشته از آن‌که موجب هجرت اسلام از مکه به مدینه شد، گسترش اسلام به کشورهای جهان را نیز موجب شد و پی‌آمدی چون هجرت مهاجران به مدینه و پیوستن آنان به انصار را داشت. بلکه علّت مهاجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود برای یافتن جهانی از انصار و در پایان هجرتی شد تا اندیشه‌های حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در دل تاریخ باقی بگذارد و جاودانه کند.

علاوه بر این‌که هجرت، تاریخ شد، تاریخ نیز هجری مدنی شد و در تحلیل آن‌چه که موجب گشت که یثرب به‌جای مکه پایگاه عمده نشر اسلام شود و

ص: ۱۴۱

نقطه عطفی در تاریخ گردد، مطالبی است که باید در پاسخ پرسش‌های ذیل روشن گردد:

* چرا دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان قوم، قبیله و خویشانش، نه‌تنها پذیرفته نشد، بلکه موجب گردید که او را آزردند. یارانش را شکنجه دادند. سه سال محاصره اقتصادی‌اش کردند. خار بر سر راهش ریختند. با شکمبه شتر لباسش را آلودند و سرانجام قصد جانش کردند و او نیز در حالت خوف، شهر و دیار و قومش را ترک کرد؟

لیکن در آن‌سوی مکه، یثربیان به حضرتش ایمان آوردند و یارانش را در منزل خود جای دادند و مال و منال خویش را با آنان تقسیم نمودند و چون پیامبر آهنگ یثرب کرد، مردم شهر برای استقبالش به خارج شهر رفتند و ورودش را لحظه‌شماری می‌کردند و چندین روز تا به نیمه انتظار کشیدند، تا ورودش را به مدینه با شکوه تمام جشن بگیرند و علی‌رغم آن‌که مکه او را رانده بود، یثرب با تمام وجود آغوش باز کرده تا میهمان خود را با کمال مهربانی و شکوه، در خود جای دهد.

مگر هردو شهر، عرب نبودند و پایبند به عقاید و آرای اجداد خویش؟ مگر دین رسمی هردو بت‌پرستی نبود؟ یکی «هُبل» و دیگری «منات» را می‌پرستید. مگر قبیله نبود که تمام هویت افراد را تشکیل می‌داد؟ چگونه بود که قبیله پیامبر خدا او را از خود راند، ولی قبیله‌های اوس و خزرج، نه‌تنها او را به سرپرستی خود برگزیدند، بلکه جان و مال و امنیت خود را در راه ترویج اندیشه‌های او نثار کردند و دشمنان او را نیز به زانو درآوردند؟ راز این تفاوت چیست؟

پیامبر خدا ۱۳ سال در مکه، در محیط اقوام و خویشانش جز اندکی موفقیت تحصیل نکرد، اما در یثرب توانست پایگاه امپراتوری بزرگ اسلامی را بنیان کند! در این مقاله، کوشیده‌ایم علت گسترش سریع اسلام در مدینه را تبیین کنیم، شاید یکی از رازهای نهفته در انبوه اخبار و روایات را روشن سازیم.

ص: ۱۴۲

یثرب:

یثرب، شهری است در «واحه‌ای»، در کنار کوه «سَلْع»، با مجموعه‌ای از خانه‌های محقّر با دیوارهایی از سنگ و گِل و سقفی از شاخه‌های نخل. چون بقیه شهرهای جزیره، نظام اجتماعی بدویِ قبیله‌ای حاکم بود، رییس قبیله از منافع افراد حفاظت می‌کرد. اطراف آن را مزارع و نخلستان‌ها تشکیل می‌داد و هیچ برج و بارویی که شهر را از حمله دشمن مصون و محافظت کند، وجود نداشت، جز همین مزارع و بساتین که شرق و جنوب و مقداری از جنوب غربی را فراگرفته بود و از آن‌جا که یثرب شهری کشاورزی بود و طوایف مختلف در آن زندگی می‌کردند، هر طایفه‌ای برای حفظ اموال خود «حِصن» مانندی داشتند که به آن «أُطم» می‌گفتند و این برای آن بود که در درون شهر نیز میان قبایل و طوایف مختلف درگیری‌هایی به وجود می‌آمد و در این‌گونه موارد، هرکس در قلعه و «أُطم» خود از مال و خانواده خود دفاع می‌کرد و اندکی از این استحکامات به‌وسیله یهود و دیگران در ناحیه غرب و شمال ساخته شده بود تا از یورش دشمنان که معمولاً از این ناحیه‌ها به شهر حمله می‌کردند، جلوگیری کند.

قبایلی که مردم این شهر را تشکیل می‌دادند، عبارت بودند از «اوس» و «خزرج»، که سال‌ها بر این ناحیه مسلط شده بودند و جمعیتی از یهودیان و دیگر قبایل که در یثرب ولی خارج از آن، به کشاورزی اشتغال داشتند و چون دو طایفه بزرگ اوس و خزرج اغلب دچار نزاع داخلی بودند، سعی بر آن داشتند که با قبایل اطراف و یهودیان هم‌پیمان شوند و از این‌رو بنی‌قریظه و بنی نضیر با اوس بودند و بنی قینقاع با خزرج.

تأثیر این پیمان‌ها بیشتر در جنگ‌ها آشکار می‌شد؛ چنان‌که در شرح جنگ «بعاث» خواهد آمد.

مردم یثرب، از جهت اقتصادی بیشتر به کار در نخلستان‌ها و کشت و زرع و اندکی پیشه‌وری اشتغال داشتند و مناطق مناسب برای کشاورزی بیشتر در اختیار یهودیان بود تا اعراب، چنان‌که یهود نیز صنایع زرگری و اسلحه‌سازی چون شمشیر، زره و نیزه را در اختیار داشتند. اکنون باید دید شهری با این ترکیب ویژه، چگونه پذیرای اسلام شد؛ آن‌هم بگونه‌ای که در مدت زمان اندکی (حدود ۱۷ ماه پس از هجرت)، توانست قریش را در بدر گوشمالی دهد! عواملی که موجب گسترش سریع اسلام در یثرب شد را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

ص: ۱۴۳

۱. تأثیر قرآن

قرآن معجزه جاویـد پیامبر اسـلام است و نباید از تأثیر آن در جذب مردم مدینه به اسـلام غافل بود. از یک‌سو نفوذ و جاذبه لفظی و معنوی قرآن و از سوی دیگر وجود زمینه مساعد روحی و معنوی در میان مردم یثرب برای پذیرش اسـلام را می‌توان از عوامل شتاب در گسترش اسـلام به‌شـمار آورد. باید گفت همانگونه که بخش عظیمی از دشمنی، عداوت و مخالفت قریش با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاسته از تضاد آیات قرآن با منافع قدرت‌طلبی و سودجویی قریش بود، جذب و تمایل بسیاری از مردم یثرب به اسلام نیز به‌دنبال همان پیام‌های توحید و عدالت‌خواهی قرآن بوده است.

آنان اسـلام را همای سـعادت و فرشـته نجات خود می‌دانسـتند و بهترین شاهـد بر این تأثیرگذاری، جمله‌ای است که از پیامبر اسـلام نقل شده است:

«فإنّ المدينة فتحت بالقرآن»؛ (۱) «همانا مدینه با قرآن فتح گردید.»

و این گفتار پیامبر صـلی الله علیه و آله در تحلیل شـیوه نفوذ اسـلام در مـدینه، آمیخته با شواهـد بسـیاری از گزارش تاریـخ است؛ از جمله این که برخی نوشـته‌اند: نخستین مسـلمانان انصـار «اسـعدبن زراره» و «ذکوان» بودنـد. آنـان بر عتبـهٔبن ربیعه وارد شدنـد. عتبه گفـت: ایـن نمـازگزار (حضـرت رسـول صـلی الله علیـه و آلـه) مـا را از زنـدگی بازداشـته است. چـون پیش از آن اسـعدبن زراره و ابوالهیثم‌بن تیهان در یثرب از توحیـد سـخن می‌گفتنـد، ذکوان که سـخن عتبه را شـنید به «اسـعد» گفت: این همان دینی است که تو می‌خواهی، آنگاه هر دو برخاسـتند و نزد پیامبر خـدا رفتنـد و قرآن گوش دادنـد و اسـلام آوردند و چون اسـعدبن زراره خبر اسـلام آوردن خود و گفتار و دعوت پیامبر خـدا را به ابوالهیثم گفت. او نیز اسـلام آورد و پیامبر خدا را نادیده، به پیغمبری شـناخت. (۲) و در مورد تأثیر قرآن در دگرگونی احوال مردم یثرب بهترین شاهد، اسلام آوردن سران قبیله بنی عبدالأشهل است، آنگاه که «اسیدبن حُضَیر» با حالتی خشمگین نزد مصعب‌بن عمیر آمد، مصعب گفت: بیا بنشین و سخن ما بشنو. اگر سخن ما تو را پسندیده شد، قبول کن وگرنه هرچه خواهی کن. مصـعب با وی سـخن گفت و چند آیه از قرآن خواند و او را به اسلام دعوت کرد. چون «اسید» سخن «مصعب» را شنید و به قرآن گوش فرا داد، از حالت پیشین خود برگشت و دل وی در اسلام

۱- البلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ص ۲۱

۲- محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۶۶

ص: ۱۴۴

رغبت کرد و بعد از آن گفت: چه نیکو سخنی است این سخن و چه لطیف کلامی است. من هرگز کلامی به این لطیفی نشنیده‌ام و بدین شیرینی کلامی ندیده‌ام.

هم‌چنین مصعب در برخورد با «سعدبن عباده» قرآن بر او خواند و سعد نیز رغبت در اسلام نمود. (۱) بنابراین، جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست که انعطاف‌پذیری مردم یثرب همراه با نفوذ اعجاز آمیز قرآن در قلب و دل آنان از عوامل تسریع و پیشرفت اسلام در مدینه بوده است و آنگاه که پیامبر خدا مصعب را به مدینه فرستاد، جز مقداری از قرآن، مگر وسیله دیگری برای جذب مردم داشت؟! او با قرائت قرآن مردم را به اسلام فراخواند.

۲. محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و فرشته صلح برای یثرب

آنگاه که آتش جنگ میان اوس و خزرج زبانه کشید و تاریخ را بر پایه روز و سالِ جنگ‌ها بنا می‌نهادند، جنگ آطام (۲) منشأ و مبدأ تاریخ دو قبیله مهم مدینه گشت و تنور جنگ در ایام‌الحرب، روزگار را بر مردمان یثرب سیاه و زندگی را بر کام آنان تلخ می‌کرد و در آن روزگار که یاد وقایع «یوم الفضاء»، یوم الربیع، یوم الرحابه، یوم السراره، یوم راحس و غبراء، یوم بعاث و حاطب، یوم مضرس و معبس (۳) و یوم آطام، ذهن و فکر هر اوسی و خزرجی را آکنده از درد ستیز و برادرکشی می‌کرد و ... در این میان از یثرب نیز که سال‌ها بود در آن‌جا میان دو قبیله اوس و خزرج رقابت و دشمنی شدید در کار بود، جمعی به حج آمدند و در گفتگو با پیامبر، روزنه امیدی برای پایان جنگ‌های طولانی خود یافتند و پس از شنیدن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در عقبه، گفتند: ما قوم خود را در حال دشمنی و گیر و دار گذاشتیم و امیدواریم که خداوند به‌وسیله تو آنان را با هم الفت دهد. اکنون به یثرب برمی‌گردیم و آنان را به اسلام می‌خوانیم، باشد که خدا به این دین هدایتشان کند!

در نقل دیگر نیز آمده است: چون پیامبر از آنان خواست که حمایتش کنند، گفتند: از جنگ بعاث چیزی نگذشته است و اکنون در این وضع آمدنت به مدینه بی‌نتیجه خواهد بود، بگذار تا ما بازگردیم، باشدکه خداوند میان ما سازش پدید آورد. (۴) یوم بعاث طائفه اوس در جنگ با خزرج، از یهود بنی‌قریظه و بنی‌نضیر کمک خواستند،

۱- ابن اسحاق، رفیع‌الدین اسحاق‌بن محمد همدانی، سیرهٔ رسول اللّه، چاپ خوارزمی، ج ۱، ص ۴۳۲ با تلخیص.

۲- مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۱۷۶

۳- ابو ریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه دانا سرشت، ص ۵۵

۴- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۱۶۴ و ۱۶۶

ص: ۱۴۵

چون این خبر به خزرج رسید، به یهودیان پیام دادند که آگاهی یافتیم که اوس برای جنگ با ما از شما کمک خواسته است. بدانید که ما از کمک گرفتن از عرب به شماره شما و بیشتر از شما عاجز نیستیم و اگر بر شما ظفر یافتیم، برایتان ناخوشایند خواهد بود و اگر شما پیروز شدید، هرگز دست از مبارزه نخواهیم کشید و باز هم شما را ناخوشایند خواهد بود؛ زیرا آن‌چه امروز از جانب ما از آن آسوده‌اید فردا بـه آن مشغول خواهید بود و آسوده‌تر از این، برای شما آن است که ما دو طایفه را رها کنید و ما و برادرانمان را به حال خود واگذارید.

یهود بنی‌قریظه و بنی‌نضیر که این پیام را شنیدند و دریافتند که سخن حقی است، به خزرج خبر دادند چنان‌که می‌دانید اوس از ما یاری خواسته، ولی ما هرگز آنان را علیه شما یاری نخواهیم کرد.

خزرجیان گفتند: اگر چنین است، گروگان‌هایی نزد ما بگذارید. یهودیان ۴۰ جوان از قبیله خود نزد آنان به گرو گذاشتند و خزرجیان آنان را میان خانواده‌های طایفه تقسیم کردند و بدین‌وسیله مدتی نگه‌داشتند و بعد مردی از بیاضه- تیره‌ای از خزرج- به‌نام عمروبن نعمان البیاضی به خویشان خود؛ یعنی تیره بیاضه، گفت: پدرانتان شما را در سرزمینی بد قرار دادند؛ در سرزمینی خشک و شوره‌زار ساکن شدید. به خدا سوگند سر و گردن و تن خود نشویم تا این‌که شما را به خانه‌های بنی‌قریظه و بنی‌نضیر در کنار آب گوارا و نخل‌های نیکو فرودآورم و پس از آن به آنان پیغام داد یا سرزمین ما را تخلیه کنید تا در آن‌ها منزل کنیم یا گروگان‌های شما را می‌کشیم.

یهودیان وقتی این پیام را شنیدند، بر آن شدند که ترک دیار کنند، ولی کعب‌بن أسد قرظی گفت: ای مردم، در سرزمین خود بمانید و خزرج را رها کنید تا گروگان‌های شما را بکشد. به‌خدا سوگند این مشکلی نیست؛ زیرا هریک از شما که شب با همسرش همبستر شود فرزندی مانند آن گروگان‌ها به‌وجود آورد و به این رأی اتفاق نمودند و به عمرو خبر دادند که ما منزل و دیار خود را به شما تسلیم نخواهیم کرد. هرچه خواهید با گروگان‌ها انجام دهید و به پیمانی که در مورد آن‌ها دارید بیندیشید و آن را پاس بدارید. عمرو و کسانی که از او اطاعت می‌کردند، به گروگان‌ها حمله‌ور شدند و آن‌ها را کشتند، اما عبداللّه‌بن أبیّ که رییس خزرج و مردی شکیبا بود، از کشتن آنان خودداری کرد و گفت: این سرکشی و گناه و تجاوز است. نه

ص: ۱۴۶

من همکاری می‌کنم و نه خویشانم که از من فرمان می‌برند. بدین‌سان هرچه گروگان نزد او بود رها کرد.

و در روز کشتن گروگان‌ها، اوس با خزرج درگیر شد و بنی‌قریظه و بنی‌نضیر با کعب‌بن اسد قرظی گرد آمدند و بعد از رایزنی، بر آن شدند که اوس را بر ضدّ خزرج یاری دهند و این خبر را به اوس رساندند و بر آن شدند که هریک از خانواده‌های اوس به خانواده‌ای از بنی‌قریظه وارد شود و در خانه آنان جای گیرند و به بقیه تیره‌های اوس خبر دادند که آماده جنگ و قیام علیه خزرج باشند و مردمانی از آنان جمع شدند و کار خود استوار کردند و در کار جنگ جدّی شدند.

چون خبر- اتحاد اوس با یهود- به خزرج رسید، جمع شدند و نزد عبداللّه‌بن اُبیّ رفتند و به او گفتند: آیا خبر از کار اوس و بنی‌قریظه داری که بر جنگ با ما هماهنگ گشته‌اند؟ ما نیز می‌خواهیم با آنان بجنگیم و اگر آنان را شکست دادیم هیچ‌یک از آنان به منزل و مأوای خود نمی‌رسد تا این‌که یکی از آنان باقی نماند.

چون سخن آنان به پایان رسید، عبداللّه به آنان گفت: این از جانب شما تجاوز و عصیان است بر قبیله خود. به‌خدا سوگند من دوست ندارم حتی دسته‌ای از ملخ‌ها را به‌سوی آنان روانه کنم. خبردار شدم که می‌گویند قوم ما زندگی را از ما دریغ دارند، ولی آیا مرگ را هم می‌توانند از ما دریغ بدارند؟ به‌خدا سوگند مردمانی می‌بینم که از جنگ دست برنمی‌دارند، مگر این‌که همه کشته شوند و خوف آن دارم که اگر با آنان بجنگید، چون شما متجاوزید، آنان بر شما پیروز گردند و مردمان شما را بکشند، چنان‌که آنان را کشتید، اگر برگشتند، رهایشان کنید و اگر حمله‌ور شدند به نزدیک‌ترین خانه‌ها داخل شوید، شما را رها خواهند کرد.

عمروبن نعمان بیاضی در پاسخ عبداللّه گفت: ترس بر قلبت مستولی شده از این‌که پیمان اوس و یهود را شنیدی. عبداللّه گفت: به‌خدا سوگند هرگز با شما همراه نخواهم شد و همچنین کسانی که از من فرمان می‌برند با شما همکاری نخواهند کرد و تو را چنان می‌بینم که کشته‌ات را در عبایی پیچیده‌اند و بر دوش چهار کس می‌برند و مردمانی از خزرج از عبداللّه متابعت کردند و بقیه خزرج بر این اتفاق کردند که عمروبن نعمان بیاضی را به سرپرستی خود برگزینند و کار فرماندهی جنگ را به او واگذارند.

اوس و خزرج چهل شبانه‌روز درنگ

ص: ۱۴۷

کردند و در این مدت به تجهیز جنگ می‌پرداختند و نزد یکدیگر جمع می‌شدند و به هم‌پیمانان خود، از دیگر قبایل عرب، پیام می‌فرستادند ...

بار دیگر اوسی‌ها گرد هم جمع شدند و به رایزنی نشسته، گفتند: اگر با این قیام و شورش پیروز شدیم، یکی از آنان را باقی نمی‌گذاریم و جنگ این‌بار چون جنگ بارهای دیگر نیست و حضیر برخاست و گفت: ای گروه اوس، شما را اوس نانامیدند مگر این‌که برای امور بزرگ کارساز شوید.

سپس طَبَق خرمایی بیاوردند و به خوردن مشغول شدند و حضیرالکتائب نشسته بود و بردی بر دوش داشت و خود را در آن پیچیده بود و از شدت خشم و کینه، نه خرمایی می‌خورد و نه به سفره و طبق آن نزدیک می‌شد. به حاضران پیشنهاد کرد که با ابوقیس‌بن الأشعث پیمان ببندند، ولی ابوقیس گفت: نمی‌پذیرم، چون تاکنون در هیچ جنگی بر مردمی رییس و سرپرست نگشته‌ام، مگر آن‌که شکست خوردند و ریاست ما را شوم و نامبارک دانستند. و اوس مناة- تیره‌ای از اوسی‌ها- و طوایف دیگر فرا رسیدند. حضیر و ابوعامر راهب نزد ابوقیس رفتند که قبیله «مزینه»- تیره‌ای دیگر از اوس- نیز آمدند و از مردم یثرب به‌قدری جمع شده و گرد آمدند که طایفه خزرج را یارای مقابله با آن نیست و اگر ما پیروز شدیم چاره چیست؟ همه را بکشیم یا نه؟ ابوقیس گفت: بکشیدشان تا بگویند «سخنی که چون شکست می‌خوردند به زبان می‌راندند» و در این‌باره اختلاف در گرفت.

حضیر گفت: شراب ننوشد تا آن‌که پیروز شود و قصر و دژ عبداللّه‌بن أبی را نابود کند و دو ماه درنگ کردند و به جمع عِدهٔ و عُدهٔ پرداختند.

بعاث جای دیدار دو طایفه و گردهم آمدن دو قبیله بود و جز بی‌نام و نشان‌ها کسی از جنگ تخلّف نکرد و در جنگ‌های پیش از این، چنین فراهم نیامده بودند و چون اوس به خزرج نگاه کرد بزرگ دید و به حضیر گفتند کاش کناره می‌گرفتی و به هم‌پیمان‌هایی که تخلّف کردند، از طایفه مزینه، پیغام می‌دادی.

حضیر، کمانی را که در دست داشت، انداخت و گفت: به امید «مزینه» بنشینم با این‌که رویاروی دشمن قرار گرفته‌ام، نه پیش از این مرگ باد. و جنگی سخت رخ داد و اوس چون نیش سلاح را چشید، پا به فرار گذاشت و بر منطقه حرّه قَوْرَی بالا رفتند و گریختند.

ص: ۱۴۸

حضیر- فرمانده اوس- از بلندی پایین آمد- که بگریزد- خزرج فریاد برآورد به کجا فرار می کنی؟! حضیر چون شنید سر نیزه را در ران خود فرو برد و از مرکب پیاده شد و اسب خود پی نمود و سوگند خورد که از این‌جا نمی‌روم تا کشته شوم و فریاد زد:

ای مردمان اوس، اگر مرا امان می‌دهید بدهید، اوسی‌ها را دل به رحم آمد. حضیر از زمین برخاست و دو جوان از بنی عبدالاشهل تازه داماد پرشور در کنار او حاضر شدند و آغاز به رجزخوانی نمودند و جنگیدند تا کشته شدند و تیر به عمروبن نعمان بیاضی- رییس خزرج- خورد و او را کشت و معلوم نشد چه کسی تیر را انداخت.

بعد از آن، خزرج پا به فرار گذاشت و اوسی‌ها شمشیر در آن‌ها نهادند. فریادی برآمد: ای مردم اوس، عفو کنید و جوانمردی نمایید، برادران خود را نکشید.

اوس نیز کوتاه آمدند. بعد از آن‌که اموالشان را به تاراج بردند و دست از غارت لباسشان کشیدند و بنی‌قریظه و بنی‌نضیر آنان را غارت کردند. حضیر را که زخم برداشته بود بر دوش گرفتند و رجزی خواندند و نخلستان‌ها و مزارع و خانه‌های خزرج را به آتش کشیدند و سعدبن معاذ قبیله بنی سِلم را به جهت نیکی که در حق جنگی به‌نام «الرعل» نموده بودند، در پناه خود درآوردند.

و حضیر الکتائب و ابوعامر راهب نزد ابوقیس‌بن اشلت رفتند و گفتند: اگر نظری می‌دهی که قصر به قصر و خانه به خانه خزرج را بگردیم مردمانش را بکشیم و خانه‌هایشان را خراب کنیم و یکی از آنان باقی نگذاریم، ولی ابوقیس گفت: چنین نمی کنیم. حضیر خشمگین شد و گفت: شما را اوس نامیدند مگر به‌جهت آن‌که کارهای مهم را کفایت می کردید. اگر خزرج پیروز می‌شد دست از ما برنمی‌داشت و به نزد طایفه اوس برگشت و دستور بازگشت به خانه‌ها را صادر کرد. (۱) از تأمل در این گزارش تاریخی، نکات زیر حاصل می‌شود:

الف: از این‌که خزرج اقدام به کشتن گروگان‌های یهودیان کرد، معلوم می‌شود که عرب قبل از اسلام، به هیچ‌یک از تعهدات خود پایبند نبوده است و هرگاه منافع قوم و قبیله اقتضا می کرد، به تمام تعهّدات خود پشت پا می‌زد و مروّت عربی تا آن‌جا کارایی داشت که برای قبیله نام‌آور باشد و چون کار به‌سختی می گرایید، ناجوانمردانه عمل می کردند و چهل گروگان یهود را برای اطمینان از این‌که به اوس کمک نکنند نزد

۱- محمد احمد جار المولی بک، علی محمد البجاری، محمد ابوالفضل ابراهیم، ایام العرب فی الجاهلیهٔ، بیروت، احیاء التراث العربی، ص ۷۸- ۷۳

ص: ۱۴۹

خود نگه داشتند، برگه امتیازی بود تا با آن یهود را از خانه و کاشانه خود برانند و به سرزمین‌های حاصل‌خیز یهود یثرب دست یابند و چون تسلیم نشدند، دست به کشتار گروگان‌ها زدند و این خود حکایت از آن دارد که محیط زندگی عرب آن روز، چقدر آشفته بود و زندگی در آن چه‌قدر نا امن و غیرقابل اطمینان. و این‌که جامعه آن‌روز جزیرةالعرب به تعبیر قرآن ... عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ ... (۱)

بوده است، جای تردید نیست.

از یک‌سو نفوذ و جاذبه لفظی و معنوی قرآن و از سوی دیگر وجود زمینه مساعد روحی و معنوی در میان مردم یثرب برای پذیرش اسلام را می‌توان از عوامل شتاب در گسترش اسلام به‌شمار آورد.

ب: با نگاهی به تصمیم و عزم قبیله اوس در قتل و غارت رقیب خود، تصویر ناخوشایندی از بی‌رحمی و خشونت عرب آن روزگار آشکار می‌شود؛ از این‌که می‌خواستند آنان را چنان بکشند که یکی از آنان به خانه خود برگردد، اموالشان را غارت می‌کردند و مزارع و نخلستان‌ها را به آتش کشیدند و گله‌های شتر و گوسفند را به یغما بردند، نشانگر آن است که چون آتش جنگ با حرارت خشم آکنده از عصبیت عرب جاهلی شعله‌ور شود، هیچ‌گونه رحم و مروتی را باقی نمی‌گذاشت و جنگ بعاث نمایشی از بی‌رحمی و خشونت بود که تا روزگاری دراز، هم‌چنان نقل می‌شد.

نتیجه آن‌که معلوم شد عرب آن روزگار به‌ویژه اوس و خزرج در یثرب از نعمت و موهبت امنیت برخوردار نبودند و سایه شوم غارت و هرج و مرج بر زندگی آنان مستولی شده بود و چون کار به جنگ منتهی می‌شد، رحم و شفقت از دل‌ها رخت بر می‌بست و جز ترس و دلهره و اضطراب چیزی فضای یثرب را نگرفته بود. چنان‌که برخی چشم به قریش دوختند تا شاید به کمک آنان رقیب را از میان بردارند و روشن است در چنین فضای آشفته‌ای، خبری از عمران و آبادانی و رونق زندگی نیست و اگر نیرو و توانایی هست یا در تخریب حیات و اقتصاد دیگران به‌کار گرفته می‌شود و یا به‌وسیله دیگران نابود می‌گردد و این روزگارِ مردمانی بود که با آغوش باز پیام صلح و آرامش پیامبر خدا را پذیرا شدند؛ زیرا آنان‌که طعم تلخ ناامنی را چشیده بودند و بارها شاهد جنگ و خونریزی و سوختن اموال خود بودند، ندای صلح و آرامش زیباترین ترانه‌ها در

۱- آل عمران: ۱۰۳

ص: ۱۵۰

گوش آنان است و این یکی از رازهای تسریع گسترش اسلام در یثرب بوده است.

آن‌چه از گزارش تاریخ به‌دست می‌آید، این است که میان اهل مکه و اطراف آن اختلاف و جنگی چون «بعاث» وجود نداشته، بلکه محیطی که قریش بر آن مسلط شده و به کار بازرگانی در آنجا مشغول بودند، اگر جنگ‌هایی رخ داده است، محدود بوده و به اهمیت جنگی چون بعاث نبوده است و شاید قریش پیام اسلام را مزاحم و منافی با امنیت تجاری و بهره‌کشی خود می‌دانست، ولی مدینه آن را موجب صلح و آرامش می‌دانست. و هم‌چنین تاریخ گواه آن است که یثرب اگر پیش از آن‌که به ندای اسلام لبیک گفته، به این نکته نیز واقف بوده است؛ چنان‌که بیهقی در دلائل الامامهٔ والنبوه نقل نموده است؛ چون انصار در عقبه اولی با پیامبر بیعت کردند گفتند: شما می‌دانید که میان اوس و خزرج سخت اختلاف و خون‌ریزی است و ما همگی شیفته و خیرخواه شماییم و اکنون رأی خود را می‌گوییم: ما معتقدیم که با توکّل بر خدا، شما هم‌چنان در مکه بمانید، ما نزد قوم خویش برمی‌گردیم و شأن و منزلت شما را بیان می‌کنیم و آن‌ها را به‌سوی خدا و پیامبر خدا فرا می‌خوانیم، شاید خداوند متعال به این‌وسیله میان ایشان را اصلاح نماید و آن‌ها را با یکدیگر هماهنگ نماید. امروز ما همگی نسبت به هم دشمن و کینه‌توزیم و اگر شما پیش ما بیایید و ما با یکدیگر صلح نکرده باشیم، نمی‌توانیم گرد تو فراهم آییم. (۱) و همین امید و آرزویی که اهل یثرب داشتند که به‌وسیله پیامبر به صلح و آرامش برسند، بعد از ۸ سال پیامبر اسلام بعد از فتح مکه و شکست، از آنان اعتراف گرفت که به‌وسیله او هماهنگ شدند و الفت پیدا کردند و چنین فرمودند: ... إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ .... (۲)

۳. تأثیر یهود در مردم یثرب

یهود عربستان

یکی از آیین‌ها و ادیانی که پیش از ظهور اسلام، در شبه جزیره عربستان پیروانی داشته‌اند، دین یهود بوده است. آیا یهودیان عربستان، از فلسطین به آن‌جا مهاجرت کرده بودند یا از قوم عرب بودند و به دین یهود گرویدند؟ این مسأله، همواره مورد بحث دانشمندان بوده و نتوانسته‌اند رأی قطعی در این باره اظهار کنند. این‌که آیین یهود از چه زمانی به عربستان راه یافته نیز همچنان حل ناشده باقی مانده است.

۱- ابوبکر احمدبن حسین بیهقی، دلائل النبوهٔ، تهران، مرکز انتشارات علم و فرهنگی، ترجمه مهدوی دامغانی، ج ۲، ص ۱۲۵

۲- ابن‌اسحاق، سیرهٔ رسول اللّه، تهران، انتشارات خوارزمی، ج ۲، ص ۹۴۵

ص: ۱۵۱

یهودیان بیشتر در حجاز و یمن مستقر بوده‌اند و در حجاز، شهر یثرب و اطراف آن‌بزرگ‌ترین مرکزیهودیان‌به شمار می‌رفته است وبسیاری‌از آنان در نواحی حاصل‌خیز «تیماء» و «خیبر» سکونت داشته‌اند. یهودیان حجاز، مانند عرب‌ها به قبیله‌ها و عشایر تقسیم شده بودند؛ از جمله آن‌ها قبیله بنونضیر، بنی‌قریظه، بنی‌قینقاع، بنونبهل و بنو ثعلب بوده‌اند و بنوقریظه و بنونضیر خود را از فرزندان کاهن‌بن هارون‌بن عمران می‌دانستند. آنان به همین نسبِ بلندِ خود، بر دیگر یهود عرب افتخار می کردند. بنوقینقاع ساکن شهر مدینه بودند و به زرگری اشتغال داشتند و یهودیان خیبر و بنوقریظه به شغل کشاورزی و تجارت می‌پرداختند. ظاهراً یهودیان در آغاز، در شهر یثرب و اطراف بر دیگران برتری داشتند لیکن پس از آن‌که قبایل اوس و خزرج از جنوب به آن شهر مهاجرت کردند، نفوذ یهود رو به ضعف نهاد و برای حفظ ثروت و زندگی خود خراج‌گزار قبایل عرب شدند، ولی یهود خیبر ظاهراً مستقل بودند.

اهمیت یهود نزد قریش

برای این‌که قدر و منزلت یهود نزد عرب جاهلی روشن شود و از تأثیر سخن آنان در میان مردمان اطراف خود و پیشگویی‌ها و نظر آنان در مورد رسالت انبیا و ... آگاه شویم، لازم است به واقعه‌ای که در آغاز بعثتِ پیامبر رخ داد، اشاره کنیم:

نضربن حارث که از شیاطین قریش بود، در گردهمایی و نشستی که با آنان داشت، به سران قریش گفت: ای مردمان قریش، کاری بزرگ و امری سترگ به‌شما وارد شده است که چاره‌ای از آن ندارید ...

پس در کار خود بیندیشید که به‌خدا سوگند کاری بس بزرگ به شما روی آورده است.

قریش او و عقبۀبن أبی معیط را نزد علمای یهود به مدینه فرستادند و به آن دو گفتند: از یهودیان در باره کار محمد، اوصاف او و گفته‌هایش بپرسید؛ زیرا یهود اهل کتاب‌اند و از دانش انبیا خبرها دارند.

آن‌دو رهسپار مدینه شدند و از علمای یهود درباره پیامبر پرسیدند و کارهای پیامبر را برای ایشان توصیف و برخی گفتارش را بازگو کردند و گفتند: شما یهودیان اهل تورات و کتابید، نزد شما آمده‌ایم تا ما را از کار او آگاه کنید. (۱) علمای یهود گفتند: از محمد در باره سه چیز بپرسید، اگر پاسخ داد پیامبر است و اگر از پاسخ در ماند، مردی یاوه‌گو است و در مورد او هر اندیشه‌ای که دارید

۱- منتهی‌العرب، شهاب الدین احمد نویری، ترجمه دکتر مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۲۱۱

ص: ۱۵۲

اعمال کنید:

۱) درباره گروهی از جوانان در روزگار نخستین بپرسید که داستانی شگفت دارند.

۲) از مردی جهانگرد که شرق و غرب به آن دست یافت بپرسید

۳) و در مورد روح بپرسید.

آنان چون نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و پرسش‌ها را طرح کردند؛ سوره کهف درباره جوانمردان و یاران کهف و در مورد ذوالقرنین و روح نازل شد و این‌که مردم قریش برای آزمایش پیامبر دست به دامن یهود شده و پرسش‌های مطرح کرده‌اند که جوابی غیبی می‌طلبد.

و از این‌که به اعتراف مفسّرین و سیره‌نویسان پرسش‌ها از یهود بود و آیات مذکور در سوره کهف در این‌باره نازل شد، جملگی حکایت از طرح اندیشه یهود در میان عرب می‌کند.

آیا یهود و نصاری از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آگاه بودند؟

برخی از مورّخان (همانگونه‌که خواهد آمد) گفته‌اند، یکی از عوامل مؤثر در پیشرفت اسلام در یثرب، آمادگی ذهنی و فکری مردم این دیار به جهت معاشرت و همسایگی با یهودیان بوده است.

لازم است ابتدا به این نکته بپردازیم که آیا واقعاً یهود از بعثت پیامبر اسلام خبر داشت یا نه؟ آن‌چه از گزارش تاریخ، نقل احادیث و آیات قرآنی برمی‌آید، این است که یهودیان از بعثت پیامبر اسلام آگاه بوده‌اند؛ تا آنجا که او را مانند فرزند خود می‌شناختند و حتی جای مهاجرت او را می‌دانستند و اکنون نمونه‌هایی، به‌طور اختصار، از احادیث و آیات قرآن ذکر می‌کنیم:

۱. چرا یهود به ناحیه یثرب مهاجرت کرد؟

در برخی از روایات اسلامی آمده است: علت مهاجرت یهود به یثرب برای این بوده است که آن را سرزمین مهاجرت پیامبری می‌دانستند؛ از جمله در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در مورد آیه ... وَ لَمَّا جاءَهُمْ کِتابٌ ...

فرمود: یهود در کتب خود خوانده بود که محلّ هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان «عیر» و «احد» است- ولی محل آن را نمی‌دانستند- برای پیدا کردن آن به جستجو پرداختند. به کوهی رسیدند که آن را «حداد» می‌گفتند و گفتند «حداد» و «احد» یکی است و فرقی ندارد- و به امید این‌که همان سرزمین

ص: ۱۵۳

موعود است- در اطراف آن پراکنده شدند.

برخی در منطقه‌ای به‌نام تیماء و برخی در فدك و برخی در خیبر سکنی گزیدند- بعدها- یهودیان تیماء در جستجوی هم‌کیشان خود برآمدند و برادران خود را سراغ گرفتند. عربی از قبیله قیس بر آنان گذشت، شترانی از او کرایه کردند. عرب به آنان گفت: شما را از ناحیه میان عیر و احد می‌برم. گفتند: چون بر آن- احد- گذشتی ما را خبر کن، چون به ناحیه مدینه رسیدند، عرب به آنان گفت: آن عیر و این احد است. یهودیان از شتر به زیر آمدند و گفتند:

به خواسته و آرزوی خود رسیدیم و دیگر نیازی به تو نداریم و هرجا خواهی برو، سپس نامه‌ای به هم‌کیشان خود در فدك و خیبر نوشتند، مبنی بر این‌که ما به محل سرزمین مقصود رسیدیم و شما نیز بیایید، ولی پاسخ آمد ما در این‌جا مستقر شده، ثروت و مال به دست آورده‌ایم و به شما نیز نزدیکیم. چون زمان موعود و ظهور پیامبر برسد، به‌زودی نزد شما خواهیم آمد- حاصل آن‌که این دو دسته از یهود- در اطراف مدینه مستقر گشته، اموال بسیار به‌دست آوردند- و ثروتمند شدند- چون خبر آنان به قوم تبّع رسید، به جنگ آنان آمدند، ولی یهودیان در قلعه‌های خود متحصن گردیده، در محاصره قوم تبع قرار گرفتند و امانشان دادند. آنگاه خطاب به یهودیان گفتند: سرزمین شما را خوش یافتیم و می‌خواهیم در آن مقیم شویم. یهودیان گفتند: این‌جا شما را نشاید؛ زیرا محل مهاجرت پیامبری است که به فرمان کسی درنمی‌آید تا آن پیامبر ظهور نکند.

تبّع گفت: ما از خاندان خود، کسانی را این‌جا می‌گذاریم تا آنگاه که آن پیامبر ظهور کرد، او را یاری رسانند و دو طایفه اوس و خزرج را برجا نهادند. وقتی بر تعدادشان افزوده شد، اموال یهود را به غارت می‌بردند. یهود به ایشان می‌گفتند:

«اگر پیامبر ظهور کند، شما را از این دیار می‌رانیم»، اما چون پیامبر مبعوث شد و انصار ایمان آوردند، یهود کفر ورزیدند که این آیه نازل شد: ... وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا .... (۱)

۲. در قرآن نیز چندین مورد به این معنا تصریح شده است که یهودیان پیامبر اسلام را می‌شناختند؛ از جمله:

الف) وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ .... (۲)

۱- بقره: ۸۹

۲- آل عمران: ۸۱

ص: ۱۵۴

«خدا از پیامبران پیمان گرفت که هرچه کتاب و حکمت به شما عطا کنم آنگاه پیغمبری آید که آنچه با شما است تصدیق کند، شما به او ایمان آورید و یاری‌اش نمایید.»

ب) ا لَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ .... (۱)

«آنان‌که به ایشان کتاب دادیم، پیامبر خدا را می‌شناسند، چنان‌که فرزندان خود را می‌شناسند.»

ج) الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ ٱلْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ ٱلْإِنْجِیلِ .... (۲)

«کسانی که پیروی کردند پیامبری را که نزد خود در تورات و انجیل او را نوشته می‌یابند.»

د) ... وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ .... (۳)

در تفسیر این آیه آمده است: چون یهود مورد تعرض کفار عرب قرار می‌گرفتند، بعثت و هجرت پیامبر اسلام را به میان می‌کشیدند که به‌وسیله او بر آنان پیروز خواهند شد و پیش از این باور آنان بود و کفار عرب به این اندیشه یهود آگاه و واقف بودند، ولی چون پیامبر مبعوث شد و قرآن نازل گردید و دانستند او همان است که در تورات آمده و با اوصافی که می‌شناختند منطبق است، حسد ورزیدند و خودخواهی بر آنان چیره شد و کافر شدند و انکارش کردند. (۴) تأثیر یهود در بیداری اوس و خزرج

بعد از آن‌که روشن شد یهود از آن رو که پیشینه‌ای کهن داشتند، نزد قریش و قبایل دیگر محترم بودند و از نظر قرآن و روایات دانسته شد که از ظهور پیامبر آگاهی داشتند، بسیاری از مورّخان، همسایگی آنان با اوس و خزرج را از عوامل تسریع در گسترش اسلام در مدینه شمرده‌اند. گروهی از این همسایگی و تأثیرش چنین تعبیر کرده‌اند:

از جمله تفضل‌ها که حق‌تعالی به انصار کرد؛ آن بود که در همسایگی یهود بودند و اختلاط با یهود داشتند و پیوسته از ایشان می‌شنیدند که پیغمبر آخرالزمان به‌زودی ظهور خواهد کرد. (۵) و پر واضح است که اسلام آوردن انصار را مرهون فضل خدا می‌دانند که آنان را در همسایگی یهود قرار داد.

و برخی از مورّخین چنین نوشته‌اند:

۱- انعام: ۲۰

۲- اعراف: ۱۵۷

۳- بقره: ۸۹

۴- علامه طباطبایی، المیزان، طبع بیروت، الأعلمی، ج ۱، ص ۲۲۲

۵- رضیع‌الدین اسحاق‌بن محمد قضایی همدانی، سیرهٔ رسول اللّه، ج ۱، چاپ انتشارات خوارزمی، ص ۴۲۷

ص: ۱۵۵

یهودیان که اهل کتاب و علم بودند، در منطقه انصار سکونت داشتند و آن عرب‌ها اهل شرک و بت‌پرستی بودند و با یکدیگر می‌جنگیدند. یهودیان می گفتند: پیامبری مبعوث خواهد شد که زمان ظهور او نزدیک است. ما از او پیروی می کنیم و به همراه او، شما را همچون قوم عاد و ثمود خواهیم کشت و تمام عرب زیر لوای وی خواهند آمد و طوعاً و کرهاً متابعت از وی خواهند کرد و هرکس که مخالفت وی کند، خون و مالش مباح و معاقب و مستأصل شود و بنیاد و اصل وی برود.

آنان این سخنان را از یهود می‌شنیدند و دیگر احوالات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از تورات با ایشان می گفتند و میان یهود و قومی از خزرج عداوت بود. هرگاه که میان ایشان منازعت برخاستی و به مجادلت و خصومت برخاستندی، قوم یهود ایشان را تهدید کردی و می گفتند: ای قوم خزرج، نزدیک شد که پیغمبر آخرالزمان ظاهر شود و آن وقت ما جواب ایشان باز دهیم و شما را چون قوم عاد و ثمود و ارم به‌قتل رسانیم و اول قومی که متابعت وی کند و چون وی ظاهر شود ما باشیم؛ چرا که ما اهل کتابیم و اصول وی می‌دانیم. (۱) ۴. انعطاف‌پذیری و آشنایی مردم یثرب با حکمت

از آنجا که در یثرب شغل کشاورزی رواج داشت و مردمانش به کار زراعت می‌پرداختند و این شهر نسبت به مکه از آب و هوای بهتری برخوردار بود و خشونت، خشکی و صلابت و سختی محیط جغرافیای مکه را نداشت، مردمانش انعطاف‌پذیری بیشتری داشتند. همانگونه که از مقایسه مردمان امروز مکه و مدینه نیز این معنی برداشت می‌شود؛ اهالی مکه، در معاشرت، مراوده و معامله با حجاج، رفتار خشن‌تری دارند، ولی اهل مدینه ملایم‌تر و در برخوردها و گفتگوها انعطاف‌پذیرترند.

گذشته از این‌که مردم مدینه، جنوبی بودند و سابقه تمدن داشتند و با سخنان و اندیشه حکما نیز آشنا بودند. دو نکته شاهد این سخن است:

* تاریخ، نخستین مسلمان خارج از شهر مکه را مدنی معرفی کرده است.

* ودر تاریخ آمده است عربی دانا که مجله‌ای از لقمان همراه داشته نیز مدنی بوده است.

الف) نخستین مسلمان خارج از مکه

از دلایلی که بر انعطاف‌پذیری مردم

۱- سیرهٔ رسول اللّه، ص ۴۲۸

ص: ۱۵۶

یثرب می‌آورند، آن است که گفته‌اند:

نخستین شخص ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و آله، در خارج از مکه، مردی از مردم یثرب، به‌نام ایاس بن معاذ بوده و داستان او چنین است:

ابو الحَیسَر، که بزرگ و رییس قبیله بنی عبدالأشهل بود، با قوم خود به جانب مکه آمد تا با قریش هم‌پیمان شود و ایاس‌بن معاذ نیز با او همراه بود. چون پیامبر از آمدن آنان آگاه شد، نزد آنان رفت و فرمود: من به شما چیزی بگویم که بهتر از هم‌پیمانی با قریش باشد؟

گفتند: بگو، آن چیست؟

فرمود: بدانید که من پیغمبر خدا هستم و خداوند مرا بر بندگان خود فرستاده تا آنان را به اسلام فراخوانم و قرآن را بر من نازل کرده و حلال و حرام را در آن بیان کرده است.

حضرت آنگاه آیاتی از قرآن برای آنان خواند و سپس ایشان را به اسلام دعوت کرد و گفت: سخن او بهتر است از هم‌پیمانی با قریش و پیشنهاد کرد که به او ایمان آورید و از دین وی پیروی کنید.

ابو الحَیسر مشتی خاک بر او زد و گفت: این سخنان در حد تو نیست، بگذار به کاری که آمده‌ایم مشغول شویم و آن را به سرانجام رسانیم.

ایاس خاموش ماند و چیزی نگفت، ولی بعد از آن، پنهانی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و اسلام را پذیرفت و چون به مدینه بازگشتند، اسلام خود را پنهان می‌داشت تا آن که وفات یافت. (۱) و کسانی که از قبیله‌اش می‌گفتند که در حال مرگ پیوسته تهلیل، تکبیر، تحمید و تسبیح پروردگار می‌گفت تا درگذشت و شک نداشتند که او مسلمان مرده است. (۲) ب) حکایت مسلمان شدن سوید بن الصامت

سوید برای انجام حج و عمره به مکه آمده بود، او مردی هنرمند و کامل بود و شعر نیکو می‌سرود و از حکمت و دیگر علوم آگاهی داشت. چون پیامبر خبر ورود او را به مکه شنید، نزد وی رفته، به اسلام دعوتش کرد و گفت: ای سوید، من پیغمبر خدا هستم و پروردگارم مرا بر همه آدمیان مبعوث کرده است. سوید که از سخنان لقمان حکیم بسیار می‌دانست (و مجله‌ای از سخنان لقمان به همراه داشت)، چون دید که پیامبر او را از نزول قرآن خبر داد، گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، مگر این قرآن که به تو نازل شده، همچون سخنان لقمان حکیم است و من از آن بسیار به یاد دارم. پیامبر فرمود:

۱- رضیع‌الدین اسحاق‌بن محمد همدانی، سیرهٔ رسول اللّه، تهران، انتشارات خوارزمی، ج ۱، ص ۴۲۵

۲- سیرهٔالنبی، ج ۲، صص ۳۶ و ۳۷ به نقل تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۶۴ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۹

ص: ۱۵۷

چیزی از آن بگو. سوید از آن‌چه که یاد داشت، چیزی خواند. پیامبر فرمود: ای سوید، این سخنان نیکو است، اما آنچه که با من است نیکوتر است و بهتر؛ زیرا قرآن کلام خدا است. در آن، بیان همه‌چیز آمده است و راه راست و هویت و نجات خلق را به خدا نشان داده است. سوید گفت: ای محمد، بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله چند آیه از قرآن خواند و سوید را به اسلام دعوت کرد. سوید را از نظم قرآن خوش‌آمد و گفت: من هرگز بدین زیبایی سخنی نشنیده‌ام و بدانست که کلام حق است و پیامبر صادق، و اسلام به دل گرفت ولی آشکار نکرد. (۱) و چندی بعد در جنگی که در مدینه، میان اوس و خزرج رخ داد، شرکت کرد و کشته شد. (۲) چند نکته از این حادثه:

۱. مردم مدینه در اثر مجاورت با یهودیان و مسیحیان، از اندیشه‌های دینی آشنایی داشتند. اگرچه بسیاری از آنان بت‌پرست بودند، لیکن کسانی نیز بودند که به دنبال یافتن حقیقت می‌رفتند.

۲. سوید جمله‌ای از گفتار لقمان را همراه داشته، که بنابر نقل‌هایی (۳) آن را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشان داده است و این نشانه آن است که مردمانی از مدینه، با گفته حکما آشنا بوده‌اند.

۳. از این‌که پیامبر خدا آن گفته‌ها را تأیید کرد و گفته‌های لقمان را نیکو و قرآن را نیکوتر شمرد، دانسته می‌شود که انتساب آن مجله به لقمان و یا اکثر آن، صحیح بوده است.

۵. ایمان آوردن سران قبایل

از جمله عوامل پیشرفت سریع اسلام در یثرب، ایمان آوردند سران طوایف و قبایل بود؛ یعنی ابتدا سران و به تبع آن، بقیه مردم ایمان آوردند و مقاومتی از جانب افراد عادی در مقابله با مسلمانان صورت نگرفت. برخلاف مکه که ابتدا بیشترین افراد مسلمان از جوانان و طبقه متوسط بود و اشراف و سران قبایل، در نهایتِ عناد و خصومت با اسلام و پیامبر برخورد کردند.

بر این اساس، تاریخ در مورد ایمان آوردن نخستین گروه از مردمان مدینه، چنین نگاشته است:

در سال بعد که قافله حُجاج از مدینه آمدند، دوازده تن از رؤسای انصار به اتفاق عزم رسیدن به حضور پیغمبر خدا کردند که در عقبه اولی سید صلی الله علیه و آله را بیافتند و با وی بیعت کردند و بعد که به مدینه بازگشتند اسلام در هر قبیله‌ای از اهل مدینه و مردم

۱- سیرهٔ رسول اللّه، ج ۱، ص ۴۲۴ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۹

۲- سیرهٔ ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۷

۳- سیرهٔ ابن هشام، ج ۲، ص ۶۸

ص: ۱۵۸

شهر آشکار گشت.

و شاهد بر این‌گونه اسلام آوردن طایفه بنی‌عبدالاشهل است:

پیامبر مصعب‌بن عمیر را همراه آنان به مدینه فرستاد و برخی اسلام آوردن بنی عبدالاشهل را (که از طوایف بزرگ اطراف مدینه بود) از موفقیت‌های مصعب می‌دانند و چنین نقل کرده‌اند که:

روزی مصعب‌بن عمیر همراه اسعدبن زراره، برای تبلیغ اسلام به میان آن قبیله رفتند. سعد بن معاذ و اسیدبن حُضیر را، که از مِهتران قبیله بودند، به اسلام دعوت کردند و چون سعدبن معاذ به میان قبیله خود بازگشت، گفت: ای قوم، مرا در میان خود چگونه می‌یابید؟ گفتند: تو مخدوم و بزرگ مایی و فاضل‌ترین و بهترینِ قومی. حکم تو بر ما نافذ است و هرچه فرمایی طاعت تو بر ما واجب. آنگاه سعد بانگ برآورده، گفت:

ای قوم، بدانید که من مسلمان شده‌ام و به دین محمد صلی الله علیه و آله آمده‌ام و سوگند خورده‌ام که با شما سخن نگویم مگر به خدا و پیامبر وی ایمان آورید و به دین محمد درآیید. چون سعد چنین گفت، هنوز شب فرا نرسیده بود که مردم قبیله از زن و مرد همگی ایمان آوردند. (۱) نتیجه آن‌که از مقایسه شیوه برخورد بزرگان و سران قبایل یثرب با فرستاده پیامبر اسلام و برخورد سران قریش با آن حضرت، روشن می‌شود که یکی از عوامل تسریع در گسترش اسلام در یثرب، هماهنگی و انعطاف‌پذیری بزرگان قبایل این شهر بود.

از جمله عوامل پیشرفت سریع اسلام در یثرب، ایمان آوردند سران طوایف و قبایل بود؛ یعنی ابتدا سران و به تبع آن، بقیه مردم ایمان آوردند و مقاومتی از جانب افراد عادی در مقابله با مسلمانان صورت نگرفت.

اختلاف نژاد

آنچه در علم انساب عرب آمده، این است که همه قبایل عرب ساکن جزیرهٔالعرب به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شدند؛ یکی عرب جنوبی و قحطانی که عرب اصیل خوانده می‌شدند و دیگری عرب عدنانی و شمالی. هریک از این دو قبیله دارای ویژگی‌هایی است که در انتخاب نوع زندگی و اندیشه و گرایش‌های آنان مؤثر است.

۱- سیرهٔ رسول اللّه، ص ۴۳۷ و ۴۳۶

ص: ۱۵۹

نژاد اوس و خزرج

در این‌که نژاد دو طایفه مهم مدینه؛ یعنی اوس و خزرج، از عرب قحطانی و یمنی است، جای تردید نیست، لیکن در چگونگی این مهاجرت به مدینه، اختلاف نظریه وجود دارد و شاید سخن ازرقی در «اخبار مکه» را نزدیک‌ترین قول به واقعیت دانست که می‌نویسد:

«چون ثعلبهٔبن عمروبن عامر شنیده بود که سد مأرب در اثر سیل عرم از میان خواهد رفت، تمام اموال و املاکش را فروخت و با فرزندان و اقوام خویش یمن را ترک کرد و از شهری به شهری می‌رفت تا آن‌که به ناحیه مکه رسید و با قبیله جُرهم درگیر شد و بعد از سه روز جنگ، آنان را شکست داد و در مکه و اطراف آن سکنی گزیدند و بعد از سالی، تبی دامن‌گیرشان شد که پیش‌تر از این تب چیزی نمی‌دانستند و آن را نمی‌شناختند. پیری را خواستند و شرح حال خود به او گفتند و از رنجی که به آنان رسیده بود، شکایت کردند. او به آنان گفت: از این رنجی که به شما رسیده، به من نیز رسیده است و این دردی است که در این ناحیه گسترده و بیماری فراگیر است. از چاره آن پرسیدند، گفت: در کوچیدن است ... آنان‌که قصد ماندگاری در سرزمینی مرطوب، خوش آب و هوا و پرنعمت را دارند، به یثرب؛ سرزمین خرما کوچ کنند. اوس و خزرج به آن‌جا رفتند.

حسان‌بن ثابت در شعری، جدا شدن سه طایفه بزرگ یمنی به «خزاعه» و «اوس و خزرج» و «غسانی» می‌شود که در سه منطقه سکونت کردند، خزاعه در مکه، اوس و خزرج در مدینه و غسان در شام. (۱) از گزارش فوق و منابع بسیار دیگر، برمی‌آید که دو طایفه بزرگ مدینه، از اعراب قحطانی و اصیل عرب و منسوب به أزْد هستند.

نژاد قریش

جدّ فرضی قبایل شمال عربستان عدنان است. پسر عدنان، معد و پسر معد نزار بوده است. به همین جهت قبایل شمالی را، در مقابل جنوبیِ قحطانی، علاوه بر عدنان، قبایل معد و نزار نیز خوانده‌اند.

و یکی از تقسیمات قیس دسته قبائل عیلان بوده است و این دسته، اهمیتشان به‌قدری است که گاهی تمام گروه قبایل شمالی را دربرابر قحطانی‌ها گروه قیس خوانده‌اند ... از دسته‌های بزرگ دیگر مضر خندف است که شامل شاخه‌های هذیل و تمیم و کنانه بود و قریش از بطون

۱- اخبار مکه، ازرقی، قم، منشورات رضی، ج ۱، ص ۹۴

ص: ۱۶۰

کنانه است. (۱) اختلاف میان دو تیره مهم عرب قحطانی و عدنانی، ریشه در گذشته‌های دور دارد؛ چنان‌که گفته شد، از زمانی که سد مأرب فرو ریخت و عرب جنوب کوچید و در ناحیه مکه با عرب شمالی درگیر و بر آنان چیره شد تا زمان ظهور اسلام و دوران خلفای چهارگانه، تا عهد اموی و عباسی و شاید گذشته ایمان انصار در از خودگذشتگی، در حفاظت از جان پیامبر، در آغاز کار کینه و دشمنی دیرینه آن‌ها با عدنانی موجب گشت که تا سر حد جان در دفاع از پیامبر و دین تازه اصرار بورزد. و این نکته مهم قابل توجه بوده و متأسفانه مورد غفلت واقع شده است. باید گفت بیشترین جنگی که از سوی اعراب بر پیامبر تحمیل شد و در مقابل اسلام مقاومتی صورت پذیرفت، از جانب قبایل عدنانی است و پس از قریش که خود سرکرده مخالفان و پرچمداران مبارزه با اسلام بودند، طوایفی چون هوازَن با همکاری نصر و جُشم و بنی‌هلال، که جملگی از عرب عدنانی بودند، جنگ حنین را به‌وجود آوردند و طایفه بنی‌سلیم غزوه بنی سلیم را بعد از جنگ بدر به‌وجود آوردند و قبیله هذیل نیز واقعه رجیع را در سال سوم آفریدند و طایفه بنی‌سلیم حادثه بئر مؤونه را به‌وجود آوردند و طایفه بنی غطفان از شاخه قیس بن عیلان هم‌پیمان بزرگ قریش در به‌وجود آوردن جنگ احزاب بودند.

حاصل آن‌که، آنان که به ستیزه‌جویی با اسلام برخاستند، از عرب قحطانی و آنان که بیشتر در خدمت اسلام درآمدند عرب عدنانی بودند و این کشمکش‌های نژادی و قومی در دنیای عصبیت جاهلیت عرب، در تعیین گرایش‌ها بی‌اثر نبوده است. اگرچه علت تامّه نبوده، ولی آنچه که قابل توجه است این است که نه در قرآن و نه در سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشانه‌ای از این‌که در اسلام برای پیشرفت امور از این تمایلات استفاده شده باشد وجود ندارد، بلکه الغای آن شده و محور را تقوی و ایمان معرفی نموده است. ولی بعدها در عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس از آن سوء استفاده نمودند، چنان‌که گفته‌اند: معاویه خلیفه اول اموی و پسرش یزید مال زیادی خرج کردند تا قبایل قضاعه را وادار سازند که از انتساب به یمن و قحطان چشم‌پوشی نمایند و خود را به معد و عدنان منتسب سازند، ولی بیشتر این قبایل این پیشنهاد را نپذیرفتند. (۲)

۱- دتر عباس زریاب خوئی، بزم آورد، تهران، انتشارات علمی، ص ۲۴۱

۲- دکتر عباس زریا خوئی، بزم آورد، تهران، انتشارات علمی، ص ۲۴۰

ص: ۱۶۱

پی‌نوشت‌ها

ص: ۱۶۲

نقدهای کشیش مسلمان شده پرتغالی بر نوشته یک کشیش ضد اسلام در اواخر دوره صفوی

مباحثی که میان میر سید احمد علوی و کشیشان مسیحی در قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم روی داده، بی تردید از دقیق‌ترین مباحثی است که میان مسلمانان و مسیحیان رخ داده و اسنادی از آن برجای مانده است. این داستان همچنان ادامه یافته و بخشی از آن به نیم قرن پس از آن کشیده شده است؛ زیرا «فلیپ» نامی که نقدی بر دیدگاه‌های سید احمد نوشته بود، مورد انتقاد یک کشیش مسلمان شده پرتغالی قرار گرفت که شاید چهل سال یا اندکی بیشتر، در اصفهان اقامت داشت. زمانی برای تبلیغ مسیحیت و پس از مسلمان شدن، به کار مترجمی در دربار و نشر علوم اسلامی و نقد مسیحیت. گفتنی است وی تا چند سال پس از سقوط صفویه، همچنان در اصفهان زندگی می‌کرد.

در داستان زیر سه شخصیت داریم:

نخست، میر سید احمد علوی، که کتابش مورد نقد فلیپ قرار گرفته است.

دوم، فلیپ پادری که ردّیه‌ای بر کتاب «مصقل صفا» ی سید احمد نوشته و در سال ۱۶۳۱ میلادی در رم به چاپ رسانده است.

سوم، علی قلی جدید الاسلام یا آنتونیو دوژزو، یک کشیش پرتغالی که به اصفهان آمده بود تا یک مرکز تبشیری را اداره کند، اما خودش به اسلام گروید و نقدی بر فلیپ نوشت. این نقد در کتاب «سیف المؤمنین فی قتال المشرکین»، که در اصل ترجمه و نقد سفر پیدایش تورات

ص: ۱۶۳

است، درج گردید. اکنون ما، در مقدمه کتاب یاد شده، شرح حالی از جناب آنتونیو به دست داده‌ایم و دیگر آن مطالب را تکرار نمی‌کنیم.

کاری که در اینجا انجام داده‌ایم، استخراج این نقدهاست، که پس از مقدمه خواهد آمد.

اکنون لازم است در باره میر سید احمد و نقد فلیپ، توضیحات مختصری ارائه کنیم:

شگفتی این نقد، تنها از آن روست نیست که ما با یکی از نخستین آثار انتقادی غرب نسبت به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا می‌شویم، بلکه مهم‌تر از آن، پاسخ‌ها است که آن‌ها نیز از سوی یک کشیش مسلمان داده شده، کسی که فرهنگ شیعه را در اصفهان به روشنی دریافته و بر آن اساس به پاسخ‌گویی به انتقادهای فلیپ پرداخته است.

میر سید احمد علوی (م حوالی ۱۰۶۰ ق.) عالم، فیلسوف و داماد میر داماد، سه کتاب و رساله در نقد یهودیت و مسیحیت داشته است که عبارت‌اند از: «صواعق رحمان»، «لوامع ربانی» و «مصقل صفا».

مهم‌ترین این آثار، مصقل صفا است که به کوشش استاد حامد ناجی، همراه با مقدمه‌ای در باره این اثر، در سال ۱۳۷۳ ش. به چاپ رسیده است.

کتاب «مصقل صفا»، در رد بر کتاب «منتخب آینه حق نما» است که اصل آن؛ یعنی خود «آینه حق نما» از فرانسیس گزاویه (م ۱۶۱۷ م.) و منتخب آن از شیرو نیمو سوایر است. منتخب آن کتاب را، در سال ۱۰۳۲، دو نفر از مبلّغان مسیحی به نام‌های پادری جُوان و بریو، که از هند به ایران آمدند، در اختیار میر سید احمد قرار دادند.

وی با دیدن آن کتاب، به نقد آن پرداخت که آن نقد همین کتابِ «مصقل صفا در تجلیه آینه حق نما در ردّ تثلیث نصار» است.

مسیحیان چندین رد بر کتاب «مصقل صفا» نوشتند؛ از آن جمله «آلایش‌های مصقل صفا» بود. شخصی به نام «بناو مالوالیو» هم کتابی بر ضد مصقل صفا نوشت که نسخه‌ای از آن در کتابخانه سن‌پترزبورگ موجود است.

نقد دیگری را «فلیپ گواد گنولی» با نام Religione A pologia pro Christiana نوشت. نقد یاد شده در سال ۱۰۴۱/ ۱۶۳۱ در رم به چاپ رسید. این‌که میر سید احمد این کتاب را دیده است یا نه، آگاهی دقیق نداریم و تنها می‌دانیم که «رساله شرح دیباچه مصقل صفا» در نقد یکی از آن پاسخ‌ها است. (۱)

۱- بنگرید به مقدمه مصقل صفا، صص ۶۲- ۶۱ چهره مسیح در ادبیات فارسی، قمر آرین، ص ۱۵۹

ص: ۱۶۴

آنچه که علی قلی جدید الاسلام ملاحظه و نقد کرده، همین کتاب فلیپ پادری بوده است. وی از اطلاعات آن کتاب چنین به دست آورده که اثر یاد شده در رد میر سید احمد علوی است. اما این‌که خودش کتاب میر سید احمد را دیده یا نه، آگاهی نداریم. علی قلی، ضمن ترجمه و نقد سفر پیدایش تورات و نیز در بخش‌هایی از کتاب «هدایهٔ الضالّین» به نقد نوشته‌های فلیپ پادری پرداخته است.

علی قلی، صرف نظر از هدفی که برای نقد و ترجمه تورات داشته، از همان ابتدا بنا را بر آن گذاشته است تا به نقد مطالب فلیپ که در باره «پیامبر و قرآن» بوده بپردازد و لذا می‌گوید: «چون در ابتدای این مدعا وعده کرده‌ایم تهمت‌هایی را که فلیپ ملعون، در آن عبارت او که ترجمه کرده‌ایم، یک یک را به‌شماره در آورده، رد و باطل سازیم، مناسب است از برای آن‌که خلاف وعده نشود به این کار اقدام بورزیم.»

علی قلی در باره خودِ فلیپ می‌نویسد:

«این فلیپ ... بعد از آن‌که به اعتقاد خود، علم عربیت را تحصیل کرد، به روم رفت. ریم پاپایِ زندیق او را استاد و معلم زبان عربی و ردیه نویس به اسلام لقب داد و مبلغ عمده‌ای از این جهت، برای او وظیفه قرار داد». به نظر علی قلی، هدف پاپ از تقویت فلیپ و چاپ کتاب وی آن بوده است که «به توسط مکر و افتراهای پادری فلیپ مردود، تمام ایران و روم و هند بلکه دیار مغرب و اوزبکیه و غیره را اضلال نموده، همه را در زیر فرمان» درآورد.

وی در جای دیگری از این کتاب، ضمن اشاره به کارهایی که نصارا بر ضدّ اسلام انجام داده‌اند، می‌نویسد: «از آن جمله فلیپ پادریِ نامی، در ردی که به دین اسلام، به زبان لاتین نوشته و در میان نصارا منتشر کرده است، از برای آن‌که نصارا رساله او را مطالعه کرده، بر ضعف دین اسلام آگاه گردند و در اعتقادی که به قوت تمام، به دین ثلاثه دارند سست و ضعیف نشوند». و سپس اشاره به اقدام خود در نقد کتاب فلیپ کرده، می‌گوید: ما «در اینجا نقل می‌کنم از برای آن‌که هم عداوت و عناد آن ملعون و سایر نصارا نسبت به دین اسلام و اهل آن ثابت شود و هم از سستی خیال‌های پا در هوای او قوّت و حقیّت دین اسلام ظاهر و هویدا گردد».

وی به‌طور معمول، از فصول و ابواب مختلف کتاب فلیپ یاد کرده و مطالب را نقل و سپس نقد می‌کند. برای نمونه در باره موردی می‌نویسد:

«پادری فلیپ، در فصل اوّل باب دهم کتاب خود، که به رد نبوّت و دین آن جناب

ص: ۱۶۵

نوشته است، در باره آن حضرت نقل مجهولی کرده، مزخرف چند بر قالب زده است و با وصف آن که معلوم نیست که این نقل را از کجا پیدا کرده است و از نقل او معلوم می‌شود که هیچ ربطی به عربی و معنی آن نداشته است، نصارا را گمان آن است که بسیار هنر کرده است که این رد را نوشته است».

علی قلی درکتاب «هدایهٔ الضالّین»، در باره فلیپ پادری می‌نویسد: «چنانچه فلیپ پادریِ ملعون در فصل چهلم کتابی که به ردّ مذهب اسلام در جواب ردّی که سیادت و فضیلت پناه مرحمت و غفران دستگاه میر سید احمدبن زین العابدین علوی بر دین نصارا نوشته بود، به فرمان ریم پاپا نوشته است؛ اوّلا:

به لغت لاتین و بعد از آن به عربی ترجمه کرده، به ایران فرستاده است و این کمینه، جواب آن را به لغت لاتین نوشته‌ام و بعد از اتمام این کتاب، اراده آن است که به توفیق الهی او را ترجمه کنم.» (۱) اشاره دیگر او به این است که نصارا کتاب فلیپ را به ایران فرستاده‌اند تا به هر حال، پاسخی به نوشته‌های سید احمد علوی باشد. علی قلی در این باره می‌نویسد: «پس شرمندگی نصارا از بالای فلیپ و شرمندگی او از بالای ایشان که این کتاب آن ملعون را به ایران فرستاده‌اند؛ زیرا که آنچه ایشان در نظر داشتند که به این کتاب ردّ دین اسلام کرده، او را در نظرهای مردم خفیف نمایند، از این کتاب به عمل نیامد، بلکه بد مذهبی ایشان به همه مردمی که از باطل بودن مذهب ایشان مطلع نبودند، از فرستادن این کتاب ظاهر و هویدا گردانید.»

وی همچنین در باره کتاب فلیپ می‌نویسد: «این فلیپ پادری ملعون، با وجود آن‌که مدعی او، یک نفر از علمای اسلام؛ یعنی مرحوم احمدبن زین العابدین علوی است که از نواده‌های مرحوم میرداماد بود (۲) و چون آن مرحوم رد بر دین نصارا نوشته بود، این ملعون در برابر او از غرض و عناد جرأت بر نوشتن تهمت‌های چنینی کرده است».

وی از موردی دیگر، از «فصل ششم و هفتم کتاب» فلیپ یاد کرده که اختصاص به «ردّ قرآن مجید» داشته است. علی قلی تأکید می‌کند که «فلیپ پادری این کتاب را، برای آن‌که به میان اسلام فرستاده شود، ساخته است».

پاسخ‌های علی قلی، در ردّ نوشته‌های فلیپ پادری، در بیشتر موارد جالب و قابل توجه است. وی از روش‌هایی که در مدرسه اصفهان آموخته، به خوبی استفاده کرده و نهایت تلاش خود را برای روشنگری به کار برده است. برخی از پاسخ‌های وی نقضی و

۱- هدایهٔالضالین، نسخه مرعشی، برگ ۱۰۱- ر. وی در طی ده برگ به نقل و رد مطالب فلیپ پادری پرداخته است.

۲- احمدبن زین العابدین علوی داماد میرداماد بوده نه از نواده‌های او.

ص: ۱۶۶

برخی حَلّی است و از این جهت، استادانه رفتار می‌کند. وی پاره‌ای از اشکالات مؤلف را بدانسان پاسخ می‌دهد که این‌ها بر اساس روایات اهل سنت است نه روایات اهل بیت، و به همین دلیل، قابل قبول نیست.

برای نمونه، در مورد روایت غرانیق، که فلیپ پادری آورده، می‌نویسد:

«ما اولًا می‌گوییم تفاسیرِ این آیات را که فلیپ پادری می‌گوید که به این نحو در کتب اهل اسلام دیده‌ایم، اگر راست می‌گوید، آن تفسیر سنیان خواهد بود».

در مورد دیگر نیز می‌نویسد: «اما می‌دانم که نصارا در این وقت خواهند گفت این عبارتی که دلالت بر این می‌کند که حوّا از دنده آدم خلق شده است، چنان نیست که همین در کتاب ما باشد، بلکه در همه کتب اهل سنّت، که امّت پیغمبر شُمایند، چنین عبارتی هست و در بعضی احادیثِ شما نیز این معنی مذکور است.

جواب می‌گوییم که آنچه در کتب اهل سنّت در این باب نقل شده است، به اعتبار آن است که چون ایشان به امامان و مقتدایان بر حق دین پیغمبر ما کافر شده‌اند و از نور هدایت خاندان علوم ربّانی دور افتاده‌اند، هر چه در این باب نوشته‌اند، از کتب شما که مایه همه فسادهایند بیرون آورده‌اند و اگر در نادری از احادیث ائمه ما اشاره به این معنی شده باشد، نه از آن راه است که پیشوایان دین محمد صلی الله علیه و آله یعنی ائمه معصومین علیهم السلام و متابعان ایشان بر این اعتقاد بوده‌اند، بلکه بنابر تقیّه این را فرموده باشند، یا علمای اهل سنت که دشمنان ما شیعیان‌اند، از برای قوت غلط مذهب خود از زبان ایشان آن را نقل کرده‌اند و اگر نه در مذهب شیعه، بنابر اسنادی که از پیشوایان دین خود، که همه حامل علوم ربّانی‌اند، در دست دارند اتفاقی است که این معنا افترایی است که به خدا و انبیای آن سبحانه بسته‌اند؛ زیرا که خلقت حوّا نه از استخوان و گوشت آدم است بلکه از تتمه گل دنده آدم آفریده شده است و می‌شود که این عبارت به این معنی در تورات بوده باشد.»

البته ادبیات نقدی علی قلی، تند است و معمولًا با کلماتی چون «ملعون» به استقبال از فلیپ پادری می‌رود.

در اینجا بر روال کتاب، مواردی را که در نقد فلیپ بوده گزارش خواهیم کرد.

حدیث معراج و جسم بودن خداوند

از نخستین مطالبی که فلیپ پادری، به تصور خود، به عنوان اشکال مطرح کرده،

ص: ۱۶۷

این است که بر اساس برخی از نقل‌هایی که در معراج آمده، خداوند باید جسم تصور شده باشد؛ زیرا طبق آن نقل‌ها «محمد، خدا را جسم می‌دانست» «چراکه از برای آن سبحانه و تعالی مکان ثابت کرده است و زبان نیز قرار داده است؛ زیراکه گفته است که این قرآن من کلام خداست که برای هدایت جن و انس به من نازل شده است».

علی قلی ادامه می‌دهد آنچه مستند وی قرار گرفته «حدیثی را که اهل سنت در کتب خود نوشته‌اند، شاهد می‌آورد» آنجا که رسول فرموده: «در وقتی که به قدر قاب قوسین رسیدم، ربّ الارباب دست خود را در بالای من گذاشت و در آن وقت سردی در پشت خود احساس کردم». فلیپ پادری پس از آن نوشته است: «از اینجا ثابت است که محمّد عربی، خدا را جسم می‌دانسته است.»

علی قلی اشاره به مواردی می‌کند که شبیه این در آثار مسیحیان هست و «حکمای نصارا» آن‌ها را تأویل می‌کنند. به همان قیاس این احادیث هم «قابل تأویل هستند». اما نکته دیگر این است که «این حدیث در نزد اهل حق؛ یعنی شیعیان علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام صحّت ندارد».

حال فرض کنیم که در آثار شیعه هم بود، نباید «نصارا طعنه بر دین اسلام بزنند» زیرا آثار خود آنان مملو از این قبیل کلمات است که حاوی تجسیم می‌باشد. بنابراین، بهتر است فلیپ پادری و نصارا «اوّل چشم باز کرده عیب خود را ببینند، بعد از آن اگر آن عیب خود را علاج توانستند کرد، آن وقت متوجه عیب‌جویی دیگران بشوند». در آن وقت، «هر جوابی که برای این کفرها می‌گویند همان را جواب اهل اسلام بدانند و مِن بعد دهان خود را به قفل شرمندگی بسته هرزه‌گویی نکنند».

ادعای فلیپ در خلط قرآن میان مریم خواهر موسی با مریم مادر عیسی

اشکال دیگری که فلیپ با توجه به آیه: یا أُخْتَ هارُونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ ... کرده، این است که «محمد صلی الله علیه و آله این مریم مادر حضرت عیسی را به مریم خواهر حضرت موسی اشتباه کرده، این را داخل کتاب خود نموده است؛ زیرا که این حضرت مریم خواهر آن هارون نبود، بلکه مابین این مریم و آن مریم که خواهر هارون بود، مدت طویلی فاصله شده بود».

پاسخ علی قلی اشاره به آن است که چون این در سلسله انساب به آنجا می‌رسد، قرآن چنین خطاب کرده و همین ماجرا در باره «اخنوخی و لامکی در سلسله شیث»

ص: ۱۶۸

صادق است که در تورات تکرار شده است؛ یعنی «با وجود آن‌که هر کدام از یک سلسله جدایی‌اند» آن‌ها را پسران قابیل نامیده‌اند. وی مرض عمده «فلیپ پادری» را در اظهار این قبیل هرزه‌گویی‌ها «نادانی و کفر و عناد و جاهلی او» می‌داند که اینچنین «اسناد اشتباه به آن خاتم الانبیایی که همه انبیا خوشه چین خرمن دانش او بوده‌اند، داده است».

محمّد صلی الله علیه و آله ضد شرک یا مروّج آن!

علی قلی از فصل اول، از باب دومِ کتاب فلیپ پادری، مطلبی را نقل کرده که به بسیار مضحک به نظر می‌رسد. وی می گوید: فلیپ پادری در نخستین انتقادی که در فصل مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن حضرت وارد کرده این است که «محمدِ عرب، دینی اختراع کرده است که در آن دین منع از بت پرستی می کند و امر می‌نماید که خدا را به یگانگی بپرستند و اما در آن ضمن، تعلیم بت‌پرستی فرموده است؛ زیرا که فرمان داده است که روز جمعه را تعظیم نمایند و حکم کرده است که در آن روز به دستور بت‌پرستان قدیم، همه مردم؛ چه زن و چه مرد، از هر لباسی خود را عریان کرده با هم رقاصی بکنند».

اما این‌که فلیپ با چه استدلالی تمایل محمد صلی الله علیه و آله را به بت پرستی نشان داده، آن است که وی ضمن تعلیم این مطلب به مردم که بگویند «لَما إِلَهَ إِلا ـ اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، «خود را شریک خدا قرار داده است؛ زیرا که این کلمه، این معنی دارد که نیست معبودی سزای پرستش، به غیر از خدا و محمد که گفته می‌شود پیامبر خدا».

نخستین انتقاد علی قلی عدم ذکر منبع توسط فلیپ است دایر بر این که «آن پادری ... نمی گوید در کدام کتاب این را فرموده»؛ یعنی فلیپ مأخذ خود را بیان نکرده است.

شگفتی علی قلی از آن است که فلیپ با این‌که مدت‌ها وقت «صرف یاد گرفتن لغت عربی نموده است» تا «متشابهات قرآن و احادیث» را بفهمد و از طریق آن‌ها «رد بر دین اسلام بنویسد» گرفتار چنین اشتباه فاحشی شده و «تهمتی به این عظمت و مزخرفی به این رسوایی را قالب زده است».

باید از فلیپ پرسید: «در کجا مذکور است آن حکمی که حضرت محمد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله کرده است که در روز جمعه زنان و مردان عریان شده باهم برقصند؟» علی قلی می گوید: این «فلیپ پادری به مرتبه‌ای خود را عربی‌دان قیاس کرده است که فصاحت قرآن مجید را انکار کرده» و با این حال، گرفتار چنین اشتباه فاحشی شده است. همین

ص: ۱۶۹

یک نمونه که روشن نیست از روی چه عبارتی آن را به تصور خود ترجمه کرده است «از برای اثبات عربی ندانستن او» کافی است. یک مورد واضح از نادانی وی نسبت به زبان عربی، همین نکته‌ای است که در باره شعار «لَا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، نوشته و گفته است: محمد با این که مردم را از شرک پرهیز می‌دهد، در این جمله، خود را شریک خداوند قرار داده است! از این برداشت وی «عربی ندانستن و پوچ گفتن این پادری ظاهر و هویدا می‌شود». پرسش علی قلی این است که از کجای این جمله مفهوم می‌شود که محمّد صلی الله علیه و آله خود را شریک خداوند قرار داده است؟ «هر کسی که فی‌الجمله عربی می‌داند هویدا است که هر گاه جزء اول از این دو کلمه، دلالت بر این بکند که نیست معبودی سزای پرستش مگر یک خدا، مشخص است که محمد صلی الله علیه و آله خدا نمی‌تواند بود؛ زیرا که اگر آن حضرت را کسی خدا بداند، پس به دو خدا قایل خواهد بود و چون این تعدّد خدا از اول آن کلمه، که دلالت کرد بر این‌که نیست خدا مگر یک خدا، نفی شده است». علی قلی احتمال می‌دهد وی در حدی بوده است که معنای این جمله را بفهمد، اما به احتمال، یک «حرف واو را اضافه کرده است از برای آن‌که استدلال او درست بیاید؛ زیرا که به انضمام آن اضافه، این معنی فهمیده می‌شود که نیست خدایی مگر یک خدا و محمد، پس محمد هم خودش را خدا دانسته است که مردم را به گفتن این کلمه امر نموده است».

پرسش علی قلی این است که در کدام کتاب از منابع اسلامی، در میان این دو جمله «واو» بوده است. روشن است که «همه کس می‌دانند که این کلمه طیبه آن واو را ندارد». به علاوه که وصف محمد به «کلمه رسول اللّه» خود نشان می‌دهد که سخن پادری «خیال محض افترا و حیله شیطانی است».

باور علی قلی این است که وی در خواندن متون عربی دچار مشکل شده و از نشان‌های آن عدم تلفظ دقیق اسلامی «پدر و مادر و اولاد و ازواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله» است؛ به‌طوری که «عبداللّه را عبد الیا و آمنه را ایمیا و خدیجه را غدیضه و فاطمه را فاطمات و زینب را زاینب و امّ کلثوم را اومی‌کلت و قاسم را کازیم نوشته است».

همان‌طور که خواهیم دید، وی پس از این هم، مرتب از این قبیل ایرادها بر فلیپ وارد می‌کند.

ص: ۱۷۰

فلیپ و آیه ... وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ ...

علی قلی اشاره می‌کند که فلیپ «در فصل ششم و هفتم همان کتاب ردّ مذکور، در بابی که او را به رد قرآن مجید موسوم کرده است» مطالبی در نقد قرآن دارد؛ از جمله این نقدها آن است که می‌گوید، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قرآن آورده است «که تأویل این کتاب را هیچ کس نمی‌داند به غیر از خدا، پس بنابر این هیچ فایده از این کتاب برای امت او حاصل نمی‌تواند شد.» اشکال مهم فلیپ در کتابش آن است که «از برای ثبوت مدّعای خود آیه: ... وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ ... را در آن کتاب نقش کرده، ترجمه آن را نوشته است که هیچ کس نمی‌داند تأویل قرآن را به غیر از خدا، و الراسخون فی العلم را انداخته است، از برای آن‌که مدّعای خود را به ثبوت برساند». علی قلی به طنز می‌نویسد: «حکایت این پادری مثل آن قلندری است که می‌گفت: من از قرآن همین یک آیه را خوشم آمده است:

لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ ...؛ شخصی به او گفت که تتمه این آیه را هم بخوان که وَ أَنْتُمْ سُکاری. آن قلندر گفت که، من حافظ قرآن نیستم که همه قرآن را باید دانسته باشم، همین یک آیه که برای من به کار می‌آید، مرا کافی است. پس این فلیپ پادری آیه ... وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ ...

راکه به کارش می‌آمد در کتاب خود نقش کرده است و تتمه را که و الراسخون فی العلم است، چون نفی اثبات مدعای او را می‌کرد انداخته است».

اما این اشکال «که و الراسخون فی العلم ربطی به ما قبل خود ندارد، بلکه ابتدای سخن است» و شاهدش آن که «در قرآن‌های شما در سر لفظ إلّا اللّه میم سرخی که علامت وقفِ لازم است نوشته شده است» هم به نظر علی قلی وارد نیست؛ زیرا «این نحو قرائت از طریقه سنیان است» و اینان «چون تأویل قرآن را از امامان ما که راسخون در علم‌اند، نپرسیده‌اند و یاد نگرفته‌اند، به ظاهر آیات قرآن عمل می‌کنند و محکم و متشابه قرآن را از هم فرق نمی‌نمایند». بنابراین، «این فلیپ پادری ملعون، هرگاه این آیه قرآن را موافق سنیان» «فهمیده باشد کی درست است که با طایفه شیعه امامیه که سنی را نیز مثل نصارا بر باطل می‌دانند، بحث بکند»؟

فلیپ پادری و آیه فَوَجَدَکَ ضالًّا فَهَدَی

اشکال دیگر فلیپ پادری بر اساس آیات: أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی* وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی* وَ وَجَدَکَ عائِلًا

ص: ۱۷۱

فَأَغْنی این است که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر نبوده است «چون محمد پیش از هدایت گمراه بود!» و چنین کسی «قابل پیغمبری نیست؛ زیرا که پیغمبر باید که هرگز گمراه نباشد». به نظر وی و در یک پاسخ نقضی «اگر این استدلال از این آیات قرآن به پیغمبر نبودن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌کند درست باشد، لازم می‌آید که حضرت ابراهیم نیز پیغمبر خدا نبوده دین آن جناب باطل شده باشد و در این صورت نه تنها دین نصارا بلکه دین حضرت موسی نیز باطل خواهد بود»؛ چرا که در کتاب مقدس هم آیاتی در باره گمراهی ابراهیم پیش از نبوت وجود دارد.

هر تأویل و توجیهی برای آن آیات کردند، برای این آیات قرآنی هم بکنند.

اما پاسخ حلّی آن این است که وی این آیات را بد تفسیر کرده و «این آیات تأویل درست دارند و مفسّرین قرآن مجید تفسیر آن را به این نحو کرده‌اند که چون امّت پیغمبر آخرالزمان پیش از بعثت آن حضرت گمراه و فقیر و بی‌پدر یعنی بی‌پیغمبر بودند و به فترت عظیم گرفتار گشته بودند و حق تعالی چون خاتم الانبیا را از برای اتمام حجّت مبعوث گردانید، این بلاها از میان امّت به برکت آن حضرت برطرف شد و این است که خدای تعالی در باب برطرف شدن آن حالات بر امّت منّت می‌گذارد و خطاب با حضرت رسول کرده منظورش امّت آن جناب است».

نزاع در باره محلّ فاران

آگاهیم که نقد فیلیپ پادری، در ردّ بر میر سید احمد علوی عاملی است. میر سید احمد، با توجه به عبارتی که در فصل ۳۳ تورات بوده، آن عبارت را در اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است. آن آیه این است: «صاحب از سینا می‌آید و از ساعیر از برای ما طلوع خواهد نمود و از کوه فاران دیده شد». (۱) فیلیپ پادری این ادعا را رد کرده و گفته است: «از این عبارت فهمیده نمی‌شود که فاران آن کوهی است که حضرت محمد در حوالی آن متولد شده است، بلکه چون آن کوه در بیابان تیه واقع است، پس آن صاحب که از سینا می‌آید، باید که خدای تعالی بوده باشد که دین و التفات او از سینا و ساعیر و فاران در حضرت موسی طلوع نمودند و دیده شدند و بنی‌اسرائیل در آن بیابان مکرر انعامات آن پروردگار را دیده‌اند».

به نظر علی قلی، بهتر بود که فیلیپ پادری می‌گفت ما «نمی‌دانیم که این کوه در کجاست» تا این که چنین تأویل خطایی را

۱- بنگرید: مصقل صفا، صص ۶۷ و ۶۸

ص: ۱۷۲

بکنـد. اما فی الواقع کوه فاران در مکه است و «همه کس می‌دانـد که در مابین مکّه معظّمه و مدینه مشرَّفه واقع است». این نادانی از سوی پادری مزبور، به رغم این است که «ادعا می‌کننـد که تمام دنیا را مساحت نموده‌انـد». به نظر ناقـد، به صـرف این که در «کتب بی فروغ سراسـر دروغ» پیران ایشـان آمـده است که فـاران در بیابـان تیه است، نبایـد اینـان آن را بـاور کننـد. به نظر وی، مشاهـدات بسیاری همراه با «اسنادی که در کتب خودشان و کتب اهل اسلام موجودند که دلالت می‌کنند که آن کوه در صحرای مکّه معظّمه است».

به نظر علی قلی، اهل فرنگ، از شعوری که خدا به ایشان داده است، برای درک فرق میانه حق و باطل نمی‌کنند و آن را «صرف یاد گرفتن صـناعات دقیقه از قبیـل دورانـداز سـازی و وقت سـاعت و غیره کارهایی که با آتش بازی مناسـبت دارد می‌نمایـد و در امور اخروی که عمـده غرض از آفرینش ایشان این است که آن‌ها را خوب یاد بگیرنـد آنقدر سعی نمی‌کنند که از کسانی که به سـمت مکه و مـدینه سـفر کرده باشـند بپرسـند که آنچه فلیپ پـادری ملعون در کتـاب خود نوشـته است که کوه فاران در بیابان تیه است و دیگران مثل او در شـکل‌های دنیا که کشـیده‌اند، کوه فاران را در بیابان تیه کشیده‌اند حق است یا آنچه اهل اسلام می‌گویند که آن کوه در بیابان مکه است».

علی قلی در اینجا شرحی مفصل از عبارت مزبور در باره فاران داده و تلاش زیادی برای اثبات انطباق آن بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد.

در ادامه، یک عبارت دیگر هم از کتاب حَیَقوق نبی هست که علی القاعـده می‌بایست میر سـید احمـد آن را دلیل بر نبوت حضـرت محمد صلی الله علیه و آله گرفته که فلیپ آن را رد کرده است. این عبارت در فصل ۳۳

ص: ۱۷۳

کتاب پنجم تورات است «در این فصل حیقوق نبی به آن صاحب که حضرت موسی در فصل سی و سیم خبر آمدن او را از کوه فاران می‌دهد خطاب نموده، می گوید: ای صاحب من! شنیده‌ام آوازه تو را و ترسیدم ای صاحب من کار تو- یعنی بعثت تو- در میان سال‌هاست- یعنی در اواخر اول زمان و اوایل آخر زمان است- تازه کن او را- یعنی زود به‌جا بیاور او را- و در وسط زمان‌ها ظاهر خواهی کرد او را به درستی که آزردگی تو رحمت خواهد بود- یعنی از جانب خدا رحمهٔ للعالمین خواهی بود و دینی که می‌آوری چون دین قیامت است، دین آزردگی می‌باشد. بعد از آن به امّت خطاب نموده می‌فرماید:- پیغمبر پیغمبران از سمت جنوب خواهد آمد و معصوم از کوه فاران و جلالت او آسمان‌ها را پوشانید و تمام زمین پر شد از صلوات به او یا تسبیح او- که هر دو معنی به آن عبارت لاتینی که در اینجاست مناسبت دارد- و تجلّی او از قبیل نور است و شاخه‌ها در دست اوست- یعنی اختیار دنیا و آخرت در دست قدرت او خواهد بود- و پنهان خواهد بود شجاعت او و در پیشاپیش او مرگ خواهد رفت- و این عبارت اشاره به اختیار کشتن و زنده گذاشتن است که اللَّه تعالی به آن حضرت داده است و بعد از فقرات چند، که چون در جایی دیگر آن‌ها را ترجمه کرده‌ایم در اینجا متوجه ترجمه آن‌ها نمی‌شویم، می گوید: حیقوق نبی که بیرون آمده‌ای به خلاصی امّت خود به خلاصی ایشان همراه وصی خود».

فلیپ تطبیق این عبارت را بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله انکار کرده و نوشته است که «این عبارت به حضرت موسی در وقتی که با امّت خود در بیابان تیه، که کوه فاران در آن می‌باشد، راه می‌رفت، باید که تأویل شود نه به حضرت محمد».

علی قلی می گوید: فلیپ هیچ شرح و استدلالی برای انطباق آن با حضرت موسی علیه السلام به دست نداده است. این علاوه بر آن است که تفاسیر نصارا با این برداشت فلیپ موافقت ندارد؛ چرا که «بنابر اتفاق همه صاحبان تفاسیر، دین نصارا این عبارت حیقوق نه به حضرت موسی بلکه به حضرت عیسی علیه السلام تعلق دارد». اما از نظر تاریخی، شاهدی بر این‌که حضرت عیسی علیه السلام به فاران رفته باشد، در دست نیست به علاوه، «هرگز با وصی خود از برای خلاصی امّت خود به جنگ بیرون نرفت» و شواهد دیگر که نشان می‌دهد با حضرت عیسی هم تطابق ندارد.

ص: ۱۷۴

علی قلی، فلیپ را متهم به پرت و پلاـ گـویی کرده و می گویـد: اسـتدلال‌ها و براهین و جواب‌هـای ارائه شـده توسـط وی، آن قـدر ضعیف است که «جواب از برای ادنی دلیلی که یکی از جاهلان شیعه چه جای عالم دین شـیعه اثنی عشـری بر بطلان مـذهب ایشان ایراد نماید، پیدا نخواهد کرد».

در باره مساحت بهشت

اشکال دیگری که فیلیپ پادری در فصل سوم از باب سیم کتابش (که اختصاص به رد قرآن مجید دارد) کرده، این است که آیه: «وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱)

یعنی بهشتی که پهنای آن پهنای آسـمان و زمین است، مهیّا شـده است از برای پرهیزکاران» نشان می‌دهد که قرآن از طرف خداوند نیست.

توضیـح آن «که همه کس می‌دانـد که جزء از کـل کوچک‌تر می‌باشـد و چون بهشت جزئی از عالم است، پس چون می‌شود که با کل خود که آسمان‌ها و زمین است، مساوی باشد».

پاسـخ علی قلی آن است که سـخن خداوند دایر بر این که «وسـعت بهشت، آسـمان و زمین است، با هیچ اصـلی از اصول، که انبیای خـدای تعالی خبر از آن‌ها داده‌انـد و به دسـتور و قواعد عقلی نیز که حکما قرار داده‌اند، هر چند که آن‌ها هم بی‌اعتبار و بی‌اصـلند، منافات ندارد». وی با شرح نظریه حکما دایر بر این‌که جهان مانند یک پیاز است که هر آسمانی آسمان پایین‌تر را احاطه کرده است و آسـمان زیرین، زمین را احـاطه کرده است؛ بنـابر این، «چه می‌شود که هرگـاه بهشت دربالاـی این هفت آسـمان در زیر عرش که نصارا آن‌را هم داخل آسـمان‌ها نمی‌شـمارند بوده باشـد و در این صورت وسـعت او به مرتبه‌ای باشد که از وسـعت این آسـمان‌های هفتگانه و زمین بیشتر باشد».

این اشـکال وجود دارد که نصارا بگویند «از کجاست که بهشت در بالای آسـمان هفتم است، بلکه ما می گوییم که بهشت در زمین می‌باشد».

علی قلی می گویـد به هر حال هر دو ادعا مساوی است و ما با توجه به آنچه در قرآن آمده، نظر خود را می‌پذیریم. اما برای رد شـما هم کـافی است به کتـاب مقـدس اسـتناد کنیم که در آن کتاب، بهشت در روی زمین دانسـته نشـده و این مطلبی است که در فصـل پنجم سِـفر پیـدایش آمـده است. در آنجا آمـده است که حضـرت اخنوخ- ادریس- پس از یک زندگی ۶۶۵ سـاله به بالا رفت که نصارا می گویند به بهشت رفت و معلوم می‌شود که آنان هم بهشت را روی

۱- آل‌عمران: ۳۳

ص: ۱۷۵

زمین نمی‌دانند. وی شواهد دیگری هم در سفر پیدایش در این باره آورده است.

علی قلی به تمسخر، داستان یعقوب و نردبان را از تورات نقل می‌کند که در آن آمده است که یعقوب این سر نردبان و خداوند آن سر نردبان بود و به این ترتیب، خداوند را جسم تصویر می‌کند. همانجا تلاش می‌کند تا اشکال دیگری از فیلیپ را پاسخ دهد. این پادری «در همان فصل سیم باب سوم کتابی که نوشته است ... می‌گوید که در یکی از کتب شما که به کتاب سنّت موسوم است، نوشته شده که پیغمبر شما فرموده است من در روز شفاعتم که در آن روز حتی آنانی را هم که از امّت من از جهت گناهان خود به عذاب‌ها در جهنّم گرفتار بوده‌اند، از جهنّم بیرون خواهم آورد، در حالتی که همه ایشان سوخته و آتش در ایشان افروخته باشد. پس ایشان را خواهم برد به سرچشمه‌ای که او را کوثر می‌نامند و در آن چشمه چون همه ایشان را بشویم، آن سیاهی فی‌الفور از ایشان زایل شده، بدن‌های ایشان از قبیل برف سفید شود و ایشان را به اتفاق مؤمنان داخل بهشت خواهم گردانید و در آن وقت خدای تعالی به جبرئیل خواهد فرمود که برو به آنجایی که کلیدهای بهشت در آنجا محفوظ است و آن‌ها را با خود بیار. پس جبرئیل فرمانبرداری کرده خواهد رفت به آنجایی که کلیدهای بهشت در آنجا می‌باشند و اما چون خواهد که کلیدها را بردارد، دچار او می‌شود ملکی که چون امر الهی را از جبرئیل بشنود در همان لحظه دست به دهان خود کرده، هفتاد هزار کلید بیرون خواهد آورد که هر کدام به طول هفت هزار فرسنگ و چون جبرئیل از راه سنگینی آن‌ها را نتواند که بردارد، عجز خود را به خدای تعالی عرض خواهد نمود و در آن وقت فرمان از جانب خدا به وی خواهد رسید که ای جبرئیل، بخوان مرا به اسم خودم و به اسم محمد حبیب من و به این وضع خواهی توانست که آن کلیدها را برداری؛ پس چون جبرئیل چنین کند، آن کلیدها را برداشته خواهد آورد و به آن‌ها باز خواهد کرد. آن بهشت را که اسم او جنّت الفردوس؛ یعنی بهشت مقدس است و چون پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و آله داخل جنّت شوند، در آنجا مهیّا خواهند یافت سفره‌ای انداخته که طول او هفتصد روز راه بوده باشد و در دور آن صندلی‌ها از طلا- و نقره و دستمال‌ها از ابریشم و طلا- بافته خواهد بود. پس در آن سفره خواهند نشست و خوردنی‌های بهشت را خواهند خورد و از چشمه‌های او خواهند

ص: ۱۷۶

آشامیـد و در انتهای میهمانی جوانانی که خدمتکاران می‌باشـند، رخت‌ها و کفش‌ها و حمایل‌ها از طلای مرصّع و همه اسـباب زینت را از برای ایشان آورده که ایشان به آن‌ها خود را بپوشاننـد. پس به هر کـدام یک ترنج به هدیه خواهند آورد و چون هر کدام ترنج خود را ببویند، از هر یک از آن ترنج‌ها دختری در نهایت حسن و جمال بیرون خواهد آمد و چون پیروان محمد صلی الله علیه و آله آن‌ها را ببینند از سـفره برخاسته به هر وضع که خواهند با آن‌ها جماع می‌کنند در مدت پنجاه سال و بعد از لذت بردن در آن مدت، خـدای تعالی روی خود را به ایشان خواهد نمود تا آن‌که روی او را ملاحظه کنند. و اما چون ایشان روی خدا را از جهت نور بسیار نتواننـد که ببیننـد، به روی زمین خواهنـد افتاد و در آن وقت خدای تعالی قوّت به ایشان داده ایشان را بر می‌خیزاند. پس ایشان قوّت یافته به روی خـدا نگاه خواهنـد کرد و بعـد از دیـدار خـدا، هر کدام در عمارت خود داخل شده با آن دختران عیش خواهند کرد و خواهند خورد و خواهند آشامید همیشه».

به نظر علی قلی، این قبیل عبارات، فرقی با آنچه در کتاب مقدس در باره انبیا و از جمله داستان نردبان یعقوب آمده ندارد.

نصـارا در این بـاره خواهنـد گفت: «هرگـاه چنین عبارت‌ها که فلیپ پادری نقل کرده است که در کتب شـما اهل اسـلام هست کفر نباشد، آن عبارت» تورات نیز کفر نخواهد بود.

علی قلی اینجا از روشی که چند جا از آن استفاده کرده، بهره می‌گیرد و آن این است که آنچه از کتب در اختیار فیلیپ بوده، «کتب سنیان» بوده است و ربطی به شـیعه ندارد. به نظر وی بهتر است نصارا از آن منابع دست «بردارند و بیایند به ملاحظه کتب دوازده نفر پیشوایان دین آن حبیب خدا؛ یعنی حضـرت محمد مصـطفی صلی الله علیه و آله که در دست شیعیان اثنی عشری‌اند که به هیچ‌گونه شباهتی به کتب نصارا و سـنیان ندارنـد». اینجاست که تفاوت را درخواهنـد یافت. بـدین ترتیب پیـداست که علی قلی این روایت را نمی‌پذیرفته است.

فلیپ پادری و داستان ماریه و آیات سوره تحریم

یکی از سوژه‌های اصـلی مورد نظر علی قلی، بحث عصـمت انبیاء است که تلاش می‌کنـد نشان دهد بر اساس تورات، هیچ عصـمتی برای انبیـاء باقی نمی‌مانـد. در همین وقت، فیلیپ پادری، با توجه به برخی از داسـتان هایی که در باره پیامبر صـلی الله علیه و آله نقد شده است، در نقد آن حضرت می‌کوشد و

ص: ۱۷۷

بر آن است تا نبوت حضرت را زیر سؤال ببرد.

به نوشته علی قلی «فلیپ پادری ... در فصل بیست و دوم، باب دهمِ کتاب خود، که به رد دین اسلام و بطلان پیغمبریِ بهترین پیغمبران ربّ العالمین؛ یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نوشته است» تلاش کرده تا «بطلان نبوّت حضرت رسول و دین آن جناب را» ثابت کند.

داستان مورد استناد فیلیپ آن است که محمد صلی الله علیه و آله نزد ماریه بود که عایشه و خدیجه [!] از آن آگاه شده و ایشان سوگند خورد که دیگر نزد او نخواهد رفت «و چون مرتبه دیگر او را در آن کار گرفتند، هر دو به خانه پدران خود رفته، حضرت را واگذاشتند؛ زیرا که در آن وقت هنوز مردم چندان به او نگرویده بودند». به نظر فیلیپ، این عمل حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس از سوگندی که خورده، عمل خلاف شرع بوده است و محمد «از پیش خود آن سوره رخصت با کنیز خود دخول کردن را هر چند زنان نخواهند ساخت داخل کتاب خود نموده است».

نخستین اشکال علی قلی به استناد و منبع آن است که «از نصارا که وکالت نامه فلیپ کافر را در دست دارند، می‌پرسیم که فیلیب پادری در کدام کتاب از اهل اسلام خواند است که خدیجه کبری به سبب ماریه، نزاع با پیامبر خدا کرده باشد». به نظر وی، چنین مطلبی در هیچ کتابی نیامده و بسا او در یکی از کتاب‌های سنیان آن را دیده باشد که آن هم بعید است «چون در هیچ کتابی از کتب اهل اسلام، آنچه آن ملعون در اینجا نوشته، مذکور نبوده است و نیست»؛ زیرا «حضرت پیامبر خدا تا خدیجه کبری را داشت، زن دیگر نکرد». وی احتمال می‌دهد که اگر هم این پادری مطلب مزبور را جایی خوانده به جای حفصه، آن را خدیجه خوانده است.

به علاوه این‌که کسی با کنیز خود، مجامعت کرده باشد، به هیچ روی عمل خلاف شرع یا نعوذ باللّه زنا نیست. بر اساس خود کتاب مقدس، بسیاری از انبیا با کنیزکان خود مجامعت داشتند و چنین عملی بر اساس آن‌چه در فصل بیست و دوم فصل چهارم آمده، با کنیزکانِ جنگ مجاز شمرده شده است.

ممکن است گفته شود که نسبت دادن خلاف شرع، به خاطر سوگندی بوده که محمد صلی الله علیه و آله خورده است نه اصل عمل. پاسخ این مطلب روشن است، نقض قسم به معنای آن نیست که عمل مزبور مصداق زنا شده

ص: ۱۷۸

است؛ «زیرا هرگاه کسی قسم بر ترک فعلی یاد کند، چنان نیست که اگر آن فعل را بکند اصل آن فعل معصیت شود، بلکه اگر معصیتی بر او لازم بیاید به سبب همان شکستن قسم است. پس پیغمبر ما هرگاه بعد از قسم با ماریه نزدیکی کرده باشد، لازم نمی‌آید که زنا کرده باشد».

اگر نصارا باز هم لجاجت کرده بگویند دست کم بپذیرید که حضرت محمد صلی الله علیه و آله ترک اولی کرده است، آن وقت، علی قلی آن‌ها را به آن هم ناسزا و تهمت و گناه که در کتاب مقدس به انبیا نسبت داده شده است، ارجاع می‌دهد؛ بنابر این، «چه می‌شود که پیغمبر ما از راه آن‌که رحمهٔ للعالمین و با کافّه امّت خود در کمال رأفت و شفقت بود و صاحب خُلْق عظیم و بر امّت خود رؤوف و رحیم بود از راه آن‌که زنان او عایشه و حفصه به سبب آن رشکی که زنان را با یکدیگر هست خواهش داشتند که آن حضرت با ماریه نزدیکی نکند از برای خاطر ایشان که در آن ایّام بلکه مصلحت در آن هم بود، آن جناب قسم بر ترک اولایی خورده باشد».

همه این‌ها علی فرض آن است که این حِنث قسم از طرف خود رسول باشد، اما «هرگاه به موجب فرمان پروردگار آن حضرت عقده قَسَم را گشوده باشد، دیگر چه بحثی بر مسلمانان در این باب وارد می‌آید؟»

فلیپ پادری و داستان زینب دختر جحش

این بار، فلیپ در همان فصل ۲۲، باب دهمِ کتابش، نکته‌ای دیگر را به عنوان انتقاد بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نفی نبوّت ایشان آورده، و مطالب ناروا و ناشایست و سراسر دروغ را نوشته است.

فیلیپ از توجیهی که مسلمانان برای ازدواج حضرت با زینب داشته، آگاه بوده و نوشته است: «مفسّرین اهل اسلام در تفسیر این آیات نوشته‌اند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از برای رفع نفرت طبع مردم از آن عمل که کرده بود و از راه خوفی که از مردم بهم رسانیده بود، به زید فرمود که زن خود را بگیر و به پیش خود ببر، اما اللّٰه تعالی او را منع نمود که چرا از ترس مردم زن زید را پس می‌دهی و بدین جهت از هنگام نزول این آیات، حق تعالی حکم به وی کرد که آن زن را به شوهر خود ندهد بلکه به فرمان خدا او را نزد خود به زنی نگاه دارد که مبادا به سبب آن خواهشی که در این باب داشت به تنگ آید و از آن راه زحمت بکشد».

البته مطالب تندتری هم در کتاب فیلیپ بوده

ص: ۱۷۹

که علی قلی حاضر نشده است نقل کند؛ «اما چون از خواندن آن کفرها درد در دل پیچید و عقل حیران و قلم سرگردان و دست لرزان بود، میسّر نشد که نقل کنم».

نخستین اشکال علی قلی آن است که طلاق در کتاب مقدس، امری طبیعی شناخته شده و به صراحت آمده است که اگر کسی زنی گرفت و با او نزدیکی کرد و از وی خوشش نیامد، طلاق نامه نوشته به دست او بدهد و او را برگرداند و او هم می‌تواند برود و شوهر دوم بکند. این یک رویه فقهی پذیرفته شده است و مشکلی هم ندارد. بنابر این، «آن خداوندی که توانست که بنده گناهکار خود را این اختیار بدهد که زنی که به حکم عقد بر او حلال و بر دیگری حرام بود [با طلاق] به خود حرام و به همان دیگر حلال گرداند، نمی‌تواند که پیغمبر عزیز کرده خود را آن اختیار بدهد که زنی که به زید حلال بود بر خود حلال و بر زید حرام گرداند و بلکه اختیار به او بدهد که هر زن از بندگان آن سبحانه را که خواهد بر خود حلال گرداند».

به نظر وی، نصارا با آن مطالبی که در کتاب مقدس در باره داود و نعوذ باللّٰه زنای او با زن اوریا آمده، باید شرم کرده و چنین انتقاداتی را بر زبان جاری نکنند. علی قلی به دنبال آن می‌نویسد: «خدای تعالی به سبب عَمَل‌های ناشایسته که از برای خود پیش فرستاده‌اید به مرتبه‌ای چشم و گوش شما را مسدود گردانیده است که با وصف این‌که از برای هر کفری که نسبت به خدا و انبیا گفته‌اید و می گویید در کتب دین خود حجّت تمام دارید، باز کور مانده به جهنّم سرازیر شده‌اید و با این حال شیاطین انسِ خود را در تمام دنیا پراکنده کرده، می‌خواهید که همه کس را به مذهب خود در آورده، با خود به جهنّم ببرید.

اما شکر خدا که بعد از این، امیدوارم که به توفیق ربّ العالمین دیگر جای اضلال نمودن مردم در ایران نداشته باشید. ان شاء اللّٰه تعالی».

فلیپ پادری و نقد «رسول بودن» محمد صلی الله علیه و آله

علی قلی در اینجا باز به سراغ فلیپ پادری رفته و با اشاره به مطالبی که وی در فصل اول، باب دهمِ کتابش نوشته، ضمن بی‌ربط خواندن نقدهای وی اشاره می کند که «نصارا را گمان آن است که [فلیپ] بسیار هنر کرده است». بنابر این، وی بر خود لازم دانسته است تا بیهوده بودن مطالب وی را اثبات کند.

در آن فصل، فلیپ نوشته است:

«در کتب مسلمانان، خصوص کتاب آقر نام نوشته شده است ... که حضرت

ص: ۱۸۰

محمد از نسل اسماعیل و از پدر عبْدَلیا و از مادر ایمیاد در مکه متولد شده است و در ایام شیرخوارگی یتیم شده او را دادند به زنی لیمه نام از برای آن‌که او را تربیت نماید و نزد آن زن بود تابه شش سالگی رسید».

و افزوده است که آن حضرت:

«بت‌پرست بود و از بت پرستان متولد شده، تا سال چهلم زندگانی را به بت‌پرستی گذرانید که سال ششصد و سیم بود از مولود حضرت عیسی و در آن سال نامیده شد پیغمبر و بنای قرآن را در مکه ابتدا کرد و در آن جا بت‌پرستان و بی سوادان بسیار را فریب داد و به آسانی ایشان را از پرستش بت الات الوزا (کذا) نام برگردانید و خاطر نشان ایشان کرد که آن بت خدا نبود و خدایان بسیار پرستش نمی‌شاید و از برای اثبات این مدّعا، دلایلی را که پیغمبران و اوصیای خدای راست از برای ایمان آوردن به دین راست قرار داده بودند، به‌کار برده چنانکه پیغمبران مردم را از بت‌پرستی به دین عیسای خدا در آوردند، او از بت‌پرستی به پرستش یک خدا که دروغ است در آورد در حالتی که می‌توانست به پرستش راست یعنی ثلاثه در آورد. و اما از شانزده سالگی تا بیست و پنج سالگی آسیابانی می‌کرد و ملازمت تجّار شوهر دختر خاله خود قدیزا نام که بسیار دولت‌مند بود می‌نمود و بعد از فوت آن مرد، او شوهر قدیزا دختر خاله خود شده از او سه دختر به‌هم رسانید. یکی فاطمات و دیگری زاینات و سومی امی‌کوک نام داشت و یک پسر کاظمین نام که در سن دوازده سالگی از زندگی بیرون رفت و خودش از بیست و پنج سالگی تا سی و هشت سالگی چون در آن وقت دختر خاله خود را به عقد در آورده دولت‌مند شده بود تجارت می‌نمود و آشکارا با سایر مردم یک بتی الات الوزا نام را می‌پرستید و اما از سن سی و هشت سالگی ابتدا نمود به ربّانیت پرستیدن و هر روز به تنهایی به غار حار یعنی غار صاحب می‌رفت و در آنجا همه روز کس نمی‌دانست که به چه مشغول بود مگر آن‌که «کتاب آقر» می‌گوید که او در آن وقت پروردگار آسمان را می‌پرستید و خود را از پرستش بت‌ها که مردمان مکه بدان مشغول بودند، نگاه می‌داشت و گوید «کتاب آقر» که حضرت محمد به مرتبه‌ای از خوردن امساک می‌کرد که از راه بسیاری روزه گاهی بود که دیوانه بیرون می‌آمد و کتاب دیگر که او را «اسیفا!» می‌نامند با کتاب آقر اتفاق نموده، می‌گوید که حضرت

ص: ۱۸۱

محمد در وقتی که در آن غار توقف داشت صداها و سخنان گوینده‌ای را می‌شنید و اما کسی را نمی‌دید و گاهی عجایب و غرایب می‌دید و چون آنچه شنیده بود و دیده بود به زوجه خود نقل کرد، او در جواب به شوهرش می‌گفت که از این قبیل چیزهایی که تو می‌گویی به غیر از شیطان برای فریب صادر نمی‌کرد و بدین جهت حضرت محمد از بسیاری اندوه جنون پیدا کرد؛ به مرتبه‌ای که در بلندی کوه رفت تا آن‌که خود را از آنجا بیندازد؛ زیرا که با خود خیال کرده بود که مردن از دیوانه شناخته شدن بهتر است و در اثنای آن، که این خیال را با خود کرده بود، فلیپ پادری می‌گوید که، حضرت محمد گفته است که در همان غار جبرئیل به صورت، خود و بال‌های سفیدِ خود را به من نمود و این کلمات را به من گفت: ای محمد، خدا تو را سلام می‌رساند و به تو خبر می‌دهد که تو پیغمبر و فرستاده خدا و بهترین مخلوقات می‌باشی».

و باز فلیپ پادری نوشته است:

«ملك به حضرت محمد گفت که، این نوشته را بخوان که: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ* خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ* اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ* الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ* عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ؛ یعنی بخوان به اسم پروردگار خود که آفرید انسان را از خون بسته و آموخت به قلم و یاد داد انسان را آن چیزی که نمی‌دانست و در آن وقت می‌گوید که جبرئیل به حضرت محمد داد اول سوره قرآن را که سوره قلم [علق!] نامیده می‌شود و چون جبرئیل این‌ها را گفت ناپدید گردید و همان حضرت محمد در «کتاب سنّت» یعنی کتاب دین به‌خصوص در «کتاب انوار!» (۱) مذکور است که در باب نزول جبرئیل چنین گفته است که، من دیدم مردی چون شما که می‌آمد در بالای صندلی از طلا در میان آسمان و زمین و بعد از این می‌گوید «کتاب اقرا» که، بعد از آن‌که ملك رفت، حضرت محمد خوشحال به خانه بازگشته، حیوانات و درختان با این کلمات او را سلام می‌کردند که خوشحال باش ای محمد؛ زیرا که تو پیامبر خدایی و از همه کس بهتری و چون به خانه رسید، همه آنچه روی داده بود، به زوجه خود نقل کرد و او جواب داد که من شرمنده شدم؛ زیرا که می‌ترسم که این‌ها به فریب شیطان رو داده باشد و حضرت محمد از این جواب دردمند گشته، فرمود که او را در بالای رخت خواب به چادرها بپوشانند و در آن وقت می‌گوید

۱- از کتابهایی که در اینجا نام برده به خصوص کتاب «اقر» آگاهی نداریم که چه کتابی بوده و این چه نامی ست. اما کتاب انوار، از ابوالحسن بکری است و اثری است در باره مولد النبی صلی الله علیه و آله که کاملاـ داستانی و قصه‌ای است و متن کامل آن را مرحوم مجلسی در بحار الانوار در آغاز بخش مربوط به سیره نبوی آورده است.

ص: ۱۸۲

«کتاب اقر» که جبرئیل سوره دوم قرآن را که به سوره مدثر موسوم است بر او نازل کرد که یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّر قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ؛ یعنی ای پوشیده شده، بر خیز و بترسان مردم را، و بزرگ کن پروردگار خود را، و لباس خود را ظاهر ساز. پس در آن وقت همین که سوره را گرفت فی‌الفور به زوجه خود نمود و او همان جواب را به وی داد؛ یعنی که این کار چیزی دیگر نیست به غیر از ساختگی شیطان. و اما نزدیکِ به نصفِ شب، قدیزا زیاده بر آنچه گفته بود، باز به شوهر خود گفت که، اگر آن شخص راست است که ملک بود، می‌بایست که بسیار به نزد تو بیاید و حضرت محمد از این راه تمام شب غصّه می‌خورد از جهت آن‌که ملک بر نمی‌گشت و اما در وقتی که صبح طلوع کرده بود، می‌گوید: کتاب اقر که، ملک آمد و سوره سوم قرآن را که به سوره والضُّحی موسوم است، آورد که والضُّحی وَاللَّیْلِ إِذا سَجی ... تا آخر؛ یعنی به روح یا بلند شدن آفتاب و به شب ظلمانی قسم که پروردگار تو، تو را وانگذاشته و رد ننموده است. و چون این سوره را نیز به زوجه خود اعلام نمود، همان جواب از او شنید و نصیحت به او کرد که هیچ چیز از آن ملک قبول نکند تا آن‌که خود را به او و قدیزا ظاهر سازد، به وضعی که هر دو او را ببینند، و اما حضرت جواب داد که این نمی‌تواند شد؛ زیرا که تو طاقت آن نداری که به آن ملک نگاه کنی. پس در آن وقت غلام خود زید نام را که از طفولیت؛ از قبیل فرزند یا خانه زاد نزد خود داشت طلب نمود و گفت به وی که، اگر ایمان بیاورد به این‌که او پیغمبر و پیامبر خداست، انعام از او بیابد و تا توانست در باب ملک و نوشته و دیدن عجایب که مذکور شد به همان زید تکرار نمود و او در همان ساعت جواب داد که من ایمان آوردم.

پس این زید اوّل کسی بود که پیروی محمد نمود و بدین جهت حضرت محمد حکم کرد که هر غلام از هر دین و مذهب و از هر که بوده باشد، چون داخل دین او شود، هر چند که بی اذن صاحب او باشد، آزاد می‌گردد.

پس این‌ها در سال چهلم از سن او، رخ داد؛ زیرا که در آن وقت پیغمبر گفته شد و در آن وقت نیز قدیزا زوجه او و غلامان و کنیزان چند در پنهانی دین محمد را گرفتند و آن حضرت در اتاق خود هرچه می‌خواست که آن‌ها ایمان به آن‌ها بیاورند راست و دروغ به‌هم مخلوط کرده به ایشان یاد می‌داد و می‌گفت که آن بت که مردم مکه او را

ص: ۱۸۳

پرستش می‌نمودند، خدا نبود بلکه خدا آن کسی است که زمین و آسمان را آفرید و از آسمان باران می‌فرستد و از زمین به قدرت خود میوه‌ها می‌رویاند و نه آن چوبی که مردمان او را تراشیده‌اند و در باب مرگ و رجعت و قیامت و بهشت و دوزخ و غیره نیز حرفی چند می‌زد به اسناد چند از کتب سماوی چنانچه از نصرانیان فراگرفته بود، خبر از آن‌ها می‌داد. و آن مردود می‌گوید که آن‌ها را از شخصی سرجیوس نام نصرانی، که مذهب نستوریه داشت، فراگرفته بود و دیگر آن‌که «کتاب اقر» و تفسیر سوره هفتم قرآن که به سورهٔ الفرقان موسوم است، خبرمی‌دهد که کفّار می‌گفتند به درستی که این چیز دیگر نیست به غیر از دروغی چند که خود پیدا کرده و دیگران مدد کردند او را.

پس می‌گوید: «کتاب اقر» که مددکاران آن حضرت نصرانی چند بودند که غلام مرد دولتمندی از مردم مکه بودند و شمشیرگر بودند و حضرت محمد از آن‌ها بعضی چیزها را از کتب مقدسان فراگرفته در نوشتجاتی که به دست و خط خود می‌ساخت داخل می‌نمود و از اینجا شد که در قرآن از کتب مقدّسه چیزهایی مخلوط کرده و متغیّر ساخته و بر هم زده، داخل کرده است؛ زیرا که شمشیرگران هر چند نصرانی بوده باشند، اما اهل علم و کتاب نبودند تا آن‌که قصه‌های کتب را درست بدانند بلکه آنچه در خاطر داشتند به نحوی که پیش از آن شنیده بودند از برای حضرت محمد نقل می‌نمودند و او چنانچه از ایشان می‌شنید به قرآن مخلوط می‌کرد و از این راه است که قرآن او درهم و تکرار بیجا بسیار دارد؛ به مرتبه‌ای که همه نقل‌های آن بی‌اصل و بازیچه بیرون آمد؛ چنانچه به هر کس که خوب و درست و بدون تعصّب در آن‌ها نگاه کند ظاهر شود. پس بعد از مدّت چند روز، یک مرد توانای مکه زاده که پدر زن همین حضرت محمد بود و کسان چند دیگر از قبیل حمزه و علابس [العباس] که عموهای آن حضرت بودند و الی [علی] داماد او و یکی دیگر از مکه زادگان ابکار [ابوبکر] نام که بسیار توانا بود و او نیز پدر زن حضرت محمد شد پیروان محمد شدند و از آن راه که این مردان توانا خواستند که خوانندگی آن اشعار عربی و غیره که حضرت محمد بیرون می‌داد، آشکارا گردد، چنین بنا گذاشتند که همه جمعیّت کرده قرآن را بخوانند و چنین می‌کردند در مدت دو سال تا آن‌که نُه نفر عموهای حضرت محمد و سایر مردمان مکه از این تازه به‌هم رسیدن

ص: ۱۸۴

آیین محمـد به خشم در آمـده قرار دادند که او را بکشـند، و اما او با همه پیروان که از او بودند در شب از آنجا به مدینه گریخت و در آنجا یازده مرتبه صف‌های جُندان یهود را شـکست داد و آن‌ها را در زیر جزیه انداخت و آهسـته آهسـته توانا گردیده با مردمان مکه جنگ کرد و آخر ایشان را شـکست داد و به این وضع، قیصـر یا پادشاه عربان شد و دین قرآن را به حرب و زور نه به راستی و عقـل محکم گردانیـد و چون می‌دانست که او از راه عقـل دور بود، از تفتیش کردن او را به عقـل منع فرمود، بلکه همین به حرب و دوربینی امر کرد که این دین را باید محافظت نمود. پس به این وضع محمد دین خود را به تنهایی در عالم داخل کرد.

اول به اختراعات در اندرون خانه ساخته شده و بعد از آن که زورآور شد، به زور و جنگ و جدال و قطع نظر از رخصت و گشادی گوشت؛ یعنی شـهوت که در بـاب آن قبـل از این سـخن گفته‌ام، در خلوت طولانـی که در غـار کرد، از طریقه عقـل خود به نحوی بیرون رفـت که می‌خـواست خـود را از کـوه بینـدازد و از روزه بی عقلانـه‌ای که می‌گرفت به مرتبه‌ای مبهـوت شـد که به دیـوانگی برگشت و همه صـفات‌های محمـدی را که قبل از این مـذکور کردیم آن مردود می‌گوید که ساختگی شـیطان بود؛ زیرا که شـیطان است که قابلیّت انسان را به وسوسه‌های خود به ظلم و ستم و جبر مایل کرده، باز می‌دارد از برای آن‌که نقصان به مردم برساند.

این تصویری است از آنچه یک کشـیش ضد اسلام در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی از پیامبرخدا صلی الله علیه و آله بر اساس برخی از متون داسـتانی، در ذهن داشته و علی قلی به اختصار آن را از کتاب وی نقل کرده است. علی قلی در ادامه آن می‌نویسـد: «پس این است مجملی از کفر و افتراهـایی که فلیپ پـادری مردود موافق اعتقاد نصارا از کتب اسـلام به اعتقاد خود جمع نموده خواسته است که به آن‌ها نور خداوند عالمیان را در زیر ظلمات کتب ... اهل‌سنت پنهان» کند.

پاسخ‌های علی قلی به فلیپ

یک اشکال مهم از نظر علی قلی این است که فلیپ از کتابی با نام آقر نقل می‌کند:

«بدون آن‌که بگوید که کی گفت یا آن کتاب تصنیفِ کیست».

اشـکال دیگرِ وی، طبق معمول آن است که «فلیپ پـادری ملعون که مـدّت مدیـدی در دیار روم توقف داشـته، به سـعی تمام اوقات خود را صرف یاد گرفتن زبان

ص: ۱۸۵

عربی و تتبع نمودن تصانیف اهل سنت کرده بود». بنابر این، طبیعی است که از آثار آنان، برخی از این اخبار را درآورده باشد. در اینجا با اشاره به این‌که فلیپ پس از یادگیری عربی «به روم رفته، ریم پاپای زندیق او را استاد و معلم زبان عربی و ردّ به دین اسلام نویس لقب داد و مبلغ عمده‌ای از این جهت، از برای او وظیفه قرار داد»، می‌نویسد: هدف دستگاه پاپ آن بود تا با حمایت از وی بتوانند «تمام ایران و روم و هند بلکه دیار مغرب و اوزبکیه و غیره را اضلال» نمایند.

به نظر علی قلی، این فلیپ، آدم بی‌سوادی بوده؛ زیرا وی «اسمی از اسامی مردم امّت آخر الزمان را هم نمی‌توانست بخواند تا آن‌که آن‌ها را در این کتاب، که به رد دین اسلام نوشته است، درست بنویسد!» چه رسد به این‌که محتوا را نقد کند. درهمان عبارت طولانی‌که گذشت، دیدیم که وی «محمد را محمت و اسماعیل را ایزمایل و عبداللّه را ابدلیا و آمنه را ایمیا و حلیمه را لیمه و خدیجه را قدیزا و فاطمه را فاطمات و زینب را زاینبا و ام کلثوم را امّی کولت و کاظم را کاظین و زید را زیدوس و حمزه را حمزا و عباس را الابس و ابابکر را ابکار و لات و عزّی را الات الوزا نوشته است» حاصل آن که «هیچ یک از اسامی را که مذکور شده، نتوانسته است که درست بخواند».

اما آنچه را که به‌طور نادرست آورده، فراوان است:

«افترای اوّل، از آن‌ها این است که می‌گوید: حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که از کودکی تا به سن شانزده سالگی رسید، در نزد حلیمه بود که او را تربیت می‌کرد و این دروغ است؛ زیرا که آن حضرت همین تا چهار سالگی در نزد حلیمه مانده، بعد از آن او را به ابوطالب (۱) سپرد و آن عالی‌مقدار، آن گوهر صدف نبوّت را یک‌سال در پیش خود نگاه داشت».

۱- بخوانید آمنه و سپس نزد عبدالمطّلب و از هشت سالگی نزد ابوطالب.

ص: ۱۸۶

«افترای دوم، آن است که» وی «نوشته است آن حضرت تا سال چهلم به دستور پدران خود به بت‌پرستی می‌گذرانید!» این یک تهمت آشکار است و اهل حق؛ یعنی «شیعیان اثنی عشری» اتفاق نظر دارند که «نه تنها آن حضرت و پدر بزرگوارش بلکه آن جناب و اجداد عالی‌مقدارش تا آدم صفی اللّه همیشه خدا را به یگانگی پرستیده‌اند و هیچ یک از ایشان به عنوان خفیه نیز بت را پرستش نکرده‌اند، بلکه آباء و اجداد آن حضرت یا پیغمبر یا وصیّ پیغمبری بودند».

اشکال سومِ فلیپ آن است که «لات و عزی را که دو بت طایفه قریش بودند، یکی کرده است و با وصف آن‌که هر دو را نام برده، این قدر نفهمیده بود که لات بتی جدا و عزّی بتی دیگر بوده است». این نشان از ناآگاهی وی از تاریخ اسلام دارد.

اشکال چهارم، آن‌است‌که به حضرت ایراد گرفته است که چرا به جای دعوت به «ثلاثه»؛ یعنی سه خدا، مردم را به توحید دعوت کرده است. علی قلی با اشاره به مطالبی که در کتاب «هدایة الضالّین» در باره اقنوم ثلاثه نوشته و این‌که هیچ دلیلی بر درستی آن وجود ندارد، در اینجا از ارائه شرح بیشتر خودداری کرده است. شگفتی وی آن است که چرا کار محمد صلی الله علیه و آله در دعوت به توحید غلط است، اما نصارا خود در دفاع از خویش می‌گویند که واقعا به یک خدا معتقد هستند «پس چرا نصارا به زبان می‌گویند که ما یک خدایی را، که پروردگار آسمان و زمین و همه چیز است می‌پرستیم و اگر در این ادعا که می‌کنند صادق‌اند و پروردگار چنینی را می‌پرستند، پس فلیپ پادریِ مردود چرا خدای چنینی را دروغ می‌گوید» به محمد صلی الله علیه و آله ایراد می‌گیرد که مردم را به راه ناراست دعوت کرده است؟

در اینجا، علی قلی، به شرح این نکته می‌پردازد که همه انبیا مردم را به توحید فراخوانده‌اند و این نصارا هستند که راه اشتباه رفته به اقنوم ثلاثه و تثلیث باور دارند.

وی در این باره، به ذکر شواهدی از کتاب مقدس می‌پردازد. روشن است که کتاب مقدس، کتابی توحیدی است و مبنای آن یکتاپرستی، بنابراین، شواهد فراوان است.

وی پس از ارائه هشت نص از کتاب مقدس، می‌نویسد: «پس بنابر این اسناد، هرگاه اصل همه ادیان پیغمبران این بوده است که خدا را به یگانگی بشناسند، به مرتبه‌ای که به قول مقتدای نصارا، شیاطین نیز توحید خدا را انکار ندارند با وصف این، پس چرا فلیپ پادری مردود از شیاطین کافرترِ بی‌شرم و

ص: ۱۸۷

حیا می‌گوید که حضرت محمد صلی الله علیه و آله مردم را به دین یک خدای دروغ خواند!» وی از نصارا می‌خواهد که با وجود این همه شاهد، آنان یک نص نشان دهند که «انبیا مردم را به‌ثلاثه می‌خواندند».

افترای پنجم فلیپ این است که «نوشته است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از شانزده سالگی تا بیست و پنج سالگی در خدمت مردی که شوهر خدیجه بود، آسیابانی می‌کرد». نادرستی این مطلب بسیار واضح است «و هیچ صاحب تاریخی نقل نکرده است که پیامبر خدا خدمت شوهر خدیجه را کرده است، چه جای آن‌که آسیابانی او را کرده باشد». به فرض که حضرت آسیابانی هم کرده باشد، مگر از این بابت «ننگی بر پیغمبر آخرالزمان یا ردّ دین آن جناب لازم» می‌آید؟ نمی آید؛ زیرا که خدمت کردن شعار انبیای عظیم‌الشأن بوده است؛ چنانچه یهود و نصارا در فصل بیست و نهم همین کتاب تکوین الخلایق نوشته دارند که حضرت یعقوب که به پیغمبر عظیم‌الشأن بودن او اقرار دارند، بیست سال خدمت لابان را کرد، چهارده سال از برای خاطر راحیل و شش سال از برای مزد با وصف این‌که ... در فصل متصل به این فصل ظاهر می‌شود که لابان که هم آقا و هم پدر زنان حضرت یعقوب بود، بت‌پرست بوده است.

افترای ششم، این مطلب است که فلیپ نوشته است که «خدیجه دختر خاله حضرت پیامبر خدا بود». این مطلبی است که «هیچ صاحب تاریخی، هر چند سُنّی هم باشد، نقل نکرده است». پرسش علی قلی این است که کتاب سنت که فلیپ می‌گوید از آن نقل کرده چه کتابی بوده، چرا چنین مطالب نادرستی در آن‌ها آمده است.

اشکال آن است که نه «نام آن کتاب را» و نه «اسم مصنف او را نمی‌برد». «نمی‌دانم که از کدام جهنّم به دست آورده است یا کدام ابلیس آن را تصنیف نموده به او فروخته است!»

افترای هفتم، آن است که فلیپ پادری «نوشته است که حضرت رسول ربّ العالمین از خدیجه کبری یک پسر کاظم نام و سه دختر یکی فاطمه و دیگری زینب و دیگری ام کلثوم نام داشت، به‌هم رسانید».

این سخن هم ناروا و «از راستی بسیار دور است»؛ زیرا «قول مشهور» آن است «که حضرت رسول سه دختر داشت؛ رقیه داخل است و امّ کلثوم در آن قول مشهور داخل نیست».

افترای هشتم، آن است که فلیپ نوشته است: «حضرت محمد صلی الله علیه و آله از سی و هشت

ص: ۱۸۸

سالگی ابتدا کرد به گذرانیدن زندگانی در خلوت و تمام روزها در خفیه مشغول به عبادت بود که کسی او را نمی‌دانست در غار حار (کذا)، و به مرتبه‌ای در روزه گرفتن اصرار داشت که بعضی اوقات از حالت طبیعی خود به در رفته، جنون به وی رو می‌داد، به مرتبه‌ای که خود را از کوه می‌خواست که بیندازد و چون چیزهای غریب را که مشاهده می‌کرد به خدیجه کبری که مونس او بود نقل می‌نمود، او را در جواب می‌گفت که این‌ها از جانب شیطان می‌نمایند». روشن است که هدف فلیپ آن است که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت جنون بدهد، در حالی که این گزارش‌ها «به این وضع در هیچ یک از کتب اهل اسلام نقل نشده است».

اما جواب نقضی آن است که «در فصل چهارم انجیل لوقا نوشته شده است که حضرت عیسی در حالتی که مملو از روح القدس بود، از آب محمودیه بیرون آمد.

روح او را در بیابان از این طرف به آن طرف می‌انداخت و از حانب شیطان در مدت چهل روز به وسوسه امتحان می‌شد».

موارد دیگری هم در اناجیل دیگر در این باره هست که علی قلی آن‌ها را فهرست کرده است. علی قلی ضمن تأکید بر بزرگی عظمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله البته تأکید می‌کند که ما او را انسان می‌دانیم و طبیعی است که حالات انسانی در او وجود داشته باشد:

«ماها هر چند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر خدا و بهترین پیغمران آن سبحانه می‌دانیم، اما به انسان بودن و به مخلوق پروردگار بودن آن حضرت اقرار داریم و جزم است که هر انسانی، هر چند که پیغمبر هم باشد، به اعتبار این بدن جسمانی از ترس و واهمه و وساوس شیطانی خالی نمی‌تواند بود، هر چند که خدای تعالی عزیز کردگان خود را محافظت می‌نماید و پیغمبر خود را نمی‌گذارد که شیطان، دستی بر او داشته باشد و این را نیز می‌دانیم که هر بنده؛ خواه پیغمبر و خواه غیر او، هر چند که در نزد آن سبحانه عزّت و منزلت بیشتر دارد، امتحانات در باره او در این دنیا بیشتر می‌شوند؛ چنانکه از قصص همه پیغمبران ثابت می‌گردد؛ پس بنابر این، چه تعجّب دارد این‌که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران و بدین جهت در درگاه کبریا از همه انبیا عالی مرتبه‌تر است، هر چند که بنابر علم الهی بر احوال او و طینت مقدس خود احتیاج به امتحان نداشته است، در این دنیا پیش از بعثت و بعد از بعثت، به امتحانات عظیم از جانب پروردگار آزمایش شده باشد».

ص: ۱۸۹

افترای نهم فلیپ پادری، آن است که محمـد صـلی الله علیه و آله با کمک یک نصـرانی، قرآن را جعل کرد و اساساً «قرآن مجیـدی که آورده است از جانب خدا نبود، بلکه خود در اندرون خانه خود به تعلیم سـرجیوس نامی نصـرانی که در مذهب پیرو نسـتور بود، آن را سـاخته است!» فلیپ این مطلب را از یـک کتـاب تفسیر و «کتـاب اقر» نقـل می‌کنـد که علی قلی در بـاره‌اش می‌نویسـد، فلیپ «نمی‌گویـد که [این] تفسـیر [از] کیست و به چه اسم موسوم است» و می‌افزایـد: وی نوشـته است که «این تفسیر و «کتاب اقر» هر دو اتفاق دارند به این‌که آن کسانی که در ساختن قرآن معلوم محمد صـلی الله علیه و آله بودند، شمشـیرگران چند بودند که نصرانی و غلامان مردی از مردم مکه می‌بودنـد و آن حضـرت چیزهایی چند از کتب سـماوی، که از ایشان شـنید، در نوشـتجاتی که به دسـت خود در اندرون خانه خود می‌نوشت، داخل می‌نمود و آن شمشیرگران چون اهل کتاب نبودند؛ یعنی عالم به کتب نبودند، هرچه در زمان پیش از دیگران شنیده بودند، همان را به حضرت محمد نقل می‌کردند و این است که قرآن چیز درهمی ... بیرون آمد».

به هر روی، می‌دانیم که این اتهامات، همان زمان از طرف مشرکان مطرح شد و قرآن هم اشاراتی به آن‌ها دارد.

اوّلین پرسـش علی قلی در برابر این اتهـام، آن است که، نسـبت دادن چنین اتهامی بایـد دقیق باشـد؛ به‌طوری که «جزم بدانـد که آن کسـی که آن حضـرت را تعلیم می‌کرد کی بود و چه نام داشت، نه این‌که بگویند که آن شـخص مردی بود سـرجیوس نام و بعضی می‌گوینـد که شمشـیرگران چند بودند. پس به محض حکم مبهم چنینی، کی می‌توان که نبوّت و معجزات نبیّ صادقی را که عالَمی بر صدق آن اتفاق دارند رد نمایند». در این باره نمی‌توان با تردید صـحبت کرد، بلکه «بر نصارا دو چیز لازم است، اوّل آن‌که قائلین این قول را که نسـبت به حضـرت محمد صلی الله علیه و آله چنین می‌گفتند نام ببرند و خاطر نشان کنند که چه کسان بودند از برای آن‌که از دینـداری ایشـان اعتبـار قولشـان معلوم شود و دوم آن‌که بیان نماینـد که در چه جای «کتاب اقر» چنین مطلبی آمـده است و اصلًا این کتـاب، چه کتابی است و یا این‌که «آن تفاسـیری را که می‌گوینـد به آن قول اتفاق دارنـد خاطر نشان نماینـد که چه اسـم دارند و مفسر هر کدام چه نام داشت تا آن‌که در مقام استدلال از دین و اعتقاد هر مفسّری قول او را اعتبار کنیم».

علی قلی این ایراد را روی منبع آن سخن، بر این فرض وارد می‌کند که گویا

ص: ۱۹۰

فلیپ یا تصور می‌کرده یا از نوشته‌اش چنین بر می‌آید که آن منبع، آن سخن را در باره استفاده محمد صلی الله علیه و آله از آن نصرانی نقل کرده و قبول هم نموده است. در این صورت، تأکید علی قلی این است که هیچ مسلمانی؛ اعم از این‌که شیعه باشد یا سنی، چنین مطلبی را نمی‌توانسته نوشته باشد. بنابر این، به باور علی قلی «از قید نکردن اسم و دین مصنف آن کتاب اقر و مفسران آن آیات ثابت و محکوم به است که این معنی را پادری فلیپ از خود ساخته است».

اما فرض دیگر که وی به آن توجه کرده، این است که فلان منبع تفسیری، نقل کرده باشد که کسی چنین ادعایی کرده است؛ یعنی «در آن کتاب و در آن تفاسیر مسطور است که کفّار قریش و غیره، که ایمان به پیامبر خدا نیاوردند، چنین می گفتند».

علی قلی می گوید: این‌که منبع نمی‌خواهد و نیاز به اثبات ندارد؛ چرا که «همان آیات قرآن که پادری فلیپ در کتاب خود نقش کرده است، اشاره به این معنی دارند و ماها و فلیپ هر دو بنابر آن حرفی که کفار می گفتند، چون می‌دانیم که هیچ دودی بی آتش نیست، این است که می گوییم که محمد صلی الله علیه و آله قرآن را به تعلیم شمشیر گرانی چند ساخته است».

در این صورت، پاسخ روشن‌تر است؛ زیرا «اگر چه قرآن مجید و کتاب اقر و تفاسیر مذکور می گویند که کفّار در باره محمد صلی الله علیه و آله چنین می گفتند، اما به اقرار نصارا نیز می گویند که آن مردمی که این را می گفتند کافر بوده‌اند. پس قول کافر جزم است که ردّ نبوّت پیغمبر و حقیّت دین او نمی کند».

جای یک سخن باقی می‌ماند و آن این است که نصارا خواهند گفت ما حق داریم «از کتب شما هرچه صرف ما در آن است قبول کنیم و واجب نیست که همه را تصدیق کنیم، بلکه هرچه از برای ردّ شما به کار می‌آید، او را قبول کرده، در رد مذهب شما به کار می‌بریم».

پاسخ این مطلب، یک پاسخ نقضی و روشن است و آن این‌که در انجیل مطالب زیادی از قول یهودیان علیه عیسی نقل شده است. آیا می‌توان از آن‌ها علیه عیسی مسیح استفاده کرد؟ علی قلی شرح مفصّلی در این باره به دست می‌دهد. اگر در آنجا پاسخ نصارا منفی باشد، در اینجا هم توان گفت که روا نیست که «جماعت نصارا به محض آن‌که کفّار قریش تکذیب پیامبر خدا می کردند، ایشان تکذیب آن‌ها را سند خود

ص: ۱۹۱

کرده، رد نبوّت آنجناب نمایند»، در غیر این صورت، «لازم می‌آید که آنچه در اناجیل نوشته شده است که استغفراللّه، یهود درباره حضرت عیسی می‌گفتند و آنچه امروز نیز می‌گویند، همه حق و صدق باشد و در این صورت نه تنها مذهب نصارا بلکه خدای ایشان بر هم خورده بی خدا و مذهب خواهند ماند».

علی قلی دامنه بحث را رها نمی‌کند و از آموخته‌هایش در حوزه علمی اصفهان، انْ قُلتَ و قُلتُ گویی را به خوبی فرا گرفته است. بنابر این بحث را دنبال کرده، می‌گوید: نصارا می‌توانند در باره آنچه در اناجیل از قول یهودیان در باره عیسی آمده، جواب دهند که «این جماعتی که این تهمت‌ها را به حضرت عیسی نسبت» «کافران عاصی» بوده‌اند و روشن است که «حرف کافر در ماده مؤمن سند نمی‌شود».

علی قلی می‌گوید این پاسخ خوبی است اما همین مطلب را در باره قرآن هم می‌توان گفت «چرا یک بام و دو هوا قرار می‌دهید؟» بنابر این، در اینجا هم صدق می‌کند.

فلیپ پادری، ایضاً، در باره مطلب مزبور، می‌گوید که «حضرت محمد صلی الله علیه و آله هرچه از آن سرجیوس یا شمشیرگران شنید، در اندرون خانه، به دست و خط خود داخل نوشتجات خود کرده به مردم می‌نمود».

پاسخ خودش این است که مگر رسول صلی الله علیه و آله خط می‌خوانده و می‌نوشته که جای این اتهام باشد «خط نداشتن و چیزی خوان نبودن پیامبر خدا؛ یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از امور اتفاقی جمیع امّت آن حضرت و متواتر است». جالب است که خود فلیپ همین سخن را در جای دیگری به عنوان قدح آورده است «محمد مردی بود امین و بی‌سواد».

انتقاد نصارا در باره خط ناخوانانی محمد صلی الله علیه و آله

علی قلی از اینجا به این انتقاد احتمالی نصارا می‌پردازد که گویند محمد صلی الله علیه و آله «مرد بی‌سوادِ و بی‌خط» و چنین شخصی «پیغمبرِ خدا نمی‌تواند بود»؛ زیرا «هر مردی را که خدا از برای هدایت مخلوقات خود فرستاده باشد، باید که در همه کمالات از سایر مردم اکمل بوده باشد». بنابر این، این مدعا که همانا «پیغمبر نبودن حضرت محمد است» ثابت می‌شود.

پاسخ علی قلی این است که «ما اهل اسلام که خط نداشتن و چیزی خوان نبودن پیغمبر خود را به تواتر ادعا می‌کنیم» معنایش

ص: ۱۹۲

این نیست که «آن حضرت را از علم کتابت و چیزی خواندن فی‌الحقیقه عاری بدانیم».

به عبارت دیگر، ما «آن حضرت را از روز ازل استاد جمیع ملائکه و انبیا و جنّ و انس می‌دانیم، اما می گوییم که از برای اتمام حجّت بر آنانی که مبادا از قبیل فلیپ پادری بگویند که آن حضرت هرچه می گوید خودش ساخته و نوشته است، از آن روزی که آن جناب از عالم نور به عرصه ظهور آمد، بنابر مصلحت و اتمام حجّت بر مکذّبین از جانب پروردگار مأمور بود که دانستن خط و چیزی خوان بودن خود را اظهار نکند». علی قلی می گوید: مواردی هم در انجیل وجود دارد که مطلبی را از عیسی می‌پرسند و وی می گوید که فقط پدر می‌داند و بس. بنابر این، اظهار این نادانی، به تقیه باشد یا جدی، شبیه همان سخنی است که ما در باره سواد دار بودن رسول صلی الله علیه و آله نقل می کنیم. مهم آن است که گاه مصحلت ایجاب می کند که چیزی ظاهر نشود و در اینجا هم «مصلحت در آن دیده بود که اظهار دانستن خط و چیزی خواندن نکند».

نکته دیگری که در رد سخن فلیپ می‌توان گفت این است که در قرآن مطالب زیادی در باره «علامت شناخت دین حق و مؤمنان کامل و هدایت بندگان است» که «کتب نصارا ... هیچ یک از این‌ها نیست».

محمد صلی الله علیه و آله این مطالب را از کجا گرفته است؟

به علاوه فلیپ از یک طرف می گوید که «آن شمشیرگران بی‌سواد چند بودند و عارف به علم کتاب نبودند» و از طرف دیگر می گوید که «آنچه در قرآن هست از کتب سماوی است» آن حضرت از آن شمشیرگران اخذ کرده بود. در این صورت کدام حرف او را باید قبول کرد؟

به نظر علی قلی، مقایسه قرآن با کتاب مقدس، به ویژه همین سفر پیدایش نشان می‌دهد که «کتب ایشان در چه مرتبه باطل و ناقص و قرآن مجید در چه مرتبه چشمه علوم هدایت است». اصلًا همین سوره فاتحه با کلّ آنچه دارند، مقایسه کنند تا بفهمند «علوم پیغمبران اولین و آخرین در آن هفت آیه مندرج» است.

این ادعای آنان، که بگویند ما هرچه در قرآن تأمل کردیم، آنچه را شما می گویید نیافتیم، از سوی علی قلی این پاسخ را می‌یابد که شما کور باطن هستید و قلبتان را چندان کفر گرفته که قادر به درک نورانیّت قرآن نیستید. این دیگر عیب خودتان است.

باز هم فلیپ و دیگران ممکن است اصرار کنند بر این که قرآن کتاب خدا نیست و «آنچه در آن نوشته شده مزخرفی چند

ص: ۱۹۳

است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله خودش ساخته است». دلیلش هم آن که «آنچه در قرآن هست، وقتی که آن را با کتاب خود مقابله می‌کنیم، می‌بینیم که اختلاف فاحشی دارد و از این راه می‌یابیم که حق نیست؛ زیرا که اگر حق بود، با کتب ما که حق‌اند البته موافقتی داشت».

علی قلی می‌گوید: از قضا همین که شباهت به کتب شما ندارد، خود امتیاز است و همین سبب شده تا ما به آن ایمان آوریم؛ زیرا در کتب شما «کفرهای بسیار و تهمت‌های بی‌شماری چند، نسبت به خدا و انبیا و اوصیا نوشته شده است که اگر نعوذ باللّٰه، قرآن مجید در یکی از آن کفرها با کتب شما موافق بود، به هر بنده خدا واجب بود که از ایمان آوردن به آن اجتناب کند».

به علاوه، اگر قرار بود که قرآن هم مثل تورات باشد، چه لزومی داشت که خداوند کتاب جدیدی بفرستد؟ دلیل نزول کتاب جدید همین تحریفاتی بوده که در تورات وجود داشته است.

اما این‌که گفته شود ما بر اساس کتاب خود، بطلان قرآن را استخراج می‌کنیم، به نظر علی قلی، با سخنی که در کتاب شعیا از قول خداوند نقل شده که تورات، مُهر است و نمی‌توان از آن چیزی استخراج کرد، منافات دارد. حتی شعیا گفته است که مردمان «این زمان در خواب و مست و حیران» هستند و «کسی که این سه حالت را داشته باشد، همه کس می‌داند که عقل در او نمانده است تا آن‌که به آن فرق تواند کرد در میان کتاب و پیشوای حق و باطل». بنابر این نصارا حتی بر اساس آنچه در کتابشان آمده است، عقل کافی هم برای این کار ندارند.

شاید نصارا بگویند که در همان کتاب شعیا از «پیشوای حقی» سخن گفته شده است که می‌تواند مردم را از انحراف نجات دهد و او همین «ریم پاپاست که نایب و جانشین حضرت عیسی است، پس ما که به نور ارشاد او راه می‌رویم، فرق میان حق و باطل می‌توانیم کرد و از کتاب خود استخراج بطلان کتاب و پیغمبر شما را می‌توانیم نمود».

علی قلی می‌گوید: شما اساساً عصمت را در انبیا قبول ندارید، چه رسد به ریم پاپا.

بنابر این، چگونه می‌توانید به درك او اطمینان کنید و تفاوت میان حق و باطل نهید؟

نصارا خواهند گفت: «ما هر چند عصمت را شرط نمی‌دانیم اما می‌گوییم که ریم‌پاپای ما در وقتی که در بالای آن تخت، که ما او را تختِ شمعون می‌دانیم و تو با وصف

ص: ۱۹۴

آن که قبل از این پادری معتبر ما بودی، الحال او را تخت ابلیس می‌خوانی، از برای تغییر دادن و تبدیل کردن احکام دین می‌نشیند، در آن حالت معصوم است؛ زیرا که تا از آن‌جا پایین نیاید گناه نمی‌تواند کرد و اما بعد از آن‌که از آن تخت فرود آمد، اگر گناه کند مضایقه نداریم؛ پس، از برای صدق معصوم بودن همین قدر زمان که ریم‌پاپای ما معصوم است کافی است.»

علی قلی می‌گوید: این پاسخ شما مطالبی است که «برای روستاییان فرنگ ساخته‌اید» و ما البته «روستایی نیستیم که به چنین جواب نامربوطی ساکت شویم». شما چطور احکام متناقض ریم پاپاها را با وجود ادعای عصمت توجیه می‌کنید؟

به هر حال و بر اساس مقدماتی که گذشت، نتیجه آن است که نصارا قادر نخواهند بود با اتکای به کتاب خود یا درک و فهم ریم پاپا، بطلان کتاب مسلمانان را اثبات کنند. وی در اینجا شرحی در باره مفاسدی که پاپ‌ها گرفتارش هستند، به صورت مستند نقل می‌کند.

نکته دیگری که فلیپ پادری مطرح کرده، این است که «دین و نبوّت محمد در مکه تقویت یافت به اسلام آوردن دو نفر از بزرگواران؛ یعنی ابو بکر و عمر، زیرا که ایشان در میان مردم مکه معتبر و تواناتر بودند. همین که این دو نفر پیرو او شدند، توانست که دین و کتاب خود را آشکار گرداند».

علی قلی این سخن را یک افترا دانسته و معتقد است: اگر دشواری‌های حاصل از قدرت یافتن آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نبود «در سال‌های اول، تخم همه فرنگیان که امروز عمده‌ترین دشمنان آن حبیب خدا و دین و کتاب اویند، از روی زمین بر می‌افتاد».

اشکال بر سجده فرشتگان بر آدم

اشکال دیگری که فلیپ پادری به قرآن گرفته، بحث سجده ملائکه بر آدم است. از نظر فلیپ، معنای این سخن آن است که «خدای تعالی فرموده است: ملائکه سجده حضرت آدم را به‌جای بیاورند و یعنی خدای تعالی خواسته است که ملائکه خود را به ظلم بت‌پرستی گرفتار گرداند».

پاسخ علی قلی اشاراتی است که در تورات به سجده انبیا در برابر برخی از مخلوقین آمده است؛ «پس حالا بگویند نصارا و یهود که این سجده‌هایی که بنابر کتاب ایشان، حضرت ابراهیم و لوط و یعقوب در برابر مخلوق بر زمین افتاده به‌جا آوردند، به رضای الهی بود یا به خلاف رضای آن سبحانه؟ اگر گویند که به خلاف رضای الهی

ص: ۱۹۵

بود، پس لازم می‌آید که بنابر قول فلیپ پادری به گناه بت‌پرستی گرفتار شده باشند و هرکس که بت پرست باشد، چنانچه نصارا نیز اقرار دارند، جزم است که کافر است، چه جای آن‌که پیغمبر عظیم‌الشأن باشد، و بنابراین، ایشان که به حضرت ابراهیم و لوط و یعقوب ایمان آورده‌اند و دین و کتاب و همه انبیایی که دارند به ایشان منتهی می‌سازند، کافر بی‌مثل و نظیر می‌باشند». «و اگر گویند که آن سجده‌ها به رضای الهی بودند و در آن‌ها مصلحت‌ها بود که علم ما به آن‌ها نمی‌رسد، می‌گوییم: پس آن خدایی که به سجده کردن حضرت ابراهیم کفار زمین و ملائکه آسمان را و سجده کردن حضرت لوط ملائکه را و به هفت مرتبه سجده کردن اسرائیل اللّٰه برادر خود را- که به اعتقاد یهود و نصارا کافر بود- راضی تواند شد، چرا راضی نباشد به این‌که همه ملائکه حضرت آدم صفی را که خود اقرار دارند که او را از برای خلافت زمین و آسمان آفریده بود».

خبر غرانیق، اشکال فلیپ پادری و نقد مؤلف

فلیپ پادری روی این نکته که محمد صلی الله علیه و آله زمانی بت پرست بوده است، تأکید دارد و همچنان که جای دیگر گذشت، او «در فصل دویم، باب نهم آن کتاب، از برای اسناد این مدعا، این آیات را می‌آورد که أ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی* وَوَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی، (۱) علی قلی همانجا جواب مفصلی به این مطالب داد.

اما استدلال دیگر فلیپ، به آیات سوره نجم است، آنجا که نامی از بت‌ها به میان آمده است. فلیپ می‌گوید:

«از تفسیر این آیات که اهل اسلام نوشته‌اند چنین معلوم می‌شود که آن بت‌ها شیطان بوده‌اند؛ چنانکه همه بت‌ها می‌باشند و محمد صلی الله علیه و آله آن بت‌ها را بر عکس خوانده است، یعنی که بت‌ها خدای بزرگ‌اند و مناسب است که کسی امید خود را در آن‌ها بگذارد. و از این جهت خود و بعضی از پیروان او به سجده در افتاده، آن بت را سجده کردند و چون بعضی از مردم عبرت گرفته بر او بت پرستی لازم آوردند، در جواب فرمود که شیطان مرا فریب داده بود، و این عذر را در سوره حج نوشت که وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ*

۱- الضحی: ۶

ص: ۱۹۶

لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ... (۱)

یعنی ما نفرستاده‌ایم پیش از تو رسولی و پیغمبری مگر آن‌که وقتی چیزی را فکر نماید، شیطان خود را داخل دل او نکرده باشد، اما خدا محو خواهد نمود آنچه را که شیطان به عمل آورده است، پس محکم خواهد ساخت خدا آیات قرآن را و اللّٰه تعالی عالم و حاکم می‌باشد از برای آن‌که قرار دهد آنچه را که شیطان داخل نمود از برای هلاکت آن‌هایی که در دل‌های ایشان مرض هست و از برای آنانی که دل‌های ایشان قساوت دارد.»

فلیپ می‌گوید که محمد با این کلمات خواست تا «خود را از آن سجده که در برابر بت کرده پاک بسازد».

اما پاسخ علی قلی، در درجه نخست آسان است. وی می‌گوید این ادعای فلیپ که این مطالب «در کتب اهل اسلام» آمده باید بداند که «آن تفسیر سنیان خواهد بود» نه تفاسیر شیعه. نهایت آن‌که فرض کنیم سجده‌ای هم بوده است، این می‌توانسته است یک سهو باشد نه بیشتر. در حالی که در همین تورات بارها از سجده انبیایی چون ابراهیم و لوط و یعقوب در برابر مخلوق یاد شده است؛ چنان‌که آمده است:

«حضرت ابراهیم دو مرتبه در یک مجلس به امّت کفّار سجده کرد و در این فصل می‌گوید که حضرت یعقوب هفت مرتبه در برابر برادر خود که نصارا و یهود او را کافر می‌دانند، سجده نمود و به همه اولاد و عیال خود نیز فرمود که سجده در برابر عیص برادر او به‌جا آوردند. پس الحال نصارا جواب بدهد که هرگاه در کتاب خود کفرهای چنینی نسبت به پیغمبرانی که به آن‌ها ایمان آورده‌اند نوشته داشته باشند و با این وصف اقرار به شرف و نبوّت ایشان کرده‌اند، پس اگر کافر ماجرایی نمی‌کنند، چه چیز باعث ایشان شده است که به سبب تهمت‌هایی چند که فلیپ پادری بسته است- که اگر راست هم باشد به آن تهمت‌های کتب ایشان نمی‌رسد- ایمان بر پیغمبرِ پیغمبران؛ یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نمی‌آورند و شب و روز کفر و عناد و عداوت به آن حضرت و اهل‌بیت و امت او می‌ورزند!»

اشکال دیگری که فلیپ پادری کرده این است که «چون می‌تواند بود که دین اسلام حق باشد و حال آن‌که عمده پیروان و پیشوایان آن دین را از برای حبّ جاه و ریاست امّت او کشتند». وی از «کتاب سنّت»

۱- حج: ۵۲

ص: ۱۹۷

نقل کرده است که در آنجا گفته شده «الی یعنی علی، عثمان را کشت و بعد از آن معاویه علی را به قتل رسانید و بعد از آن حسین به انتقام خون پدر، معاویه را کشت و بعد از آن یکی از خویشان معاویه، حسین پسر علی و دختر زاده محمد صلی الله علیه و آله را کشت و سر او را چند مرتبه در وقت چیزی خوردن به سر سفره حاضر کرد از برای سیر کردن وحشت و خشم خود و همچنین عمده‌ترین شاگردان محمد را بعد از او کشتند تا پادشاه سیزدهم به این نحو که اوّل عثمان که داماد حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود کشته شد و قاتل او علی بود که هم داماد محمد و هم پسر عموی او بود و هر دو عمده پیروان او بودند و به اضافه عایشه که هم زوجه و هم پیرو محمد صلی الله علیه و آله بود، در کتاب سنت نوشته شده است که با وصف آن‌که عثمان پادشاه مسلمانان بود، عایشه خود شمشیر به دست علی داد از برای آن که او را بکشد و بعد از آن که او را کشتند در مزبله‌اش انداختند؛ پس این است رحم و مروت پیروان محمد که در میان خود داشتند». اما این که این مطلب، چه طور قرآن را نفی نمی‌کند، از این بابت است در قرآن آمده است: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ ...، آن رفتار با این آیه که وعده کرده که اثر سجود را روی پیشانی این‌ها می‌بینید، سازگار نیامده است.

علی قلی اوّلاً اشکالاتی بسان برخی موارد که گذشت، به تلفظ اسامی توسط فلیپ گرفته است و می‌گوید: چرا «عثمان را لثمن و علی را الی و معاویه را موحیا و حسین را اُوزَلی و عایشه را اعْزا نوشته است؟» به نظر می‌رسد که متن عربی کتاب فلیپ دست وی بوده که چنین ایرادهایی در تلفظ اسامی به او می‌گیرد و الّا اگر متن لاتین بود، قاعدتا این قبیل تلفظها جای توجیه داشت. وی اشاره کرده است که فلیپ کتابش را «به لغت لاتین و بعد از آن به عربی ترجمه کرده، به ایران فرستاده است».

اما اشکال مهم‌تر آن است که «هرچه در این عبارات گفته، همه دروغ و افترا است» و البته روشن است که آن نسبت‌ها دروغ است. این‌که عایشه شمشیر به علی داده باشد که او عثمان را بکشد، یا این‌که حسین، معاویه را کشته باشد، همه مطالب بی ربط تاریخی است و به قول علی قلی «هرکس که فی الجمله از کتب اهل اسلام خبر دارد، هویدا است که این‌ها همه دروغ‌اند».

نکته دیگر آن است که این کشته شدگان مانند عثمان و معاویه، از کجا

ص: ۱۹۸

مصداق آن آیه دانسته شده‌اند؟ مصداق روشن برگزیدگان، اهل مباهله هستند و همین‌طور «شیعیان ایشان همان‌هایی‌اند که پروردگار در سوره فتح فرموده است که سختند بر کفّار و مهربانند در میانه خود».

پیداست که مصادیق آن آیه، آنانی هستند که در مباهله بودند، نه کسانی چون «معاویه و عثمان و عایشه و سایر بنی‌امیه».

بسا «نصارا بگویند که علی و حسن و حسین که بنابر قول تو هم از بزرگان دین محمد صلی الله علیه و آله بودند نیز کشته شدند؛ پس اگر دین شما بر حق بود نمی‌بایست که چنین پیشوایان دین را امّت پیغمبر شما بکشند».

پاسخ علی قلی آن است که «از کشته شدن ایشان، بطلان دین محمد صلی الله علیه و آله لازم نمی‌آید»؛ زیرا مهم آن است که ببینیم به دست چه کسی کشته شدند. اینان «به دست کافری که به آن حضرت نفاق داشتند و از ایمان بهره نداشتند شهید شده‌اند، چنانچه حضرت زکریّا و یحیی و سایر انبیای بنی‌اسرائیل و به اعتقاد نصارا حضرت عیسی نیز که خدای ایشان است شهید شده‌اند».

وی سپس به اختلافات مذهبی و کشت و کشتارهای میان مسیحیان هم اشاره کرده از اختلاف یاقوبیت‌ها و نستوریین و نقش لوتر و کالون در این میانه یاد می‌کند که «همه دعوا می‌کردند و می‌کنند که ما پیرو واقعی دین حضرت عیسی می‌باشیم، کشته شده‌اند و کشته شدگان به دست ایشان را نصارا شهیدان در راه خدا و حضرت عیسی دانسته پرستش، می‌نمایند و پادشاهان ایشان از اول مثل قسطنطین تا آخر از قبیل پادشاهان حال؛ یعنی آلمان و فرنسیس و پرتگال و غیره در هر جا که جماعت مذکوره به دستشان می‌افتد با وجود آن‌که ادعای دین حق حضرت عیسی می‌کنند ایشان را می‌کشند و کشتن ایشان را ثواب می‌دانند و آن جماعت کشته شدگان چنینی را شهیدان دانسته ایشان را پرستش می‌نمایند و غریب‌تر از این آن است که المان و پرتگال و فرنسیس و اسپانیال که هم ریم پاپایی و با پادری فلیپ هم مذهب‌اند، از هم دیگر را می‌کشند و به خون یکدیگر تشنه‌اند. پس اگر کشته شدن پیشوایان هر دینی بطلان دین را لازم داشته باشد، وای بر حال نصارا که تا حال به سبب این کشته شدگان چه پیغمبر و چه غیر پیغمبر مکرر دین ایشان باطل شده است و ایشان باز بر باطل ایستادگی دارند».

این بود مهم‌ترین مواردی از اشکالات فلیپ پادری که علی قلی به نقد آن‌ها

ص: ۱۹۹

پرداخته است. جالب است که هم متن اشکالات و هم پاسخ‌ها، از دو نفر اروپایی است، با این تفاوت که نفر دوم مسلمان شده و این پس از آن بوده که سال‌ها در مقام کشیشی فعالیت تبلیغی و تبشیری در اصفهان داشته است. شرحی از زندگی و افکار او را در مقدمه همان کتاب «نقد سفر پیدایش تورات» آورده‌ایم.

پی‌نوشت‌ها

ص: ۲۰۰

توطئه ربودن پیکر مطهر پیامبر اعظم

مهدی سرحدی

بنا بر آنچه در متون معتبر تاریخی آمده است، دشمنان اسلام؛ اعم از مشرکان، کافران و یهودیان، بارها برای ترور پیامبر گرامی اسلام تلاش‌های مذبوحانه‌ای انجام داده‌اند که تمامی آن تلاش‌ها با شکست روبه‌رو شده است. چنان‌که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

و یَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ.

خدای متعال به حکم آیه شریفه: وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ، پیامبر خود را از گزند و آسیب در امان نگه‌داشت تا آن حضرت- که درود خدا بر او و خاندانش باد- رسالت مقدس خویش را به انجام رسانَد و پایه‌های دین مبین اسلام را مستحکم سازد.

اما دشمنی آن نابکاران، که در اعماق جان ناپاکشان ریشه داشت، پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز ادامه یافت، چندان که در طول قرون متمادی، بارها تلاش کردند تا قبر مبارک آن حضرت را نبش کنند و پیکر مطهّر ایشان را بربایند، اما اراده و خواست الهی چنین بود که آن حضرت را پس از رحلتش نیز در پناه خویش مصون و محفوظ بدارد.

در این نوشتار، چند مورد از این تلاش‌های مذبوحانه را، که در منابع تاریخی و کتب معتبر بدان اشاره شده، بررسی می‌کنیم:

۱. نخستین بار، در ابتدای قرن پنجم هجری گروهی به فرمان «الحاکم بأمراللّه عبیدی» و به سرکردگی شخصی به نام «ابو الفتوح»، حاکم وقت مکه و مدینه، تلاش کردند تا با نبش قبر

ص: ۲۰۱

مطهّر پیامبر، پیکر پاک ایشان را به مصر منتقل کنند.

تاریخ نگاران، جزئیات این واقعه را با ذکر سند و به نقل از کتاب تاریخ بغداد، نوشته ابن نجار چنین آورده‌اند:

گروهی از زنادقه به الحاکم بأمراللَّه، فرمانروای عبیدی پیشنهاد کردند که پیکر مطهر پیامبر را از مدینه منوره به مصر منتقل کند. حاکم را این سخن خوش آمد و گفت: اگر چنین کاری میسّر گردد، مردمان از همه جا برای زیارت، آهنگ مصر کنند و وضع اهل مصر دگرگون شود!

از این رو، فرمان داد بنایی بسازند و برای ساخت آن، اموال بسیار هزینه کرد. سپس ابوالفتوح را برای نبش مرقد مطهّر پیامبر روانه کرد. چون ابوالفتوح به مدینه منوره رسید، گروهی از اهل مدینه- که می‌دانستند او برای چه کاری آمده است- به همراه یکی از قاریان قرآن، به نام زلبانی، به نزد وی آمدند. زلبانی این آیه از قرآن کریم را تلاوت کرد:

وَإِن نَّكَثُواْ أَيْمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِى دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ* أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُواْ أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّواْ بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُم بَدَؤُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ.

مردم با شنیدن این آیه به خروش آمدند و نزدیک بود ابوالفتوح و سربازانش را به قتل برسانند، اما از آنجا که سرزمین حجاز تحت حاکمیت آنان قرار داشت، درنگ کردند. چون ابوالفتوح آن وضع را دید، گفت: «آری، خدای سزاوارتر است که از او پروا کنند! اگر از ترس جانم نبود، هرگز به این کار اقدام نمی‌کردم.» پس چندان به تنگ آمد که طاقتش نماند؛ از این اندیشه که چگونه بدان عمل ناپسند دست یازیده است.

پیش از به پایان رسیدن آن روز، به فرمان خدای، تندبادی وزیدن گرفت که زمین را به لرزه افکند، چندان که اشتران و اسبان با هودج‌ها و زین‌هاشان سرنگون شدند و بسیاری از جانداران و شماری از مردم هلاک گشتند. ابوالفتوح از کرده خویش پشیمان شد و هراس از «حاکم» از دلش رخت بر بست.

۲. بنا بر آنچه در منابع تاریخی آمده است، الحاکم بأمر اللَّه عبیدی پس از ناکامی در نخستین تلاش خود، بار دیگر به فکر نبش قبر مطهر پیامبر افتاد، اما این بار هم توطئه او

ص: ۲۰۲

بی‌نتیجه ماند و خداوند متعال، پیامبر خود را از مکر او و یارانش در امان داشت.

تاریخ‌نگاران، جزئیات این حادثه را به نقل از کتاب «تأسی أهل الایمان فیما جری علی مدینهٔ القیروان»، نوشته سعدون قیروانی چنین آورده‌اند:

«حاکم بأمراللّه شخص دیگری را برای نبش قبر پیامبر به مدینه فرستاد. آن شخص در منزلی نزدیک مسجد النبی اقامت گزید و از زیر زمین تونلی حفر کرد تا به قبر مطهر برسد. اهل مدینه در همان روزها نوری مشاهده کردند و ندایی شنیدند که می‌گفت: ای مردم، قبر پیامبرتان را نبش می‌کنند! مردم به جستجو پرداختند و آنان را یافتند و به قتل رساندند.»

۳. در اواسط قرن ششم هجری، همزمان با ضعف و انحطاط حکومت عباسیان، برخی از حکمرانان مسیحی مناطق روم و بیزانس، در سال ۵۵۷ ه. به فکر ربودن پیکر مطهّر پیامبر افتادند و دو تن از مسیحیان مغرب (اندلس) برای اجرای این نقشه مأموریت یافتند. طراحی و برنامه‌ریزی این توطئه بسیار دقیق و ماهرانه بود، اما خداوند متعال- چنان‌که وعده داده- پیامبر خود را از شرّ مشرکان و کینه‌توزان حفظ و حراست کرد. این توطئه نیز نقش بر آب شد و خداوند مکر آنان را به خودشان بازگرداند.

در طول قرون متمادی، بارها تلاش کردند تا قبر مبارک آن حضرت را نبش کنند و پیکر مطهّر ایشان را بربایند، اما اراده و خواست الهی چنین بود که آن حضرت را پس از رحلتش نیز در پناه خویش مصون و محفوظ بدارد.

سمهودی در توضیح این مطلب چنین آورده است:

علّامه جمال الدین اسنوی در مقاله‌ای با موضوع «ممانعت از گماردن والیان مسیحی» می‌نویسد:

مسیحیان در زمان حکومت سلطان نور الدین زنکی، به وسوسه افتادند که کاری بس ناپسند و قبیح به انجام رسانند، به گمان این‌که در انجام آن موفق خواهند شد؛ «اما خدای جز این اراده نفرموده که نور خویش را کامل گردانَد، هرچند کافران را خوش نیاید.»

داستان از این قرار بود که پادشاه مذکور، شب‌ها را به عبادت و تهجّد می‌گذرانید و ذکرها

ص: ۲۰۳

و دعاهـایی قرائت می‌کرد و سـپس می‌خوابیـد. شـبی در خـواب، پیـامبر خـدا را دیـد که به دو مرد اشـقر (مـو بور) اشـاره می‌کرد و می‌فرمود: «مرا از این دو نجات دهید!»

پادشاه از خواب برخاست، چنـد رکعت نماز خوانـد و خوابیـد. برای بار دوم و سوم نیز همان صـحنه را در خواب دید. پس، از جای برخاست و گفت: دیگر وقت خواب نیست ...

پادشـاه را وزیری بود که جمال الـدین موصـلی نام داشت. شـبانه در پی او فرسـتاد و آنچه را در خواب دیـده بود، برایش باز گفت.

وزیر گفت: درنگ جایز نیست. هم اکنون به سوی مدینه حرکت کن و آنچه دیده‌ای برای کسی باز مگو.

سلطـان نور الـدین همـان شب آمـاده شـد. اموال بسـیار با خود برداشت و به همراه وزیر و بیست نفر از یارانش به سوی مـدینه منوره حرکت کرد و شانزده روز بعـد به مدینه رسـید. پیش از ورود به شـهر غسل کرد، روضه شـریفه را زیارت نمود و نماز به جا آورد و سپس منتظر ماند تا چه پیش آید ...

وزیر، اهل مدینه را که در مسجد گرد آمده بودند، خطاب کرد و گفت:

جناب پادشاه به قصد زیارت پیامبر آمده و با خود اموالی آورده تا میان اهل مدینه تقسیم کند. پس نام همه اهالی شهر را بنویسید.

اسامی همه اهل مدینه نوشـته شد و پادشاه فرمان داد که همه را احضار کنند. هرکس برای گرفتن سهم خود حاضر می‌شد، پادشاه با دقت به او می‌نگریست تـا ویژگی‌هـای دو شخصـی را که پیامبر به او نشان داده بود، بیابـد و چون مشـخصات آنان را با هیـچ‌یک از مراجعه کننـدگان مطابق نمی‌دید، پس از پرداخت سـهم هریک، به آنان اجازه بیرون رفتن می‌داد، تا این‌که همه اهل مدینه آمدند و رفتند. پادشاه پرسید: آیا کسی مانده است که سهم خود را نستانده باشد؟

گفتند: نه!

پادشاه گفت: دقت کنید و بنگرید که کسی نمانده باشد. گفتند: هیچ کس نمانده است، جز دو تن از اهل مغرب که از کسی چیزی قبول نمی‌کنند. آن دو مردانی صالح و نیکوکار هستند و به نیازمندان بسیار صدقه می‌دهند.

پادشاه گفت: آن دو را نزد من آورید.

وقتی چشم پادشاه به آنان افتاد، دریافت که آن دو همان افرادی هستند که پیامبر در عالم رؤیا به آن‌ها اشاره کرده و فرموده بود: مرا از این دو نجات دهید.

ص: ۲۰۴

پادشاه از آنان پرسید: کیستید؟

گفتند: ما از اهل مغرب (اندلس) هستیم. برای حج گزاردن آمده بودیم و تصمیم گرفتیم امسال را در جوار قبر پیامبر خدا ساکن شویم.

پادشاه گفت: راست بگویید!

چون آن دو بر گفته خویش اصرار ورزیدند، پادشاه پرسید: منزل آن‌ها کجاست؟

خبر دادند که آن دو در «رباط مغرب»، نزدیک مرقد شریف پیامبر ساکن هستند. پادشاه فرمان داد که آن دو را نگاه دارند و خود به منزل آنان رفت و در آنجا سیم و زر بسیار مشاهده کرد و کتاب‌هایی یافت که مطالبی در اندرز و موعظه و نکته در آن‌ها نوشته شده بود. جز این‌ها در خانه آن دو مرد هیچ نیافت. از سویی، اهل مدینه آن دو را به نیکی یاد می‌کردند و می‌گفتند: آن‌ها روزها روزه‌دار هستند و در مسجد پیامبر بسیار به نماز می‌ایستند و صبح هر روز برای زیارت به حرم مطهر و بقیع مشرف می‌شوند. روزهای شنبه نیز به زیارت قبا می‌روند و هیچ سائل و خواهنده‌ای را دست خالی باز نمی‌گردانند، چندان که در آن سال قحطی و کمی محصول، با کمک‌های خود نیاز اهل مدینه را برآورده کرده‌اند.

پادشاه شگفت زده شد و گفت: «سبحان اللّٰه!». اما درباره آنچه در خواب دیده بود، سخنی نگفت. او در خانه آن‌ها ماند و همه جا را جست و جو کرد و سرانجام در گوشه‌ای از خانه، حصیری را که بر زمین بود به کنار زد و دالانی را دید که به سوی حجره شریف پیامبر حفر شده بود!

مردم از دیدن این صحنه دهشت‌زده شدند. پادشاه به آن دو مرد گفت: اکنون بگویید که هستید و اینجا چه می‌کنید. مردم آن دو شخص را به شدت مضروب کردند و سرانجام آن‌ها لب به اعتراف گشوده، گفتند که مسیحی هستند و از سوی فرمانروای مغرب، با لباس مبدّل و در هیأت حجاج مغرب زمین به مدینه آمده و با خود اموال بسیار آورده‌اند و فرمان یافته‌اند که آن عمل خطیر را به انجام رسانند. گمان کرده بودند که خداوند آنان را مجال خواهد داد که بر پیکر مطهر پیامبر دست یابند و کاری را که شیطان در نظرشان زینت داده، به پایان برند و پیکر مطهر آن حضرت را از جای خود منتقل کنند. پس در نزدیکترین منزل به حجره شریف پیامبر ساکن شده بودند و شبانه زمین را حفر می‌کردند. هر یک از آنان، همیانی چرمی داشت و خاک‌هایی را که هر شب بیرون می‌آوردند، در آن می‌ریختند و صبح روز بعد که به بهانه

ص: ۲۰۵

زیارت به بقیع می‌رفتند، خاک‌ها را در میان قبرها می‌ریختند.

مدتی به این کار ادامه دادند و آن‌گاه که به نزدیک حجره شریف رسیدند، آسمان غرید و لرزه‌ای عظیم پدید آمد، چندان که مردمان گمان کردند کوه‌ها از جای جنبیده‌اند. صبح همان روز، پادشاه به مدینه وارد شد.

وقتی آن دو مرد را دستگیر کردند و از آنان اعتراف گرفتند و توطئه ایشان آشکار گردید، پادشاه منقلب شد و بسیار گریست؛ چرا که خداوند او را برای حراست از پیامبر اعظم برگزیده بود. آن‌گاه فرمان داد که گردن آن دو را بزنند و آن دو خیانتکار به زیر یکی از طاق‌های روضه شریفه اعدام شدند.

پس از آن، پادشاه به مکه رفت و فرمان داد که بر مسیحیان سخت‌گیری بیشتری اعمال شود و غیر مسلمانان را بر هیچ کاری نگمارند.

محمد الیاس عبدالغنی در کتاب خود با عنوان تاریخ مسجد شریف نبوی آورده است:

جمال المطری به اختصار این واقعه را بیان کرده، اما حفر خندق پیرامون حجره شریفه و آکندن آن از سُرب را ذکر ننموده است. او ضمن بیان تاریخ این حادثه، با اندکی تفاوت به نقل جزئیات آن پرداخته است. وی در شرح واقعه آورده است:

سلطان نور الدین محمودبن زنکی در سال ۵۵۷ ه. در پی خوابی که دیده بود، رهسپار مدینه منوره شد. درباره آنچه او در خواب دیده بود، مطالبی نقل می‌کنند. من نیز آن را از فقیهی به نام یعقوب‌بن ابی بکر (که پدرش در حادثه آتش سوزی مسجد کشته شد)، شنیدم که از قول بزرگانِ پیش از خود چنین می‌گفت:

سلطان محمود در یک شب سه بار پیامبر را در خواب دید که هر بار می‌فرمود: ای محمود! مرا از این دو مرد اشقر (مو بور) نجات ده!

او نیز همان شب وزیر خود را احضار کرد و ماجرا را بر او بازگفت. وزیر گفت: این خواب به حادثه‌ای در مدینه منوره اشاره دارد. پادشاه به سرعت عده‌ای را با اسب و تجهیزات کامل آماده کرد و به همراه وزیر به راه افتاد، بدون اعلام قبلی وارد مدینه شد و یکسره به مسجد رفت.

وزیر از پادشاه پرسید: اگر آن دو مرد را ببینی، می‌شناسی؟

پادشاه گفت: آری!

ص: ۲۰۶

وزیر فرمان داد که همه اهل شهر را در مسجد حاضر کنند و سکه‌های طلا و نقره فراوان میان آنان تقسیم کرد، تا آن که جز دو تن از اهل اندلس که به مدینه آمده و در خانه‌ای نزدیک مسجد النبی ساکن شده بودند، کسی باقی نماند. آن دو را برای دریافت سهم خود فراخواندند، اما آنان امتناع کردند و گفتند: ما به اندازه کافی پول داریم و از کسی چیزی نمی‌پذیریم.

آنان را به اصرار، نزد پادشاه آوردند. چون پادشاه از آن دو درباره علت حضورشان در مدینه پرسید، در پاسخ گفتند: برای سکونت در جوار پیامبر آمده‌ایم. پادشاه گفت: «راست بگویید!» و آنان را تهدید کرد. سرانجام اعتراف کردند که مسیحی هستند و به دستور فرمانروای خویش آمده‌اند تا پیکری را که در مسجد مدفون است، با خود ببرند!

پادشاه و همراهانش به خانه آنان رفتند و در آنجا دالانی را دیدند که آن دو خبیث به سوی حجره شریف پیامبر حفر کرده و خاک آن را در چاهی در همان خانه ریخته بودند.

پادشاه فرمان داد که آنان را نزدیک ایوان شرقی مسجد، گردن بزنند. سپس خود به سوی شام به راه افتاد.

استاد محمد الیاس عبدالغنی، پس از ذکر این حادثه می‌افزاید:

مطری و زین مراغه‌ای، این واقعه را بدین صورت نقل کرده‌اند و مطری در ادامه آورده است:

سرانجام اعتراف کردند که مسیحی هستند و به دستور فرمانروای خویش آمده‌اند تا پیکری را که در مسجد مدفون است، با خود ببرند! وزیر سلطان نورالدین که در این ماجرا همراه او بود، «موفق خالدبن محمدبن نصر قیسوانی» نام داشت که در شعر و ادب نیز دستی داشت و به سال ۵۸۸ ه. در شهر حلب درگذشت.

احداث دیواره سربی، پیرامون قبر مطهر

این حادثه و دیگر وقایعی که پیش از آن روی داده بود، سلطان نورالدین را بر آن داشت که برای حراست از قبر شریف پیامبر دیواره سربی و مستحکمی پیرامون حجره مبارکه احداث کند تا پس از آن، مشرکان و ملحدان کینه‌توز نتوانند با حفر تونل و دالان، به قبر مطهر نزدیک شوند.

ص: ۲۰۷

مشخصات دیواره سربی

خیاری در کتاب تاریخ ابنیه و اماکن مدینه منوره آورده است:

ابتدا خندق عمیقی پیرامون قبر مطهر حفر کردند که به آب رسید. سپس در فاصله میان دو دیواره سنگی که سنگ‌های آن با رشته‌های آهنی به هم متصل شده بود، سرب مذاب ریختند. بدین ترتیب دیواره‌ای متشکل از سه بخش ایجاد شد: دو دیواره سنگی که با قطعات آن با رشته‌های فلزی به هم متصل شده بود؛ و یک دیواره سربی در میان آن دو دیواره سنگی.

لازم به ذکر است که محل جلوس سلطان نور الدین و توزیع اموال میان اهل مدینه را «دارالضیافه» می‌نامیدند که در ضلع شمالی مسجد نبوی قرار داشت و تا چندی پیش بر جا بود، اما در جریان آخرین توسعه حرم مطهر در عصر سعودی، این محل تخریب و به مساحت مسجد افزوده شد. همچنین، محلی که در آن سُرب جمع‌آوری شده و برای احداث دیواره ذوب گردیده بود، «سقیفه الرصاص» (اتاقک سرب) نام داشت که در حادثه آتش‌سوزی بازار پارچه‌فروشان در تاریخ دوشنبه ۱۸ رجب ۱۳۹۷ ه. منهدم شد.

۴. ابن جبیر در سفرنامه خود، یکی دیگر از موارد توطئه و تعرض به مرقد شریف پیامبر اعظم را چنین نقل می‌کند:

در روز شنبه، ۲۷ ذی قعده ۵۷۸ ه. به شهر اسکندریه وارد شدم و تا یکشنبه ۸ ذی‌حجه در آنجا اقامت داشتم. چون به شهر رسیدم، جمعیت بسیاری از مردم را مشاهده کردم که برای تماشای ورود اسیران رومی به شهر گرد آمده بودند. اسیران را در حالی که بر خلاف جهت حرکت بر شتران نشانده بودند، با بوق و کَرنا به شهر وارد کردند. چون از سرگذشت آنان پرسیدیم، واقعه‌ای را برایمان بازگو کردند که دل از شنیدن آن در سینه به خروش می‌آمد.

ماجرا از این قرار بود که گروهی از مسیحیان شام، گرد هم آمده و با اجیر کردن شماری از اعراب منطقه، در ساحل دریای سرخ، کشتی‌هایی ساخته و با آن به راهزنی از حجاج پرداخته بودند. در منطقه نعم، شانزده کشتی را به آتش کشیده بودند و سپس به عیذاب رفته و یکی از کشتی‌های حامل حجاج را که از جده می‌آمد، تصاحب کرده بودند. همچنین به کاروان بزرگی که از قوص به عیذاب می‌رفت، حمله کرده و همه اهل کاروان را به قتل رسانده بودند.

ص: ۲۰۸

دو کشتی حامل تجار یمن را نیز مورد حمله قرار داده بودند. آنان آذوقه بسیاری از حجاج را در ساحل دریای سرخ به آتش کشیده و فجایعی آفریده بودند که کسی نظیر آن را به خاطر ندارد.

اما فجیع‌ترین و ناپسندترین جنایت آنان این بود که تصمیم داشتند با ورود به مدینه منوره، پیکر مطهر پیامبر اعظم را از قبر مبارک خارج کنند و با خود ببرند، اما خداوند متعال آنان را به خاطر این گستاخی، کیفری عظیم داد و در حالی که یک روز بیشتر با مدینه فاصله نداشتند، فرماندهی به نام لؤلؤ، از جانب اسکندریه و مصر به سوی آنان تاخت و همه آنها را به اسارت گرفت. از جمله معجزات الهی در این حادثه آن بود که با وجود فاصله بسیاری که میان آنان وجود داشت، توانستند به سرعت خود را به دشمن برسانند و نقشه آنان را نقش بر آب کنند. آن قوم نابکار به اسارت در آمدند و هر گروه از آنان را به شهری فرستادند تا به سزای عمل ننگین خود برسند؛ و این گونه بود که خداوند متعال، مسلمین را از شرّ آنان نجات بخشید.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹